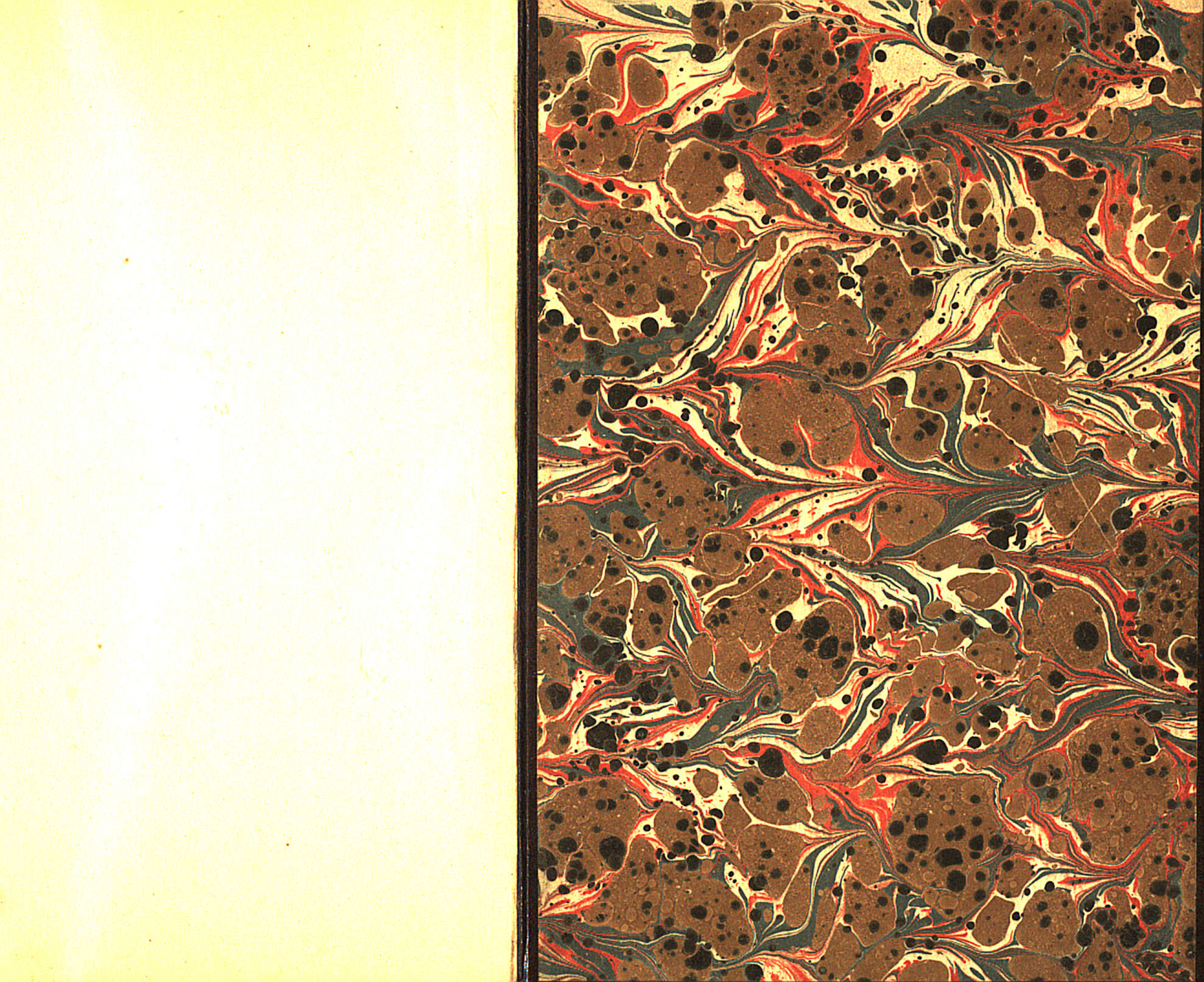


I

كتاب ترجمهٔ مسالك والممالك عربيدن

ابو اسحق ابراهيم بن محمد الفارسى الاصطخرى
نك اثرينك ترجمه‌سى در .

فيه ٢١ خريطه

كتاب ترجمة

لخزانة الكتب المخدوم
المولى المعظم أفضل قضاة العجم مالك
ناصية أرباب الجود والفضل والكرم صدر
ومرتبة الأفاضل في العالم ضياء الملة والدين
حسن المولى المعظم العبد أقضى القضاة في زمانه وعصره
فخر الملة والدين ... دامت معاليه
ميمونا ومباركا

المسالك والممالك



وقف هذه النسخة الشريفة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان ... لمن طالع ونظر وعبر وتذكر ... الحرمين الشريفين



بشنو ای دولت ابر و ابر ملک

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
الحمد لله مبتدی النعم وولی الحمد وصلی الله علی سید المرسلین
وآله اجمعین اما بعد چنین گوید خداوند سخن که مراد ما از تصنیف
این کتاب آنست که اقلیمهای روی زمین یاد کنیم آنچه دایره
اسلام بدان محیط است وقسمت این چنان ساختیم که هر موضعی معروف را
اقلیمی نهادیم وهر چه بازچه در پیوندد با آن یاد کنیم از شهرها ونواحی
وکوهها ورودها ودریاها وبیابانها جمله در آن اقلیم گفته شود وآنچه
بشناختن ودانستن آن حاجت باشد فرو گذاشتیم تا سخن مختصر بود وخواننده را ملالت نگیرد
وترتیب این کتاب نه بر وضع هفت اقلیم نهادیم وکیفیت هفت اقلیم خود از کتب دیگر معلوم
گردد ونیز این مختصر حمل آن نکردی ومقصود فوت شدی اکنون بدانکه ما وضع این کتاب بر نام
او مسالک وممالک است چنان نهادیم که دریای محیط که گرد بر گرد زمین است آن را صورت
کردیم وجزایر وویران وآبادان هر اقلیمی که در زمین هست بدید آوردیم ونام بنبشت

حوزه اسلام را جمله بیان

کرد عمل الله ز حسن الله بیست

چنانک از صورت معلوم گردد واختصار بر آن افتاد که صورت هر
جمله یاد کنیم از اقلیمهای مسلمانی ودایره اسلام را بر بیست اقلیم بخش کردیم
ونخست از دیار عرب یاد کنیم که خانه خدای تعالی آنجاست ومکه ناف زمین است
وخدای عز وجل در کلام آنرا ام القری خواند وام القری قصبه
باشد یعنی دیگر نواحی بدان باز خوانند وازان پس دریای پارس که بر دیار
عرب گردد انگاه زمین مغرب بعد از آن زمین دیار مصر
وبعد از آن صورت شام وپس از آن دریای روم انگاه دیار
جزیره انگاه دیار عراق عرب انگاه دیار خوزستان
انگاه دیار پارس انگاه دیار کرمان انگاه منصوره
وآنچه بدان پیوندد از جمله بلاد سند وهند ومسلمانی که هست در آن جمله انگاه
آذربایگان وآنچه بدان پیوندد پس کوهستان انگه دیلمان انگاه دریای
خزر انگاه بیابان پارس وخراسان پس سیستان انگاه خراسان انگاه ماوراء النهر

ورد وبعدش را همی گوید عیان


شمال
شام
حبشه

خداوند کتاب می گوید که این شکل صورت زمین است آبادان و ویران و قسمت کردیم
بر ممالک و معنی ممالک پادشاهیها باشد یکی را از آن مملکت گویند و هیچ ملک آبادان‌تر و تمام‌تر از
ملک ایرانشهر نیست و قطب این مملکت بابل بوده و آن مملکت پارس است و حد این مملکت
در روزگار پارسیان معلوم بود چون مسلمانی آشکارا شد مسلمانان از هر مملکتی نصیبی بگرفتند
برین جمله که یاد کرده اند از مملکت روم شام و مصر و اندلس و مغرب و از مملکت هندوستان آنچه
بزمین منصوره پیوندد تا مولتان تا کابلستان و حد و تخارستان ● و از مملکت چین ماوراءالنهر
و هر چه با آن پیوندد ● مصنف کتاب گوید که حدود سقلاب و هر چه با آن پیوندد از
از روس و سریر و الان و ارمن و همه ترسائی را جمله در شمار مملکت روم دارند و سند و کشمیر و بهری
از تبت در مملکت هند شمارند و زمین بیابان در مغرب و زنگبار و حد و حدود این گروه
را درین کتاب ذکری نکردیم بحکم آنکه تمام پادشاهی بعقل و هنر و دین و دانش و عمارت
و سیاست تعلق دارد و مردم این جایها را ازین جهت یاد کردیم هیچ بهره نبود که ایشان
را بدان مرتبه پادشاهی دادند و از جهان پادشاهی نصیبی دادند و اقلیمی بنام ایشان کردن
و اگر چه گروهی را از ایشان ریاضتی و دیانتی هست چون یونانیان و چینیان و سبب آنست
که بدیگر حد و نزدیک اند مانند نوبه و حبشه که بر کناره دریای قلزم است بدین
مفضلت ذکر ایشان بیش ازین نتوان کردن ● و مملکت اسلام بر دیگر مملکتها فزونی
دارد با آنچه زیادت شده است از جنوب و شمال و از حد و دمشرق خلیج که از بحر محیط
بردارند تا بحد چین و ماچین و خلیج دیگر که هم از دریای محیط بر می خیزد از زمین مغرب تا بزمین اندلس
خداوند کتاب گوید که ما زمین را بدو قسمت نهادیم و سر خط این قسمت از دریا برخیزد

و بزمین هند گذرد در میان مملکت اسلام همچنین بزمین مصر تا مغرب و هر آنچه ازین
قسمت در جانب شمال است مردمان در وی سپید پوست باشند و هر چه دورتر شوند
سپیدی بر ایشان چیره‌تر بود و اقلیمهای این جانب سردسیر باشند ● و آنچه در حد
جنوب مقام دارند سیاه گونه باشند و چندانکه دورتر شوند سیاهی بر ایشان غالب‌تر بود
و آنچه ازین جایها بخط استوا نزدیکتر است معتدل‌تر بود و ازین پس نهاد اقلیم یاد
کنیم چنانکه مسافت میان هر یک معلوم گردد ● اما مملکت اسلام شرقی آن زمین
هندوستانست و دریای پارس و غربی اسلام روم است و ارمن و الان و سریر و خزر
و روس و بلغار و سقلاب و بهری از ترکستان و شمالی اسلام ملک چین است و آنچه بدان
پیوندد از حد و ترکستان ● و جنوبی اسلام دریای پارس باشد و مملکت سند شرقی
این مملکت دیار اسلام است و غربی و جنوبی آن دریای محیط است و شمالی آن حدود
اعمال چین بحکم آنکه ما آنچه میان ترکستان و دیار روم است از سقلاب و دیگر
گروههای ایشان از روم یاد کردیم ● مملکت چین شرقی و شمالی آن دریای محیط است
و جنوبی آن اسلام و هندوستان و غربی هم دریای محیط است ● مملکت پارس
شرقی آن بلاد اسلام و غربی آن بحر محیط ● مملکت هندوستان شرقی این ملک دریای پارس
بود و شمالی آن دریای چین و ماچین حدود مملکتها برین جمله است که یاد کردیم والله اعلم

ذکر دریاها

بزرگترین دریاها دریای پارس است و دریای روم
و این هر دو دریا برابر یکدیگراند و هر دو از دریای محیط برخیزند و درازا و پهنای
دریای پارس عظیم‌تر است ● و درازی دریای پارس زمین چین است تا دریای قلزم

واز قلزم تا چین بر خط راست دویست منزل باشد واز قلزم تا عراق که راه بیابان
دو ماهه راه است واز جیحون تا آخر اسلام در حد فرغانه بیست و اند مرحله واز این جایگاه
تا آخر چین که پایان اعمال چین است مسافت دو ماهه راه باشد واگر کسی خواهد که از قلزم سوی
چین و ماچین رود مسافت چون دراز گردد بحکم آنکه درین دریا گردشهای بسیارست ٥

ذکر دریای روم

دریای روم از دریای محیط برخیزد تا بدان خلیج رسد که میان مغرب
و زمین اندلس است تا بثغرهای شام رسد و مقدار این مسافت هفت ماهه راه باشد و این دریا
مستقیم تر و راست تر از دریاهای پارس است و چون از دهانه این خلیج روانه شوند امتدادی
است که تا آخر این دریا برسانند و میان قلزم که زبانه است و میان دریای پارس و راه روم
که راه فرما چهار مرحله باشد لیکن دریای روم از فرما بگذرد تا بثغرها رسد مسافت بیست
و اند مرحله باشد لیکن بیشتر و در مسافتهای مغرب تفصیل گفته آمده است اینجا باز
گفتن حاجت نیست • واز مصر تا آخر مغرب صد و هشتاد مرحله باشد واز غایت زمین
مشرق تا آخر زمین مغرب قریب چهارصد مرحله باشد • واز اقصای حد شمال
تا اقصای حد جنوب از سواحل بحر محیط دریا یاد کرده ایم تا زمین یاجوج و ماجوج
و بر ظاهر سقلاب بگذرد و بلغار درون واز روم مسافت شصت مرحله بشام رسد واز
شام تا زمین مصر سی مرحله باشد واز آنجا بزمین نوبان بیرون شود که بیابانی آید
میان زمین سیاهان و زنگبار تا بدریای محیط رسد این خط میان جنوب و شمال است
و آنچه معلوم است از مسافت این خط از ناحیت یاجوج تا بلغار و زمین سقلاب مقدار
چهارصد مرحله باشد واز زمین سقلاب تا روم و تا حد و شام شصت مرحله دارند

واز روم تا آخر زمین بوسان مقدار هشتاد مرحله گویند تا سوسان رسند • واما
میان یاجوج و ماجوج و دریای محیط در جانب شمال و میان بیابان سیاهان و دیگر
بادیه جنوب و دریای محیط همه خراب است و هیچ عمارت نکرده اند و نمی دانم که مسافت آن دو
بیابان که بر کناره دریای محیط است چند باشد زیرا که ممکن نیست در آن بیابانها رفتن چه سرما
سخت باشد چنانکه ممکن نباشد هیچ عمارت کردن و آنجا مقام ساختن و همچنین در جانب
جنوب هیچ جانور نتواند بودن از گرمای سخت که مقام نتوان کردن • واما میان چین و مغرب
همه آبادان است و زمین گرد است و دریای محیط گرداگرد زمین چون طوقی است و دریای
روم و دریای پارس ازین دریا برخیزد • اما دریای خزر نه ازین خلیج است واگر کسی خواهد
که پیرامن آن بگردد از خزر در گردد و بزمین دیلمان و طبرستان و گرگان رسد و در
بیابان بحد سیاه کوه باز گردد هم باز جایگه باز آید که از آنجا رفته باشد چنانکه
هیچ چیز مانع نباشد الا رودی که در دریا می افتد • واما دریای خوارزم همچنین در میان شهرهای
ترکان است و بر آن جانب زمین روم خلیجهاست و دریاهاست که آنرا ذکر نکرده ام بحکم آنکه
بسیارند و کوچک • واز دریای محیط خلیجی برخیزد تا بنظاره دریای سقلاب رسد و بر زمین روم
بگذرد بر قسطنطنیه تا در بحر روم افتد و زمین روم را حد از دریای محیط است تا بزمین
جلالقه که مانند جلالقه ولایتیست بایشان کنند و فرنگ و روم و اساس تا قسطنطنیه
تا سقلاب و روم خالص از حد رومیه گیرند تا حد سقلاب • واما آنچه گفتیم که فرنگ
و جالقه و غیرهم از جمله روم است بحکم آن گفتیم که بدین و پادشاه یکی است
لکن زبانهای ایشان مختلف است و مملکت چین را چهار ماهه راه درازست و سه ماهه

راه پهنا و چون از دهانه خلیج در آید تا ولایت مسلمانی از حد و دکا و ماوراء النهر رسد که آمده راست
و چون از حد مشرق در آید و خواهد که بحد مغرب بیرون شود بر زمین نوبیان پیوندد و بر زمین
خرخیز و غز و بظاهر کیماک تا بدریا مقدار چهار ماهه راه است و در مملکت چین زبانهای
مختلف است ● و اما ترکستان همه و تغزغز و خرخیز و کیماک و غز و خلخیه این همه را
زبان یکیست و همه از یکدیگر بکنند و اما قطب مملکت چین را چندان گویند چنانکه مملکت روم
را نسبت با نسوح و زمین ترک جدا کانه است ● فاما زمین غز حد و د زمین ایشان از خزر
و تا کیماک و تا خلخیه و بلغار باشد و حدود مسلمانی از گرگان تا ... و از اسبیجاب تا جون
از دیار کیماک گذشت زمین خرخیز باشد در ناحیت شمال و ایشان در میان غز و خرخیز است
سقلاب بجای دارند و زمین یاجوج بر ناحیت شمال است چون از روی سقلاب در آید
و از حد کیماک بگذرد مقدار زمین ایشان و عدد ایشان خدای داند ● و اما خرخیز
را جایگاه میان غز و کیماک و دریای محیط و زمین خرخیز باشد ● و زمین
تبت در میان خرخیز و مملکت چین است ● و اما مملکت چین در میانه دریا
و زمین تبت باشد و چین خود این اقلیمست لیکن دیگر شهرها را نسبت با آن کنند
چنانکه مملکت روم را قسطنطنیه باز خوانند و همه مملکت اسلام با ایران شهر باز خوانند
و آن زمین بابل است و زمین سقلاب دراز و پهنا است مقدار دو ماهه راه و بلغار
شهرکی کوچک است و نواحی بسیار ندارد و بدان سبب مشهور شده است
که فرضه مملکت است و روس قومی اند از نواحی بلغار و میان ایشان
قومی ترکان از کوهستان منقطع شده اند و میان خزر و روم مقام ساخته اند

ایشان

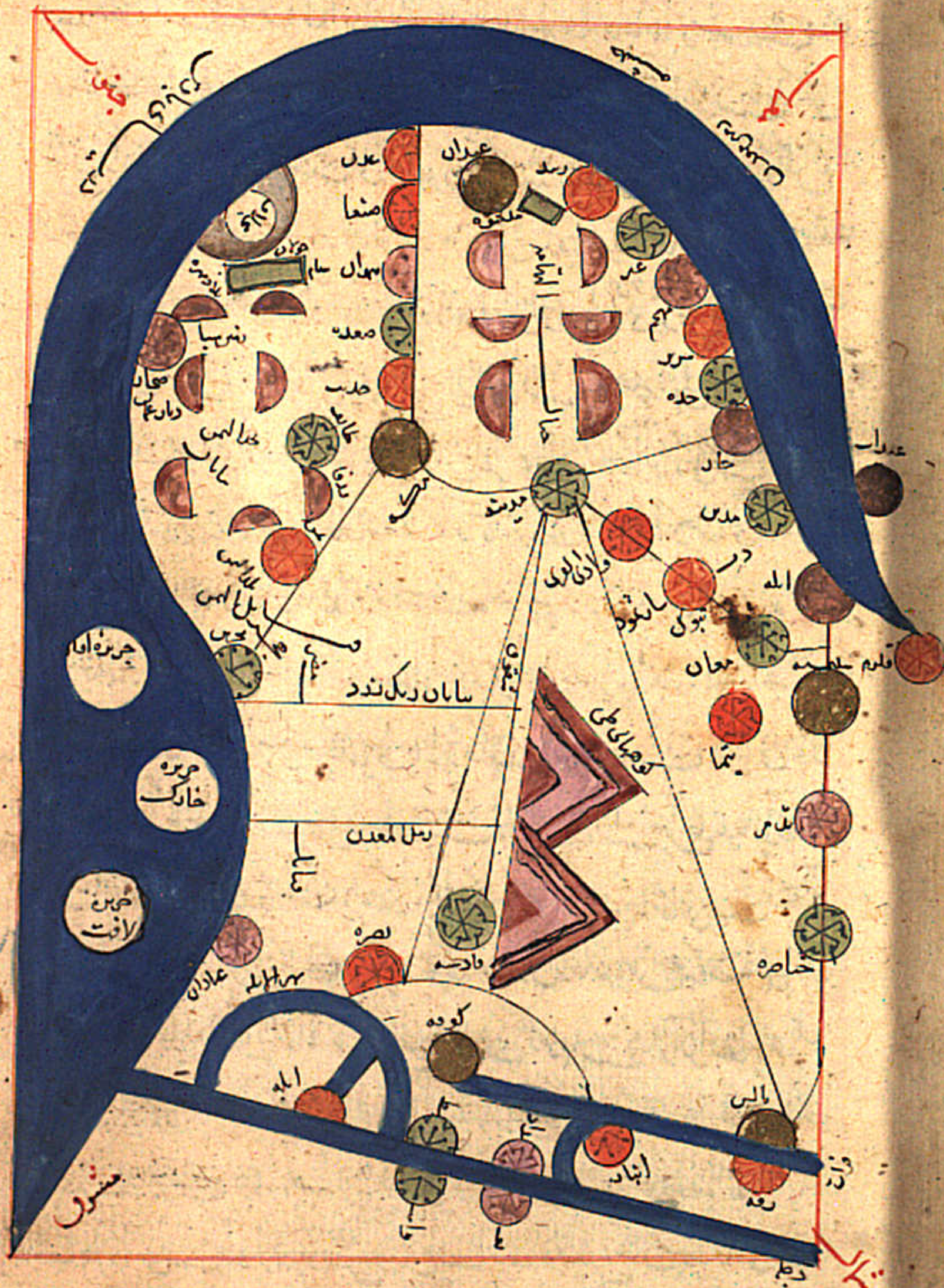
تا اسلام ... قسطنطنیه ...

ایشان را لجنه خوانند و آن جایگاه ایشان را بوده است در قدیم بتغلب
فرو گرفته اند و خزر نام گروهی است از ایشان فاما نام شهر اتل گویند و
این شهر بنام آن رود باز خوانند کی بر آنجا می گذرد و بدریای خزر بیرون رود
و این شهر اتل بهیچ ناحیتی ندارد الا آنچه جایگاه کی آن را ادس خوانند و حدود خزر
و متغزغز و روس و غزنه و اما تبت میان ولایت چین و هندوستان و زمین خلخیه
و متغزغز و زمین پارس باشد و بعضی در مملکت هند و بعضی در مملکت چین و گویند
کی ایشان را پادشاهی هست از فرزندان تبع ● و اما جانب جنوبی از روی زمین ولایت
سیاهان است در اقصای زمین مغرب بر کناره دریای محیط ولایتی باشد بس جوبش
تا هیچ مملکت اتصال ندارد و یک حد آن با دریای محیط دارد ● و حد دوم با بیابانی
کی بر زمین مغرب پیوندد ● و حد سیم با بیابانی دارد کی بر زمین مصر پیوندد ●
و حد چهارم با بیابانی دارد کی از گرما آنجا جانور نباشد و چنین گویند
کی پهنای زمین ایشان مقدار هفتصد فرسنگ در هفتصد فرسنگ باشد ● و اما زمین
نوبیان حدی با زمین مصر دارد و دیگر حد با زمین مغرب و حد سیم با زمین بجه دارد
و ابر قلزم و حد چهارم بدین بیابانی کی گفتیم بیش از این کی خلق در آن بیابان
نتوانند رفتن و اما زمین حبشه سوی دریای قلزم باشد و آن را حد دریای پارس
است و یک حد سوی زنگبار دارد و دیگر سوی بیابانی کی گفتیم کی در و
نتوان گذشت و اما زنگبار درازترین زمین سیاهانست و بهیچ مملکت نپیوندد
مگر بر زمین حبش و حدود آن سوی یمن باشد و سوی پارس و کرمان تا برابر هندوستان

و اما از زمین هندوستان برابر زمین کرمان باشد و تا زمین منصوره و بدهه
و دیگر ولایت سند تا بقنوج رسد آنگه بزمین تبت باز گردد مقدار چهار ماهه
راه این درازی ولایت هندوستان است و پهنای از دریای پارس تا زمین قنوج
مقدار سه ماهه راه باشد ● و اما مملکت مسلمانی را درازا از حد فرغانه گیرند
تا خراسان و کوهستان و عراق و زمین عرب تا ساحل یمن دارند مقدار پنج ماهه
راه و پهنای مسلمانی از کناره ولایت روم گیرند تا شام و جزیره و عراق و پارس و کرمان
تا زمین منصوره بر کناره دریای پارس مقدار چهار ماهه راه ● و حد مغرب
تا زمین اندلس در شمار درازای مسلمانی نکردیم زیرا که آن مانند جدا ن
باشد که این چه یاد کردیم تقریبا و اندر شرقی مغرب مسلمانی نیست و نه اندر
غربی مغرب بحکم آنکه چون از زمین مصر بگذرند در حد مغرب جنوبی آن بیابان
اند و شمالی دریای روم آنکه زمین روم را که خواهد کسی که از فرغانه تا زمین اندلس
طول مسلمانی نهد مسافت آن صد و ده مرحله باشد بحکم آنکه از اول فرغانه تا رود بلخ
بیست مرحله دارند و از جیحون تا عراق شصت مرحله و از عراق تا مصر پنجاه مرحله و از آنجا
تا آخر مغرب نزدیک صد و هشتاد مرحله و ما درین کتاب اقلیمهای مملکت اسلام تفصیل
یاد کنیم چنانکه جایگاه هر اقلیم ساخته شود و درین شکل داد کیفیت اقلیمها
چنانکه به صحت نتوانستیم داد بر آن اختصار افتاد که جایگاه هر اقلیم
معلوم گردد و نواحی و آنچه گرد بر گرد آن اقلیم هست یاد کنیم والسلام

ذکر دیار عرب

و آغاز از دیار عرب کردیم که خانه خدا و قبله مسلمانی آنجاست و زمین عرب است
و دریای پارس برین دیار گرد گردد و عبادان جایگاهیست که آب دجله بدریا می رسد و مهروبان
بر لبحرین گذریم تا عمان و از آن جایگه باز گردیم بر سواحل مهره و حضرموت و عدن تا بساحل
یمن رسیم آنگه بزمین جار و مدین تا غایت با یله رسد چون این جایگه رسیم دیار عرب
گرد بر گرد با بسر شود اینجایگه زبانه است از دریا که آن را دریای قلزم خوانند و از آنجا بفاران
آید و از فاران بجیلاب و قلزم رسد و آنجا سیری نکرده اینجه یاد کردیم شرقی
ولایت عربست از ناحیت جنوب و بحری از غربی آنگاه از ایله سوی شارستان قوم
لوط رود و بحیره گنده که آن را بحیره زغر گویند بسوی بلقا رسد از اعمال فلسطین و از زغر
حوران و بثنیه و غوطه و نواحی بعلبک از اعمال دمشق و تدمر و سلمیه و این هردو
از اعمال حمص باشد آنگاه خناصره با لب از اعمال قنسرین آنجایگاه بفرات رسد
آنگاه بر فرات ولایت عربست تا برقه و قرقیسیا و رحبه و دالیه و عانه و حدیثه
و هیت و انبار و کوفه آنگاه آخر آب فرات به بطایح رسد و از آنجا هم دیار عرب است
بر نواحی کوفه و حیره و سواد کوفه تا بحد واسط آنگاه آب فرات در دجله
افتد نزدیک واسط مقدار یک مرحله آنگاه سواد بصره باشد و بطایح تا عبادان تا ابله
حد دریای پارس و این دریای پارس مقدار سه چهار یک از دیار عرب برسد و آن حدود
شرقی و جنوبی ولایت عربست و بحری از حد غربی هم در جمله بلاد دریای
پارس است و آنچه در حد غربی از دیار عرب بیرون از دریاست از ایله تا بالس از شمال
شام است و آنچه از بالس تا عبادانست از حد عراق است و بمغرب پیوندد



بناحیت ایله بازیابان کی تیه بنی اسرائیل گویند واین نیز اگرچه بادیهٔ عرب پیوسته است
نه از دیار عرب باشد بلکه از حدود عمالقه وزمین یونان بوذست که قبطیان باز
خوانند وعرب را آنجا هیچ آب وچراگاه نیست ازین سبب آنرا در ولایت عرب یاد نکردم
وگروهی از ربیعه ومضر بجزیره مقام ساختند تا چنان شد کی دیار خود داشتند وایشان را
آب وچراگاه بدید آمده است وما این جزیره را در عرب نیاوردیم زیرا کی میان پارس وروم
است کی میانه نواحی ابالان ومیان فارس وروم فرو آمده اند وگروهی از ایشان ترسائی گویند
وبدین دو میان در شده اند وبعد از ان اتفاق کردند وآن تغلب بن سعید بود بزمین جزیره
وتنوخ از بن بزمین شام ودیار عرب حجازست مکه ومدینه ویمامه وآنچه بدان
پیوندد وپیوسته است بزمین بحرین وبادیهٔ عراق وبادیهٔ جزیره وبادیهٔ شام ویمن کی
مشتمل است بر تهامه ونجد ویمن وعمان ومهره وحضرموت ودیار صنعا وعدن ودیگر
نواحی یمن وچون از جده سر بر درآید بناحیت یلملم بیرون شود بر ظاهر طایف ونجد یمن پیوندد
بدریای پارس وبر مشرق باشد وآنچه یاد کردیم در سیک باشد از دیار عرب وچون از جده سر بر درآید بدریای پارس
تا نزدیک مدین چنانک بمشرق باز میگردد ودر شمار حجاز دارند وآنچه از حد یمامه در گیرد تا مدینه چنانک سوی بادیهٔ بصره
باز گردد تا بدریای بحرین آنرا نجد گیرند وانچه از حد عبادان درآید با انبار برابر نجد وحجاز بر ولایت بنی اسد وبنی طی وبنی تمیم
ودیگر قبیلهای صحرا این جمله را از حد عراق شمرند وآنچه از حد انبار گیرد تا بالس برابر شام بر زمین تیما وبیابان خشاف تا نزدیک وادی القری
وحجر از بادیهٔ جزیره دارند وآنچه از بالس تا ایله برابر حجاز بر دریای پارس تا بناحیت مدین برابر زمین تبوک تا بدیار طی
رسد از بادیهٔ شام گیرند وبعضی از علما گویند کی مدینه از نجد است ومکه از تهامهٔ الیمن بحکم نزدیکی

صورت دیار عرب

آنچه معلوم است و خبر یافته‌ام ازین چند و جمله شهرها و جایهای مشهورست و دیگرها
و مسافتهای آن همه یاد کنیم و در زمین عرب هیچ دریا و رودی نیست که کشتی
بران راه کند و مردابی هست که آنرا حره عرا گویند بادیه نزدیک است و لکن نه
از شمار بادیه باشد و آبگیری که در زمین یمن بده یا دو سه باشد در پیش آن سدی
بودی و بسیار آبها آنجا گرد آمدی و دیهها و مزارعها بوده بدان آب تا بان وقت
که کفران نعمت کردند خدای تعالی آفتی بریشان گماشت و هیچ آب دران جایگاه نماند چنانکه
که در قرآن مجید می‌گوید وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَى الَّتِی تا انجایگاه که گفت و مزقناهم
کل ممزق از آن وقت باز آن باطل شد ● و اما رودها و جویها و چشمهای و جایهای
بسیارست و در دیار عرب ابتدا از مکه خواهیم کرد ● شهر مکه در
میان کوهها است و طول مکه مقدار دو میل باشد و از جهة جنوبی تا جهة شمالی
از جیاد تا قعیقعان قدر میلی و سیل میلی باشد و کعبه در میان شهرست در میان مسجد
و در کعبه مقدار یک مرد بالا از زمین برداشته است و در سنگ پاره است در زمین خانه با در خانه
که ابوست و در خانه برابر قبه زمزم است چند گام و در پیش خانه جایگاهی هست و حجر الاسود
برین جایگاه است و طواف گرد خانه و گرد حجر کنند و دو رکن از خانه با این حجر گشته یکی را رکن
عراقی گویند و دیگر را رکن یمانی و سقایة الحاج پشت زمزم است و آنرا سقایة العباس
گویند و دار الندوه در مسجد حرام است سوی غربی و از پس سرای امام دف دراه این در خانه
را مسجد است و این دار الندوه مجمع قریش بودی در جاهلیت آنرا در مسجد گرفته‌اند ●
و صفا جایگاهی است بلند بر کوه بوقبیس و میان صفا و کوه بوقبیس و میان مسجد وادی است

که بازارگاهست

که بازارگاهست و اگر کسی بر صفا بایستد برابر حجر الاسود باشد ● و مسعی میان
صفا و مروه سنگی است از جهة قعیقعان و برابر رکن عراقی باشد و کوه بوقبیس
بر مکه و بر کعبه مشرف است ● و قعیقعان کوهی باشد بر غربی کعبه
و کوه بوقبیس ازو بلندتر باشد و بزرگتر و گویند که سنگهای خانه ازین کوه برداشته
اند ● و منا بر راه مکه است و میان منی و مکه سه میل باشد و منی شعبی است درازای
آن قدر دو میل باشد و پهنا کم دارد و درو بناها بسیارست و مسلمانان را از مکه
شهری و مسجد خیف نزدیک میانه منی است سوی کعبه و جمرة العقبه در آخر منی باشد سوی مکه و
جمرة العقبه که بنزد جمره با آن برند نه از منی است و جمرة الخنیفین و میانگین بالای مسجد خیف باشد
سوی مکه و مزدلفه آرامگاه حاج است شب آنجا باشند و نماز کنند چون از عرفات
روند و از جمله وادی عشر و مازمین باشد و بطن عشر وادی باشد میان منی و مزدلفه
نه از منی باشد و نه از مزدلفه و این جایگه که آنرا مازمین گویند سعی باشد میان
دو کوه آخرش میان عرفات پیوندد و بجایگاهی رسد که آنرا موقف امام آنجا باشد
بر اچص و دیوار بنی عامر نزدیک عرفه است و آنجا مسجدی است که امام نماز پیشین
و دیگر دران مسجد جمع کند و آنجا چشمه است که عبدالله بن عامر بن کریز باز خواند
و عرفات نه از حرم است و لکن از جهة حرم باشد و مسافت حرم تا آنجاست آن را
حازمین گویند چون از علمین بگذرند بیرون حرم باشد و هم چنین تنعیم که
مسجد عایشه رضی الله عنها معروفست نه از حرم است و حد حرم مقدار ده میل
باشد در عرض یک روزه راه و در مکه آب روان نباشد و شنیده بودم که چشمه ساخته

بوذند در روزکار دهقنند و آب چاهها خوردنی نباشد و خوشترین آبها آب چاه زمزم باشد
و از آن آب پیوسته نتوان خورد و در همه مکه درختی نا رُوییذ الا درخت بادیه و چون
از حرم بگذرند آنجا آبها و چشمها و وادیها و چاهها بسیار است و در مزرعها درختهای خرما باشد
اندک مایه متفرق و ثبیر کوهی باشد بلند آنرا از منی و مزدلفه بتوان دیدن و در جاهلیت از
مزدلفه برنداشتندی تا شعاع آفتاب بر زمین زدی و در مزدلفه مشعر الحرام است و امام نماز
شام و خفتن و نماز بامداد آنجا گزارد و حدیبیه بهری در حل است و بهری در حرم و کافران
رسول را علیه السلام باین جایگه از مسجد حرام باز داشتند و این موضع دورترین مواضع حل
باشد ازین سبب از آنجا تا مسجد یک روزه راه زیادت باشد ● و مدینه کم از نیمهٔ مکه باشد
و در شوره‌ستانی است و آنجا درخت خرما بسیار باشد و آب کشت و درختان ایشان از چاه باشند
و سیاهان کشند و باره دارد و مسجد نزدیک میانهٔ شهر باشد ● و روضهٔ پیغمبر علیه السلام
در شرقی مسجد نهاده است نزدیک قبله و خانه است بلند و میان آن و میان سقف مسجد
گشادگی اندک مایه هست و آن فرجه نیز هم بسته است و هیچ در ندارد و تربهٔ
رسول صلی الله علیه و سلم آنجا است و تربهٔ ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و آن
منبر که رسول صلی الله علیه و سلم بر آن خطبه کردی منبری دیگر ساخته‌اند و آنرا در میان
گرفته و روضه در پیش منبر است میان تربه و مصلی که رسول صلی الله علیه و سلم
نماز عیدها آنجا کردی ● و بقیع الغرقد خارج از دروازهٔ بقیع باشد در شرقی
مدینه و قبا بیرون از شهر است مقدار دو میل سوی قبله و خانهای انصار باشد [illegible]
کوه احد در شمالی مدینه باشد نزدیکتر از دیگر کوهها بمسافت دو فرسنگ و بذان

نزدیک

نزدیک مزرعها است اهل مدینه را ● وادی العقیق میان مدینه و میان فرع
بوذ و میان فرع و مدینه چهار روز باشد در جانب جنوب و آنجا منبر و جامع بوذ و در آن
جایگه که گفته شد گرد مدینه ضیاع خراب فراوان است ● و عقیق وادی باشد
اندر راه مکه و خوشترین آبهای این ناحیت چاههای عقیق باشد ● شهر یمامه کمتر از مدینه
باشد و آنجا جهودان بسیار باشند و نه از شهرهای حجاز است و بکنارهٔ دریای پارس باشد
و آنجا قرمطیان باشند و دیههای بسیار است و قبیلها از مضر و در حجاز هیچ شهر نیست بس از
مکه و مدینه بزرگتر از یمامه و وادی القری در میان نیست و آنجا درختهای خرما و
چشمهای آب باشد ● جار فرضهٔ مدینه است بر سه مرحله بر کنارهٔ دریا آبادان و تجارت
آنجا بیشتر بوذ و در حجاز از مکه گذشته هیچ جای آبادان‌تر از آن نیست و تجارت ایشان
با اهل پارس باشد ● طایف شهری کوچک است چند وادی القری و از آنجا مویز خیزد
و هوای طایف خوش است و بیشتر میوه از آنجا آرند و جایگاه آن بر کوه غزوان است
بنی سعد و قبایل هذیل آنجا مقام دارند و در همه حدود مکه سردسیرتر از آن بر کوه
نباشد و در حجاز هیچ جایگاه نیست که آب یخ بندد مگر این کوه و بدین سبب هوای
طایف معتدل باشد ● و حجر دهی کوچک باشد از وادی القری بر یک روزه راه و
کی [illegible] بوذست در میان کوهها و خدای تعالی در حق ایشان می‌گوید و ثمود
الذین جابوا الصخر بالواد ● و آن کوهها را اثالث خوانند و ثمود اندر آن سنگها خانها ساخته بوذند
چنانکه گفت و تنحتون من الجبال بیوتا و چون از دور نگاه کنند یک کوه پیوسته نماید
و چون آنجا روند هر کوهی بذان خویشتن ایستاذه بوذ و گرد بر گرد آن ریگ است

یا بدشواری بر آن توان شدن و جاء ثمود علیه السلام آنجاست که در قرآن می آید که لها
شرب ولکم شرب یوم معلوم ● تبوک جایگاهی باشد میان حجر و میان سرحد
شام بر چهار مرحله در نیم راه شام حصنی است و آنجا چشمه آب و نخیل باشد و حایطی هست
که آنرا رسول علیه السلام باز خوانند و گویند که اصحاب الایکه که شعیب را علیه السلام
با ایشان فرستاد خدای تعالی ازین جایگاه بوده اند و شعیب نه از جمله ایشان بود که از مدین
بود و مدین بر کناره قلزم است برابر تبوک بر شش مرحله و از تبوک بزرگترست چاهی که موسی
علیه السلام از آنجا آب کشید و گوسفندان شعیب را داد بدین جایگاهست ● خداوند کتاب
گوید این چاه را دیدم پوشیده اند و خانه بر وی بنا کرده و آب آن مردمان از چشمه
روان باشد و مدین نام آن قبیله است که شعیب از ایشان بوده را با ایشان باز خوانند
خدای تعالی می گوید والی مدین اخاهم شعیبا ● جحفه منزل بنی عامر است و از آنجا تا دریا
دو میل باشد و هم چند فید باشد ● و فید در ولایت بنی طی باشد و از فید تا کوه طی دو روزه
راه باشد و آنجا اندکی آب و نخیل باشد بعضی از بنی طی آنجا مقام دارند و بجا خود برون
شوند ● حسله حصنی باشد در آخر وادی ساره و این وادی میان بطن مر و عسفان باشد
بر دست چپ آنکس که بمکه رود و طول این وادی دو روزه راهست و کسی که در میانه
این وادی باشد هیچ نخل نبیند و بر پشت این وادی دیگر هست که آنرا ساره خوانند
و سه وادی دیگر آنجا هست ساره و نخله و بعد و معدنی بنی هیم را بوده و در گوشه
این بیابان لقیط بن زراره را فرمان رسید برادر حاجب بن زراره ● خیبر
زراعت و نخل بسیار دارد ● ینبع حصنی است با نخیل و کشاورزی و آب
وانجا

و آنجا علویان را وقفی هست ● عرض حصاری که گوجل باشد میان ینبع و مروه عشره هم
حصاری که گوجل است و خرمای آن جایگه بهتر از خرماهای ارجاست ● کوه
رضوی نزدیک ینبع باشد کوهی بزرگ است و در وی شعبها و پشتها و وادیها بسیارست
و درختان بسیار دارد و گروهی که ایشان را کیسانی خوانند چنین گویند که محمد حنفیه
رضی الله عنه آنجا مقیم است و سنگ کارد ازین کوه بردارند و بآفاق برند و درین نزدیک
میان رضوی و جهینه تا ساحل دریا کوهی باشد که ایشان را حسینی خوانند و قرب هفتصد
خانه بدو باشند همچون عرب بر آب و چراگاه گردند و تمیزی ندارند ● ودان
نزدیک منزلی جحفه باشد و از آنجا تا ابوا که بر غربی راه حج باشد شش میل بود درین جعفریان
آنجا مقام داشتی و ایشان را بفرع و سایره خویشان بسیار باشند و میان ایشان و میان حسینیان
کارزار و خون باشد تا اکنون که قومی بیامدند که ایشان را بنی حرب گویند بر آن
دیار مستولی گشتند ایشان ضعیف شدند ● تیما حصنی بزرگ باشد از تبوک بالای آن
تر بر جهت تبوک خرمستان و بادیه است و از آنجا تا بحد و شام سه روزه راهست
و در عراق و شام و یمن جایگاهی ندانم که آنجا آب و چراگاه باشد الا که گروهی
از عرب که اینجایگه آرام گرفته اند و چراخور دارند مگر میان یمامه و بحرین
و میان عمان و بر پشت عبد القیس بیابانی هست بی آب و جاه و چراگاه هیچ کس آنجا
نرود و از قادسیه تا شقوق در طول و عرض تا نزدیک یمامه و تا حد بادیه بصره
قبایل بنی اسد مقام دارند چون از شقوق بگذرد دیار بنی طی باشد تا از معدن
نقره بگذرد در طول و عرض و هم چنین از پس دو کوه که آنرا جبلی طی گویند برابر وادی القری

تا حدود دیار مه ایشان باشند و تا بحرین و از معدن کذشته بر جب مدینه دیار بنی سلیم
باشد و بر دست راست مدینه جهینه باشد میان مکه و مدینه و آنجا قبایلی هستند
از بکر بن وایل و از جهینیان و از جعفریان و از مصریان و آن نواحی مکه بر جانب
شرقی بنو هلال و بنو سعد و بنو هذیل دارند و جانب غربی مدلج و کروهی از بنی مصر بادیهٔ بصره
مقام دارند و بسیار عرب آنجا ساکن باشند و بیشتر بنو تمیم باشند تا بحرین و یمامه و از بس
ایشان عبد القیس باشد ● و اما بادیهٔ جزیره درین جایکه قومی از ربیعه من آنجا باشند
و بیشتر بنی کلب اند از یمن و از ین کروهی که ایشان را بنو الغلیظ خوانند با لشکر مصر بیکی شدند
● و بشام در آمدند بروزکار مکتفی بالله و چون خلیفه المکتفی بالله بیامد برقه ایشان را انکلب
و بریهٔ سماده و دومة الجندل و عین التمر و بریة الخشاف از بادیهٔ جزیره میان رقه و بالس رحب
انکس باشد که بنام بی رود وصفین زمینی است نزدیک فرات میان رقه و بالس حرب صفین
معروف و بروزکار امیر المومنین علی بن ابی طالب رضوان الله علیه بیت المال آنجا بود و
اما بادیهٔ شام بنی فزاره و لخم و جذام و بلی و کروهی از بنی ربیعه و مضر آنجا مقام دارند ریکی
معروف در حجاز سخت نرم چنانک بهری از آن چون کردی باشد و پهنای آن رمل الشقوق تا جایکاهی
کی آنرا احقف خوانند و درازا از جبلی طی تا دریا و آن ریکی است زرد و نرم تمام کوههاست
بی عربی آن بحد و دریای قلزم باشد چنانک بدریا رسد و شرقی این کوهها تا چیث
سحل بپیوندد تا نجران و شمالی آن بحد دمکه باز دارد و جنوبی آن نزدیک صنعا رسد
بر دو میل و ما کوههای تهامه را در دیار عرب صورت نکاشته ام ● بلاد حولان
ابادانی تمام دارد و دیهها و مزرعها و آبها و چراکاه و عرب آنجا باشند و نجران و جرش و ربا ن

شهرند

شهرند و آنجا درخت خرما باشد ● صعده ابادانترست و ادم بهتران و چرم بطایف
کنند و لکن بیشتر از صعده خیزد و جای بازرکانیست و حبشیان آنجا بسی مقام دارند و در
یمن هیچ شهری بزرکتر و با مرافق تر از صعده نیست و صنعا شهری است با مرافق و هوای
این جایکاه معتدلست چنانک مردم آنجا تابستان و زمستان بیک جا مقام توانند ساختن
و پادشاهان یمن آنجا مقام داشته اند و آنجا بنای عظیم است اکنون خراب شده است قلعی
بزرک مانده است آنرا غمدان خوانند قصر و نشستکاه پادشاهان بوده است و در همه یمن بنائی
نیست از آن بلندتر و آنجا کوهیست بلند و استوار و در وی مرغزارها و آبها و کیاه و آن کوه
زعفرانست و حرمکاه ندارد و شنیده ام کی افراز او بیشتر سنکلاخ است و هیچ کس
آنرا نکرفته بود تا باین وقت کی ازین قرمطی بیامد و او را محمد بن الفضل نام بود و آنرا
بتغلب بستد ● شام کوهی است سخت استوار و در وی مرغزارها است و مردم کویند کی
آن کوه معدنیا است و کویند کی در میان سنک ریزه معدنیا یابند ● و عدن شهرکی
کوچک است و بحکم آنک فرضه کامنست مشهور شده است و آنجا معدن مروارید باشد
و ولایت با صنعه و ولایتی آبادانست و مرغزارها و آبها دارد ● حضرموت در شرقی عدن است
نزدیک دریا و آنجا ریکها باشد آنرا احقاف خوانند شهرکی کوچک است ناحیتی بسیار دارد و کور هود
علیه السلم آنجا نهاده است و در آن نزدیکی چاهی هست کی آنرا برهوت کویند و هیچ کس
بقعر آن چاه نرسیده است ● دیار مهره قصبهٔ است کی آنرا شحر کویند و لایتی خلست
و زبان ایشان دشوار در توان یافت و از آنجا جیبان نیک روخیزند و کندر و از آنجا آرند و
کویند از نواحی عمان است عمان خرما و میوه بسیار دارد چون نارجیل و موز و نارنج و پارسی آنرا نیش

خوانند و آنچه بدین مانند و کشتیهای بزرگ آنجا آید بر کنارهٔ دریای پارس میج شهرها از ان
نه از عمان و پیوسته زمین نیست و درین ولایت شهرهای بسیار است و گویند که اعمال آن سیصد فرسنگ
باشد و آن را قومی خوارج داشتند که ایشان را شراة خوانند تا آنگاه که میان ایشان و گروهی
از بنی سامة بن لوی حرب افتاد مردی از ایشان نام او محمد بن القسم الشامی نزدیک معتضد آمد
و مدد خواست معتضد مردی را با وی بفرستاد که نیف او ابو ثور آنجا شد و عمان بگشود و خطبه بنام
معتضد کرد و آن قوم شراة پناه جستی شدند که ایشان را بروی خوانند و هنوز آنجا باشند و عمان ولایتی
گرمسیر است و شنیده ام که درو دیلی آن جایگاهی هست که از دریا دور است آنجا برف
افتد اندک مایه و بزمین صنعا کوهی است از بنی حمیر مقام دارند و همچنین بحضرموت و دیار همدان
و اشعر و کنده و خولان در عرض دیار یمن است و آنجا شهرها و دیهها و بیابانها ست و میان نجد و
عمان بیابانیست و درو آب و چراگاه باشد و درین بودیه بسیار باشد و جانوران گرد آیند که
مردمان با ایشان بوینانید و ایشان را مهتری باشد چنانکه نحل را مهتری هست که آن را یعسوب
گویند و شنوده ام که درین غول باشد و از ایشان بسیار عجایب باز گویند نخواستم که ذکر آن
درین کتاب آید والسلم **ذکر مسافات دیار عرب** از عبادان تا بحرین پانزده
مرحله دارند و از بحرین تا عمان یک ماهه راه و از عمان تا مهره یکماهه راه باشد و از مهره
تا حضرموت یکماهه راه و ازحله تا ساحل جحفه پنج مرحله و از ساحل جحفه تا جار سه مرحله
و از جار تا ایله بیست مرحله و از کوفه تا بصره دوازده مرحله و از بصره تا عبادان دو مرحله
اینست گشت دریای محیط بر دیار عرب **ذکر راهها** از کوفه تا مدینه بیست مرحله
دارند و از مدینه تا مکه ده مرحله و راه راست از کوفه تا مکه نزدیکتر است

بغداد سه مرحله چون بمعدن نقره رسند از راه مدینه می روند تا بمعدن بنی سلیم بیرون
آیند بذات عرق و از بصره بمدینه هژده مرحله باشد و بمعدن نقره راه کوفه و بصره بهم افتد
اما بدراه بحرین تا بمدینه پانزده مرحله دارند و از رقه تا مدینه قرب بیست مرحله باشد
و از دمشق تا مدینه بیست مرحله و از مصر تا مدینه بر ساحل دریا بیست مرحله و راه مصر و راه
مغرب سوی مدینه یکیست بجایگاهی که آن را ایله خوانند بهم یکی شوند و ایله کنون حد بادیه است و مردمان
مصر و فلسطین را چون از مدین گذشته باشند دو راهست یکی بمدینه شوند براه بداو شعب دو باده
دمشق کو دبنی مروان آنجا باشد و از آنجا بمدینه شوند براه مروه و راهی دیگر بر ساحل
دریا بجحفه بیرون آید و آنجا راه اهل عراق و دمشق و فلسطین و مصر یکی گردد و اکنون براه
بصره و رقه کسی نرود و بدیگر راهها روند و از عدن تا مکه یکماهه راه دارند
و آنجا دو راهست یکی بر ساحل دریا دورتر است و دیگر سوی صنعا و صعده و جرش و نجران
و طایف بیرون آید تا بمکه رسد و راهی دیگر هست بر بادیه و تهامه و آن
ازین دو راه نزدیکتر است لکن بر قبایل عرب باید گذشتن کسانی که بآن راه روند
که آشنا دارند و مردمان حضرموت و مهره از پهنای ولایت خود براه جاده رسند
که میان عدن و مکه است و از آنجا تا این جاده بیست مرحله باشد و جایی هست که
پنجاه مرحله راه عمان راهی سخت دشوار و بیابانی صعب است و درین راه آبادانی
کم باشد و از راه دریا بجده بیرون آید و اگر بر ساحل دریا از مهره و حضرموت
براه عدن آیند راه دور باشد و از عمان تا بحرین راه سخت دشوار است کسی آن را
نرود و عظیم خطرناک باشد و آبادانی کمتر باشد و بیابانهای نا بسوا و جایهای مخوف

14

جنوب

جزیرهٔ اوال

جزیرهٔ خارک

جزیره لافت

دریای محیط

مشرق

مغرب

واگر روند براه دریا روندگی آن بسلامت باشد و مأمون العاقبه و بدان راه نیز کمتر روند
زیرا که معهود نیست و مردم آنجا کم جمع شوند و بنا در وقتی کسی رود و از بصره تا بحرین نزدیک
مرحله دارند در میان قبایل عرب بادیه روند آبادان است و لکن مخوف است اکنون
یاد کنیم بعد از ذکر ولایت عرب شرح دریای پارس را والسلم

ذکر دریای فارس

بحکم آنکه این دریا بر دیار عرب می گردد و بیشتر ولایت اسلام نیست که این دریا بر حدود
آن می گردد شکل آنرا صورت کنیم و هرچه بدان پیوند دارد بازگوییم و آغاز از قلزم
کنیم و جانب شرقی یاد کنیم با حد و دیار عرب در می گردد چنانک یاد کردیم تا عمان آنکه بنواحی
دجله گوییم تا با ساحل رسیم بناحیت دریان و جنابا و سوی پارس شویم بسیراف و مهرجان تا ساحل
هرموز تا از بر کرمانست تا دیبل و تا ساحل مولتان و اندر حد سند باشد و مولتان چه
مسلمانی سپری شود آنگاه بساحل هند و تا ان رسیم تا ساحل تبت آنگاه بزمین چین رسیم
و چون از جانب غربی قلزم در آییم بر ساحل دریا بیابانها یی باشد از حد و د مصر و آنرا بجوی
بیابانهای بجه باشد و معدن زر آنجاست تا بشهری رسد بر کناره دریای نیل که آنرا
عداب گویند آنگاه سوی حبشه بیرون شود برابر مکه و مدینه تا برابر عدن
رسد آنگاه چون از حبش بگذرد بزمین نوبیان رسد و از آنجا بزمین زنگبار شود

صورت دریای فارس

بدانک چون بتاجیک تکلیار شود آن جایگاه فراخ تر بزرگتر آن مملکت است انگاه.
دریا از انجا برابر مملکت اسلام گذرد و غایت آن دریا آنجاست انگاه به پهنای دریا جزیرها
و اقلیمهاست گونه گونه برابر زمین چین صورت این دریا بنگاشتیم و چند و آن یاد کردیم در الجمله
آبادان چند و دو جزایر این دریا و غیره همه یاد کنیم انشاالله ● فاما آبخ ازین دریا
از جده و قلزم است تا آنجا که برابر این آن را دریای قلزم خوانند و مسافت آن مقدار
سی مرحله باشد درازی و پهنای دریا این جایگاه به سه شبانروز گذرند انگاه تنگ می شود
تا چنان شود که ازین جانب آن جانب دیگر بتوان دید تا انگاه که بقلزم رسد انگاه.
بر جانب دیگر باز گردد و دریای قلزم چون وادی است و در آن کوههای بسیار است در زیر
آب و راه در آن دریا معلوم است که چگونه باید رفت و در آن دریا بروز گذرند چنان
که کوهها در زیر آب ببینند و از آن احتراز می کنند چه آب بس صافی باشد که بتوان دیدن اما
بشب البته نشاید گذشتن و میان قلزم و ایله جایگاهی است که آن را تاران گویند و هیچ جایگاه.
در دریا بدتر از آن نیست بحکم آنکه آنجا گردابی است و دیگر کوهی عظیم چون باد بر آن کوه
آید و قسمت شود و در میانه کوه بگردد و دیگر باره هر دو روی بیکدیگر آرند و برابر یکدیگر شوند
موج دریا آشوب گیرد هیچ کشتی از آن گرداب بیرون نتواند آمدن از اختلاف دو باد چون باد
جنوب اندک مایه بجنبد ممکن نشود که آنجا توان رسیدن ● در حکایت آمده است که مردی بدین جایگاه
رسید و در گرداب افتاد و چند روز گرداب بماند بعد از مدتی که مردمان نومید شدند و زاد کم کرده بودند
ماهی عظیم بیامد و گرد کشتی می گشت و سر بر آورد و یک تن را ببرد و روز دیگر هم بدان
وقت باز آمد و دیگری را بگرفت و بر عادت هر روز می آمد و یک تن می برد و در میان ایشان

مردی خردمند بود آن جماعت را گفت آگاه باشید که ما را ازین جایگاه روی بیرون شدن نیست
و لا محاله همه هلاک خواهیم شدن و دشمنی بدید آمده است که هر روز یکی از ما می رباید من
شما را چاره بسازم اگر فرمان من کنید همه خرسند شدند گفت اتفاق کنید که یک تن هلاک شود
و دیگران رهائی یابند یک تن گفت من خود را فدا کردم و برین قرار دادند و این مرد دانا
هر چه در کشتی رشته بود رسنی ساخت محکم و بر میان آن مرد بست و وی را بپوشیدند
و بر کناره کشتی نهادند روز دیگر ماهی بیامد و آن شخص را در ربود و سر رسن در کشتی استوار کرده بود
چون شخص را ببرد بقوت ماهی کشتی روان شد تا از آن گرداب بیرون آمدند و بایمنی رسیدند
رسن ببریدند و از آن گرداب بدین حیلت خلاص یافتند و مقدار درازی این گرداب قریب
سه میل باشد بقیاس و آن جایگاهی است که فرعون در وی غرقه شد و نزدیک تاران جایگاهی
است که آن را جبیلات خوانند پیوسته موج می زند و باشد که مایه باد بموج می آید
و آن جایگاهی مخوف است چون باد صبا آید در آن جایگه سوی مغرب می روند
و چون باد دبور آید سوی مشرق روند و برابر ایله ماهی بسیار باشد گونه گونه و چون
برابر بطن الیمن رسد آن را دریای عدن خوانند تا از عدن بگذرند انگاه دریای زنگ خوانند و
از زنگبار تا آنکه که برابر عمان رسد و سوی پارس آید و آنجا دریای فراخ پهناست چنین
گویند که پهنای دریا از آنجایگه تا زنگبار هفتصد فرسنگ باشد و آب این دریا سیاه و
تاریک باشد و هیچ چیز در آن آب نتوان دید و نزدیک عدن معدن مروارید باشد از آنجایگه خیزد
و بعدن آورند از عمان بروند تا آنگاه که از جده و اسلام بگذرند این دریا به سرندیب رسد
دریای پارس خوانند و سخت فراخ پهناست و درین دریا شبههای بسیار است و باز کشتهای سخت دشوار

وازبهر سختی آنست کی نزدیک خشابه و بصره است و آن جایگاه را هور خشابه خوانند جایی مخوف
باشد کشتی از آنجا کم بسلامت گذرد چون دریا بشورد و جایگاهی هست کی آن را خشبات گویند
از عبادان تا آنجا شش میل باشد آب دجله آنجا بدریا پیوندد و آب تنک شود و کشتی را مخاطره باشد
و درین جایگه چوبها فرو برده اند و بران بنایی ساخته و دیدبان گاهی آنجا نشیند و شب
آتش کنند تا از دریا راه بوی بازیابند و بدانند کی مدخل دجله کجاست و جایگاهی مخوف است چون
کشتی آنجا رسد ترسند کی بشکند از تنکی آب و برابر این جایگه جایی هست کی آن را خارک خوانند
و آنجا معدن مروارید باشد اندک مایه مروارید خیزد لکن آن مروارید قیمت افزون آورد و گویند
اندیا در یتیم ازین معدن خیزد و اینجا یافته اند و از عمان تا سرندیب درین دریا معدن مروارید
است و جز در دریای پارس هیچ جای معدن مروارید نیست و نگفته اند و این دریا را
جزر و مد باشد در شبانروزی دوبار از حد قلزم تا حد چین چندانک رسد و دریای مغرب
و دریای روم و هیچ دریا را مد و جزر نیست جز این دریای پارس را و این چنانست که آب
مقدار ده گز بالا گیرد و باز بهمان اندازه بخسپد باز شود و در بطن این دریا کی نسبت آن
خاصه با پارس کردیم جزیرهاست لافت و اوال و خارک و غیر آن از جایهای
کی دران مردم باشند و آب خوش و کشاورزی و چهارپا و این صفت این دریاست در
حدود مسلمانی و آنچه بساحل این دریاست آنجا هیچ کشاورزی و درخت و آب نباشد
لکن از جایهای دور دست آورند و آبادان است با آنک فرضهٔ مصر و شام است و هر چه
بشام آورند از آنجا بار کنند و میان مصر و شام از آنجا بحجاز و یمن برند و میان سواحل
این دریا و میان مصر سه مرحله باشد آنگاه کنارهٔ دریاست آنجا هیچ شهر و دیه نباشد
الا

الا ایکه جای ماهی گیران مقام دارند و آنجا قدری درخت خرما باشد تا نباران و جملات
رسد و برابر کوه تا ابله ● و ابله شهری باشد آبادان و کوچک و اندک مایه کشاورزی
دارد و آنجا جهودان باشند آنان کی صید روز شنبه بریشان حرام شد و خدای تعالی ایشان را
مسخ کرد و بوزینه گردانید ● و اما مدین و آنچه بدان پیوندد و حدود تا عمان و بحرین
تا عبادان همه را ذکر کردیم در دریای عرب ● و اما عبادان حصاری است کوچک و
آبادان بر کنارهٔ دریا و آب دجله آنجا گرد آید و آن رباطی است کی دران تا بها نا
بودندی کی دزدان دریا را نگاه داشتندی و آنجا پیوسته این کار را گروهی مترصد
باشند آنگاه دجله بگذارد و بساحل دریا بماهی روبان رسد بحد پارس و درین مسافت
جایها پیش آید کی بدان نتوان گذشت الا در آب و سبب آنست کی آبهای خوزستان
بدو روی گرد آید و نجس مهدی و باسیان و آنجا بدریا ریزد بماهی روبان و از
ماهی روبان شهرکی کوچک است آبادان و فرضهٔ ارغان باشد آنگاه بسینیز رسد
و سینیز بزرگتر از ماهی روبان است و آن جایگاه فرضهٔ همه پارس است و از آنجا ساحل دریا بجیرم
کشند و این بانه میان بحیره و حانه باشد و آنجا مرغزارها و دیهها باشد و جایهای گرمسیر آنگاه
از آنجا بسیراف رسد و اندر پارس فرضهٔ بزرگ آنست شهری بزرگ است تا عمان شهری
پارس و آنجایگاه کشاورزی نباشد و آب از دور برند و از آنجا بگذرد بران ساحل جایگاههاست
که کوهها و بیابانها پیش آید بجایی رسد کی آن را حصن ابن عماره خوانند حصنی استوارست
و در همه دیار پارس استوارتر و بالاتر ازان حصنی نیست و گویند کی خدای تعالی خداوند
این حصن را در قرآن یاد کرده است آنجا کی فرموده است و کان وراءهم ملک یاخذ

کل سفینة غصبا ● و از انجا بهرموز رود و آن فرضهٔ کرمان است شهری آبادان است
مخلی بسیار دارد و سخت گرمسیر است و از انجا بدیبل رسد و آن جای بازارگانان است
که گرد آیند و این جایگه فرضهٔ زمین سند است و زمین سند مضوده است از ولایت نطیان
تا چین انگاه بساحل هندوستان پیوندد و بتبت رسد و چین و ماچین رسد و از انجا کس نگذرد
و چون از قلزم از جانب غربی این دریا گذرند بیابانی خشک پیش آید تا ناحیت بجه و مردمان
بجه را خانها از نمد بود و از جنس سیاه تر باشند مانند عرب و انجایگه دیه و شهر و کشاورزی
نباشد جز انکه از زمین حبش و از مصر و از زمین نوبیان انجا برند و زمین ایشان میان زمین حبش و زمین نوبه
و زمین مصر و معدن زر باشد و این معدن از نزدیک سواد مصر برخیزد تا بحبشی رسد بر کنار
دریا که آنرا عیذاب گویند مقدار ده مرحله و درین معدن جایگاهی است که آنرا علاقی گویند زمینی
هامون است و اصول این معدن بمصر افتند و آن معدن زر است که در هیچ اقلیم نیست
و بجه صنم پرستند و خبری که بجنس ایشان خوب آید آنکه بزمین حبش پیوندد و ایشان
نصرانیانند و بمرتبه عرب باشند ● و بر کنار دریا جایی است که آنرا زیلع خوانند فرضه
گاه ایشان است که بیمن و حجاز گذرند و انگاه بیابان نوبیان پیوندد و نوبیان نصرانی
اند و ولایت ایشان فراختر از ولایت حبشه است و نیل مصر میان ناحیت ایشان گذرد و بزنگبار
رسد و بعد ازان نتوان رفت انگاه این دیار بزمین زنگبار رسد بر ابو عدن انگاه از حد
مسلمانی بگذرد و در حد ایشان رود و زنگبار ولایتی خشک باشد اندک عمارت
و کشاورزی دارد و مردمان سیاه چرده باشند و با کس نیامیزند و در ساحل این دریا
چون بر ابو عدن رسد بسری گردد و پوست پلنگ و دیگر پوستهای رنگین که بیمن آرند

ازانجا

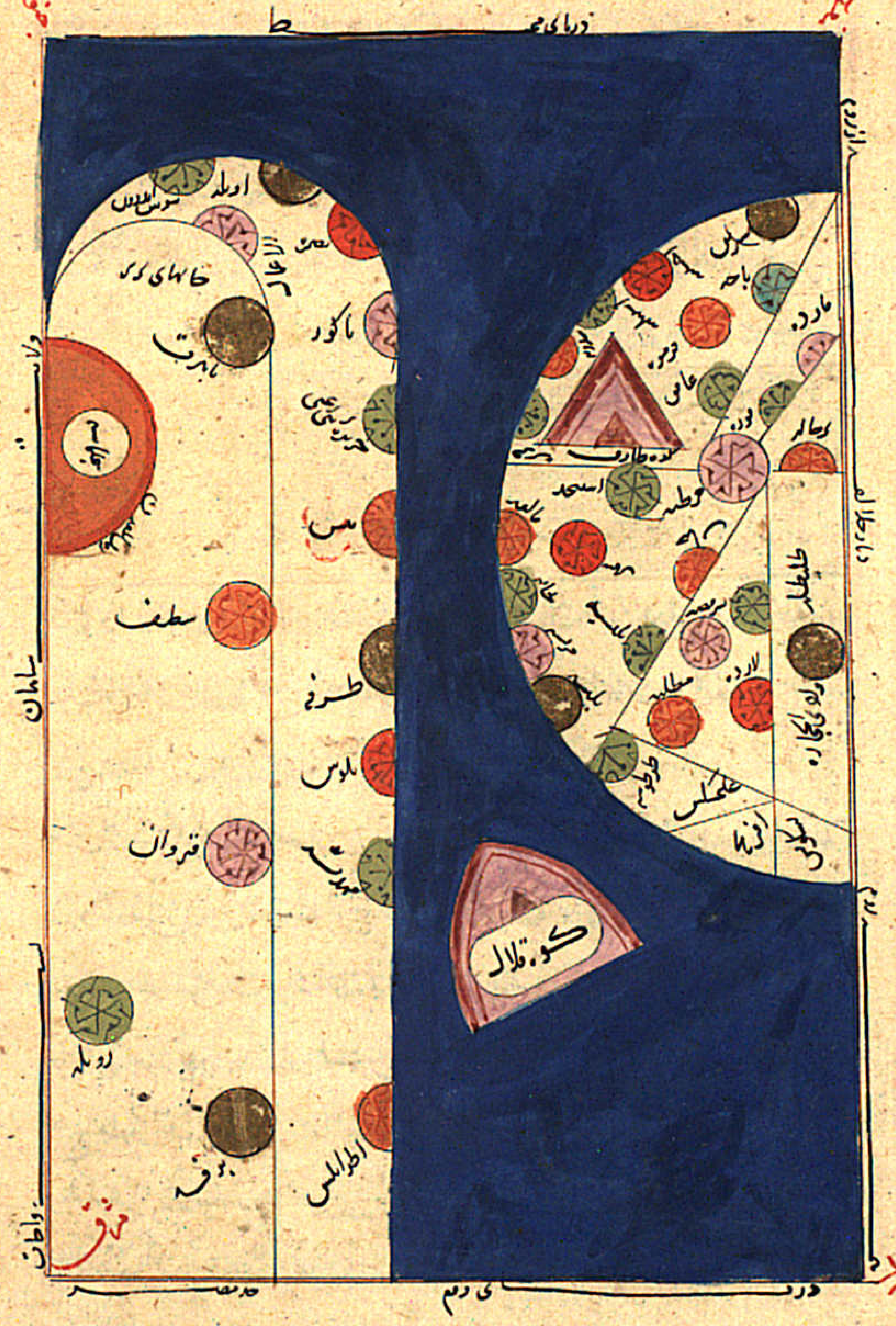
ازانجا خیزد و با مسلمانان بحرب باشند و بن حبش رسانیده اند که در ولایت زنگبار
مردمان سپید باشند و این قوم زنگبار را مدد قوت و پوشش از جایهای دیگر آرند
و متاعی زیادت ازین جایگاه نخیزد و مردم زنگبار را زیادت هنری و دانشی
نباشد و مردمان بدلخت باشند اما دزد نباشند تمام شد ذکر دریای فارس اکنون ابتدا
کردیم بذکر دریای مغرب و عجایب و غرایب آن والله اعلم بالصواب

ذکر دریای مغرب

و اما دریای مغرب برابر دریای روم نهاده است و آن دو نیمه باشد یک نیمه بشرقی
و یک نیمه بجانب غربی ● و اما شرقی برقه و افریقیه و تاهرت و طنجه و سوس و زویله
و آنچ در دریاست اضعاف این باشد ● و اما غربی این دریا ولایت اندلس است ● اما
جانب شرقی این دریا حد مصر است و حدود اسکندریه از حد دریای روم بدریا و واحات
بگذرد تا زمین نوبیان و غربی این جایگه بحر باشد و شمالی دریای روم و از حد مصر
برادرد تا بطرابلس مغرب رسد انگاه بمهدیه انگاه بتونس رسد و طرفه و سس و جزیرهٔ بنی زغی
و باکوره و نصیره و تا ارسله و تا سوس اقصی رسد و هم چنین سیر کند تا بیابانی که ازان پس
هیچ عمارت نیست و جنوبی این جایگه ریگیست در کنار دریای محیط از پس سجلماسه
سیر کند تا بزویله رسد و هم چنین سیر کند و بر پس پشت واحات بگذرد تا زمین مصر و النوبه
صورت آن بنگاریم

صورت دریای مغرب

واما اندلس از کناره دریای محیط بر خیزد تا شهر جالقیان تا جایگاهی کی آنرا
نسرین گویند تا جیسنیه تا اسبیلیه انکه بسد وند اید بن جریره کی آن
را طارف گویند انکه بصقالبه وجاند انکه شهر پسه بس طلبسه انکاه بطلوسه
وا از پس بکارستان پیوندد بولایت فرنک سوی دریا وسوی مغرب بدریا علجلس انکاه
بدریا وسکوس انکاه بدریا جالقیان تا بدریا پیوندد ● اما قرطبه شهری جایگاه است
خداوند بزرگ و ناحیتی با بان دارد و گرد بر گرد آن هر سوی بادیه است کی کوهی بربو
آنجا مقام دارند و هر سال عاملی از مصر آنجا شدی تا انکاه کی عبد الله بر مغرب مستولی شد
و عاملان مصر را از آنجا براند ● واما طرابلس المغرب از اعمال افریقیه است
و شهری است کی از سنگ خاره بنا کرده اند بر ساحل دریای روم و جایگاهی سخت استوار است
مهدیه شهری کوچک است عبد الله بنا کرده است انکاه کی مغرب را بتغلب فرو
گرفت و نام او نهاد بر کناره دریاست و عبد الله متغلب از قیروان بانجا تحویل
کرد و از قیروان تا آنجا یکه دو دو نزده باشد ● بونس شهری کوچک است بر کناره دریا
بسیار و سرحد اندلس باشد از آنجا گذرند و فرانسه در حد و مغرب شهرهای
فرنک باشد ● طبرقه شهری کوچک است و آنجا وبا بسیار باشد و کژدم کشنده خیزد آنجا
کژدم شهر است و آنجایگه در میان دریا معدن مرجان باشد و هیچ جایگاه دیگر در همه روی
زمین مرجان بر نخیزد مگر این جایگاه ● جزیره بنی رغی شهری باشد آبادان
و کوهی از بربر آنجا مقام دارند و پر نعمت باشد باکو شهری بزرگ است بر کناره دریا
از آنجا سوی عمانه گذرند شهری آبادان و استوار ● نصیره شهری بزرگ و فراخ و پر نعمت در برابر



جزیره باشد که آنرا الجبل طارق باز خوانند و میان آن و میان جزیره پهنای دریا باشد دوازده
فرسنگ ازیله شهری بزرگ است بر کناره دریا و حصیره و ازیله از اقلیم طنجه دارند ●
سوس اقصی ولایتی عظیم است پر نعمت قومی بربریان آنجا باشند ● طنجه ولایتی فراوانست
در وی شهرها و دیهها و بیابانها باشد از حدود بربر و قصبه آن ولایت را فاس گویند
و یحیی فاطمی آنجا مقام داشت و عبد الله فاطمی هنوز آنجا نگشوده بود تا ابن علی
باکور و جزیره بنی عیسی که یاد کردیم و چند باره شهر و ده دیگر نزدیک تاهرت ابی علی
باشد و قصبه را نام تاهرت است شهری بزرگ و آبادان و پر نعمت و کشاورزی
و قومی بر ایشان غالب شده اند که ایشان را ماصنان گویند ● سجلماسه شهری که میانه باشد
از حدود تاهرت لیکن در آنجا در نتوان شدن الا از راه بیابان و ریگ دشوار و این شهر
بمعدن زر نزدیک باشد در میان معدن و زمین سیاهان و زمین زویله این شهرست و گویند
که زر هیچ معدنی صافی تر و بسیارتر از این معدن نیست لکن برگ و الت و راه آن سخت دشوارست
و گویند که ولایت تاهرت جمله از افریقیه است الا آنست که بنام و عمل در دیوانها مفرد باشد ●
سطیف شهری بزرگ و آبادان باشد میان تاهرت و قیروان و مردم ایشان قبیله اند از بربر ایشان را
کتامه گویند و عبد الله بدیشان نیرو گرفت و ابو عبد الله المحتسب که داعی عبد الله بود میان
ایشان مقام داشت و ایشان را دعوت می کرد ● قیروان بزرگترین شهریست در زمین مغرب گذشته
از قرطبه در اندلس که آن عظیم ترست از قیروان بزرگتر نیست و ولاة مغرب همه بقیروان مقام
داشته اند جایگاه آل الاغلب بوده است تا آنگاه که وقت زوال الملک ایشان بود و ابو عبد الله المحتسب
بیرون آمد و دعوت کرد و از پس عبد الله آنجا مقام داشت تا آنگاه که بر کناره دریا مهدیه بنا

وانکاه بیل

کرد ● زویله در حد مغرب شهری میانه است با جیبی بسیار دارد نزدیک ولایت
بیابانست و زمین سیاهان زمینی فراخ است لکن سخت خشک باشد و در کوههای ایشان
هر میوه که در ولایت اسلام هست باشد لکن ایشان از آن نخورند و میوهای دیگر و نباتهای
دیگر است که غذای ایشان از آن باشد و سیاهی ایشان سیاه تر و صافی تر از سیاهی آن قوم باشد
که ذکر خواهد رفت نوبه و حبشه و زنگی و بجه و در ولایت سیاهان هیچ ولایتی فراخ تر از ولایت
ایشان نیست و بر کناره دریای محیط باشد از جانب جنوبی و جانب شمالی ایشان سوی بیابانی
باشد که سوی بیابان مصر کشد از پس پشت واح انگاه بیابانی رسد نزدیک زمین نوبیان
انگه بسوی بیابانی که بر نکبار کشد و چیزی که با ایشان فند از سوی مغرب اقلیم اکل
از دیگر اقلیمها آنجا بدشواری توان رسیدن اینست آنچه چاره نبود از شناختن آن از
جایها و اقالیم که بر جانب شرقی این دریاست از حدود مغرب ● اکنون جانب غربی این
دریا از حدود مغرب آغاز کنیم ● اندلس ولایتی فراخ است و شهرهای بسیار و آبادان
و قصبه آنرا قرطبه گویند در میانه ولایتست و دریای محیط نزدیک جانب اندلس باشد
انگه دریای دوم از دیگر جانب بروی به گرد تا زمین فرنگ آغاز آن شهر شنترین باشد
تا جیبنیته و اسیلیه و سدونه و مالقه و بجانه تا ولایت مرسیه تا دیا و طلیسه تا طرطوشه
که با زمین شهریست بر کناره دریا آنجاکه از جانب دریا بفرنگ پیوندد و از جانب
خشک بولایت علجکس و آن ولایت کرده نصرانیانست انگه بولایت بسکونس
رسد هم نصرانیان اند انگه بجالقیان پیوندد هم ترسایان اند و اندلس را دو حد لیث
بکافرنیان پیوندد و دیگر بدریا و این شهرها که بر کناره دریا یاد کردیم همه شهرهای بزرگ

وابادان است واندلس در دست بنی امیه است وعباسیان آنرا هنوز نگرفته اند وعبد الله
بن معویه ان دست نیافت دران وقت کی زوال دولت بنی مروان بود کی از بنی امیه کی در بلد بود
سوی جزیره جبل طارق بگذشت وایشان را غلبه کرد وهنوز در دست اموبان است وشهرهای
مشهور در اندلس است طلیطله سرقسطه برشلونه لارده وادی الحجاره وادی آش بجانه
جنان مارده باجه غافق لبله قرطبه مورور اسبجه این همه شهرهای بزرگ است
وبیشتر بناهای آن سنگ است از بناهای جاهلیت هیچ شهر محدث نیست مگر بجانه دوروانی که
بنیا بان نزدیک است وبرسر کناره دریای محیط است انجا عنبر افتد وبدریای محیط و
دریای روم هیچ جائی دیگر نباشد مگر برین خداوند کتاب گوید در ان وقت کی من
بشام بودم بسواحل دریای روم چیزی افتاد بود عجایب وازان پس شنودم کی برسر
در سالی یکبار افتد وآن حجری است کی از دریا آید او را موئی باشد چون خز سبز نیکو
خویشتن را بآن سنگها کی در میان دریاست بی مالد وموی از وجدا شود مردمان برسر آن
بیایند بستانند وبردارند وازان جامها بافند مانند خز روزی بچند لون بگردد پادشاهان
اندلس آنرا عزیز دارند ونگذارند کی بیرون آرند وجامه ازان بیش از هزار دینار قیمت
دارد مالقه شهری است که درو عرب نشینند وسفن کی پوست او در بسته شمشیر کنند ازانجا
خیزد وجزیره طارق کی اندلس ازانجا گشوده شد در اول اسلام انجاست وجبل
طارق کوهی ابادان است ودیهها دارد وآخرین کی در میان است از اندلس طلیطله
شهریست بر کوهی بلند از سنگ خارا بنا کرده وبرصاص بسته وگرد بر گرد آن خندق
کندست همه ابادان مسکون واستوار وگرد بر گرد آن رودی روانست چند دجله باشد نام آن

ددد

20

رود تاجه گویند از شهرها چیزی کی انرا سرمه خوانند وآن ناحیت را مدن بنی سالم
خوانند ودرنه ناحیتی است عظیم استوار وقصبه انرا اخدونه خوانند عمرو بن حفصون
که سوی بنی علیه افضل الصلوات آمد ازانجا بود فحص البلوط ناحیتی استوار وابادان
است قصبه آنرا غافق گویند بوده شهری بزرگ بوذ خراب شد بتعصب که میان
اهل آن شهرها افتاد در کورهء شذونه بگرفته ازجالقیان مدد خواستند بیامدند
وشهر خراب کردند مارده وطلیطله دو پادشهر بزرگ اند در اندلس بنی امیه را
آنجا هیچ عامل نباشد الا انک خطبه بنام ایشان کنند سرتن ناحیتی است قصبه آنرا
محدانه گویند شهرهای جالقیان ماوده لغره وادی الحجاره طلیطله وشهر
جالقیان سوی اندلس است کی انرا سموره خوانند وپادشاه جالقیان در شهری باشد کانرا
بنطه خوانند از دیار مسلمانی دورست ودر اصناف کافری بجانب اندلس هیچ گروه بیشتر
از فرنگ نباشند وپادشاه ایشان را فاره خوانند وازفرنگ سوی مسلمانی اند گروهی دیگر
اصناف کافران بیش از ایشانند بحکم انک دریا مانع است ومیان ایشان ودیگر اصناف
کافران جنگ وخون باشد وجالقیان کمتر از ایشانند وهم بیارند وانوعی اندک که
قومی اند کی ایشان را اسکونس خوانند وایشان مردانه تر باشند وبنزدیک اسکونس از ثغور
اندلس انجاها باشد سرقسطه وتطیله ولارده ومیان ایشان کوهی تربایان
باشند کی ایشان را غلجسکس خوانند مردمانی بذ باشند واین قوم میان اسکونس
ومیان فرنگ باشند ومردمان بربر کی در اندلس ودر مغرب باشند دو
گروه اند گروهی را برابر خوانند وگروهی را برانس وغیفره ومکناسه وهواده

و مدیونه از بربر اند در اندلس و کتامه و زناته و مصموده و بلیله و طبها جه از بی انس
باشند ● اما زناته را وطن بناحیت تاهرت است و کتامه بناحیت سطیف باشد و دیگر
بربریان کی از اندلس اند بزمین مغرب بجانب شرقی دریای روم و صفره و کلماسه لز اندلس
است میان جالیقیان و میان قرطبه باشند ● و اما هواره و مدیونه ایشان ساکنان سبریه اند
و بلونه بریه جزیره است بزرگ بد اندکی جزیرها و در اندلس معادن زر و سیم بسیارست بناحیت
مرسه و بنزدیک قرطبه جایگاهی است کی آنرا کورلس خوانند اینجا و بطلیطله سیم بسیار باشد
زویله شهری است در برابر زمین سیاهان و خادمان سیاه بیشتر انجا افتند و هرچه در زمین مغرب در
جانب شرقی دریای روم باشد مردم انجایکه گندم گون باشند و هرچند دورتر شوند از
جنوب در ناحیت مشرق سیاه گونه تر باشند و گویه جشم و هرچند دورتر شوند سپیدی و کبود
جشمی بریشان چیره تر باشد و سرخ روی و سرخ موی باشند و بهری را از ایشان جشم و موی
سیاه باشد و گویند کی نژاد ایشان از عرب است از بنی غسان و با مردی آنجا افتادند نام او حلمه
ابن الایهم و میان مغرب و زمین سیاهان بیابانهاست کی آنجا براه نروند الا چند جایگاه
معروف و پادشاهان افریقیه و برقه از فرزندان اغلب بودند کی ورا در ابتدا روزگار
دولت عباسیان فرستاده بودند تا آنجا درش روی ادریس بن ادریس باشد و با او کارزار
کند و میان افریقیه تا تاهرت قومی اند کی ایشان را شراة گویند و آن جایگاه بدست
ایشانست و پادشاهان اندلس از بنی امیه اند و هنوز عباسیان را آنجا خطبه نکرده اند
و ایشان از فرزندان هشام بن عبد الملک اند و خطبه بنام خود کنند پادشاهان ایشان
درین وقت عبد الرحمن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن الحاکم بن هشام بن عبد الرحمن

بن

بن معاویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن الحکم و نخستین کسی کی از بنیان
سوی اندلس گذشت عبد الرحمن بن معاویه بود در ابتدای ولایت بنی العباس
و بر ایشان غلبه کرد و پادشاهی در خاندان ایشان بماند تا این غایت و
غالب بر مذهب اهل مغرب مذهب مالک انس باشد و فتوی بآن مذهب کنند و
ارتفاع مغرب خادمان سیاه باشد از زمین سیاهان و خادمان سپید از جانب
اندلس افتند و کنیزکان بیش بها و کنیزک باشد که هیچ صنعت نداند و هزار
دینار بیشتر بها ارزد و استراف زینی و نمد مغربی و مرجان و عنبر و زر و انگبین
و نفط و حریر و خز **مسافات دیار مغرب** از مصر تا برقه بیست مرحله دارد
و از برقه تا اطرابلس سیت مرحله ● و از اطرابلس تا قیروان تا سطیف
شانزده مرحله و از سطیف تا تاهرت بیست مرحله و از تاهرت تا فاس پنجاه
مرحله و از فاس تا سوس اقصی قریب بیست مرحله و از قیروان تا سوس اقصی
مقدار صد و شانزده مرحله باشد و جمله مسافات از مصر تا اقصای مغرب در جانب
شرقی دریای روم چند شش ماهه راه باشد تا بحج رسد و از قیروان تا زویله یک
ماهه راه باشد و حجاج کی از مغرب آیند در اول محرم بیرون آیند و یکسال در راه
باشند تا بحج رسند و از قیروان تا مهدیه دو روزه راه است ● و از قیروان تا شهر تونس
سه مرحله باشد و از شهر تونس تا طرقه ده مرحله باشد و از طرقه تا تنیس قدر شانزده
مرحله و از سوس تا جزیره دعی نخ دوزه راه و از تاهرت تا باکورسی مرحله و از تاهرت
بسجلماسه یا ده مرحله و از فاس تا بصره شش مرحله دارند ● و از فاس تا ازیله مرحله

باشد و از قیروان تا سجلماسه براه بیابان نزدیک پنجاه مرحله باشد ذکر مسافات دریای مغرب

قصبهٔ اندلس را قرطبه گویند از انجا تا اشبیلیه مرحله دارند و تا اسبیجه بر سمت قبله یک مرحله

باشد و از قرطبه تا سر قصد پنج روزه راه باشد تا بطلیه سیزده روزه راه باشد و از بطلیه تا

ارده چهار مرحله و از قرطبه تا مکیا سه چهار روزه و از قرطبه تا موربه تا ناحیه

شش روزه و از قرطبه تا طلیطله شش روزه و از طلیطله تا وادی الحجاره

ده روزه و بر راه ماردة بران سوی که اخشنبه است از قرطبه تا سلبه

آید تا ناحیه ماردة تا موره تا قلیبره شادستان سیرین و از ناحیه تا سیرین

دوازده روزه راه است و تا آخر کوره سیرین پنج روزه و از قرطبه تا فحص البلوط

بشهری کی غافق خوانند یک روزه و از فحص البلوط تا ملیله چهارده روزه

و از قرطبه تا قرمونه در ناحیت مغرب چهار روزه میان باجه و اسیله باشد

بر راه ماردة و از قرمونه تا اسیله دوازده روزه و از اسبیجه تا مالقه

قدوب دو روزه و از مالقه تا جزیرهٔ کوه طارق چهار روزه و همچنین

تا شهر سدونه و از اسبیجه تا ازجدونه سه مرحله و از قرطبه تا طلیسه

دوازده روزه و از طرطوسه تا طلیسه دوازده روزه و از مرسیه تا لکانه

شش روزه و تا قرمونه سه روزه اینست مسافتهای اندلس مغرب

ذکر دیار مصر در حد اسلام

بلاد چه انچه و در مصر از دریای روم در کشیده میان اسکندریه و برقه در

بیابانها بس بیشت واح بیرون شود تا زمین نوسان باز گردد تا زمین نجه

و از بس پشت اسوان تا دریای روم در جوار بس عرض و همچنین بکشند

بر کنارهٔ دریای روم بود تا اسکندریه تا بانجه باز رسد

کی یاد کردیم و باز از بس نجه میرود تا بدریای قلزم و همچنین کشند

بر قلزم تا بکذرد بر قلزم بر دریا تا بطور سینا در آید به تیه بنی اسرائیل ذکر مسافات

درین حد و ذکر دیار مصر و توابع ان

از ساحل روم آغاز کردیم تا زمین نوسان بس پشت واح بیست و پنج مرحله

و از حد نوسان بر جانب جنوبی در حدود ایشان هشت مرحله بباید رفت

و از قلزم در ساحل تا انجا که بتیهٔ بنی اسرائیل باز گردد شش مرحله

و از چه دریا تا چه ودیه تا آنجا که بدریای روم پیوندد هشت مرحله بر کناره

دریا تا آنجا که آغاز کردیم مقدار ده مرحله درازای این مسافت از اسوان

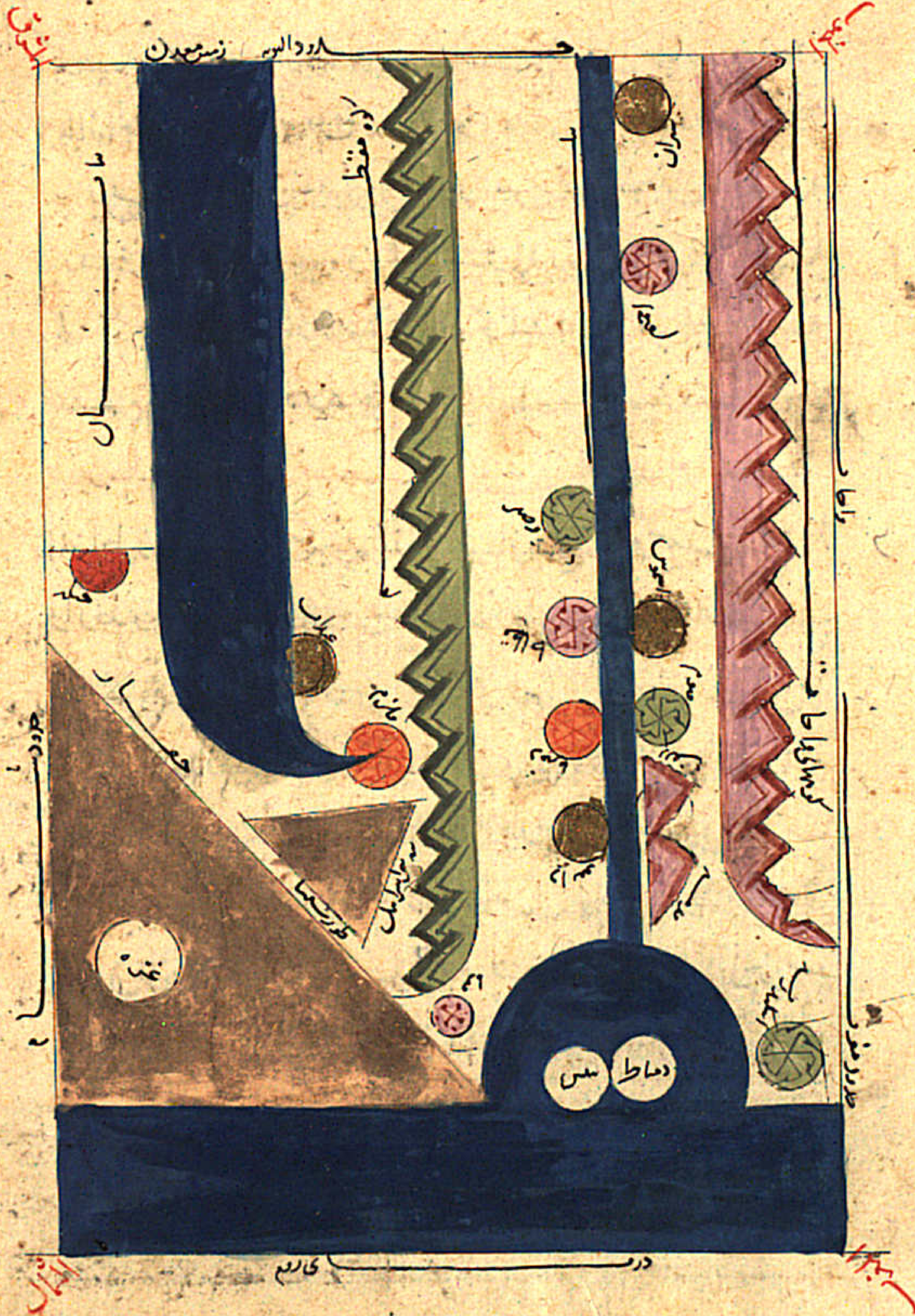
تا بدریای روم بیست و پنج مرحله و انجا دریا جه هست بطول دو مرحله در عرض دو مرحله

و در ان میانه چندین جاها جزیرها باشد مسکون و بجملگی ذکر آن جزایر

اینجا حاجت نمی کند اکنون صورت دیار مصر بر کشیم و حدود آن بر سبیل تفصیل نمائیم

صورت دیار مصر

بزرگترین شهری که درین دیار است آنرا فسطاط گویند بر کناره رود نیل بر جانب
شمال و چنان است که رود نیل از مشرق وی رود و این همه شهر بر یک نیمه آنست
و نزدیک آن عمارتها است که آنرا جزیره خوانند از فسطاط آنجا که ذرند جسر
و ازین جزیره جسری بسته اند بدیگر کناره و آنجا عمارتی ساخته اند آنرا جیزه گویند
و مقدار این شهر قیاس دو ثلث از فرسنگی باشد و سخت آباذان است و بنعمت و درین شهر
محلتها و قبیلها باشند که عرب آنرا الفلی باز خوانند چنانک بکوفه و بصره و زمین آنجا شوره کال باشد
بناهای ایشان هم هفت و هشت طبقه باشد و در زیرین طبقه نتوان نشستن و بر کناره
شهر جایگاهی هست که آنرا موقف گویند زمین آن محکم تر باشد و شوره کمتر
و گویند که فسطاط نام قبیله بوده است ● حمرا شهریست بر کناره رود نیل
دو مسجد آدینه دارد یکی در میان شهر عمرو عاص بنا کرده است و دیگری بر آن جایگاه که
موقف خوانند از کرده احمد بن طولون و بیرون از شهرستان عمارتی هست نزدیک از
یک میل که احمد طولون ساخته بوذ از بهر لشکر خویش آن جایگاه را قطایع خوانند
چنان که بناهای آل اغلب که آنرا قادة خوانند بیرون از قیروان بوذ و درین دیار کشاورزی
و خرما بسیار بوذ و کشت زارها بر کناره رود نیل بوذ از آنجا تا نزدیک اسوان تا جد اسکندریه
و چون هوا گرم گردد آب زیادت شوذ و چون کم شوذ کشت می کنند و از آن پس
آب حاجت نباشد و بزمین مصر باران و برف نباید البته و در همه ولایت مصر آب روان نیست
مگر رود نیل ○ شهر فیوم این فیوم نیز بزرگ شهری باشد گویند که یوسف پیغامبر
صلوات الله علیه آن آب و دران شهر داذ آوردن و آنرا لاهون نام نهاذ و بسنگ بر آورده



وچشمهٔ رود نیل را هیچ کس ندانسته است بحکم آنک از غاری بیرون می آید از حدود
زنکبار و از جائی که آدمی را آنجا تردد کمتر باشد و آنجا نتوان شد و از آنجا در عمارتها و
بیابانهای زمین یونان می رود تا بمصر رسد و از آنجا که اول رود است چند جدول و فراخ باشد
چون بهم آمیند و آب رود نیل خوشتر و صافیتر از همه آبهای روی زمین است و در
رود نیل نهنگ و ماهی سقنقور باشد و نوعی ماهی باشد که آنرا رعاده گویند تا زنده است او را
کسی بدست نتواند گرفتن و اگر کسی بدست گیرد لرزه بر اندام وی افتد و چون بمیرد چون
دیگر ماهی بود و نهنگ را سر دراز باشد چنانک سر شتر بود و او را دندانها است که اگر چیزی
بدندان او آید چون در آب باشد آنرا بکشد و باشد که از آب بیرون آید و بر خشک رود
لکن بر خشکی کار نتواند کرد و پوست نهنگ پوست سخت را ماند و هیچ سلاح برو کار
نکند الا که بر بغلگاه و میان ران او زنند و سقنقور نوعی از ماهیست الا
آنک او را دست و پا باشد و اندر معجونات باه بکار برند و هیچ جایگاه نباشد الا در رود نیل
و بر کنار رود نیل از حد اسوان تا بدریا همه عمارت است و اسوان ثغر یونانست لکن بصلح
باشند و بجانب جنوبی رود نیل بجایگاهی که آنرا صعید گویند معدن زبرجد و
زمرد باشد در بیابانی دور از عمارت و زمرد و زبرجد را جز این هیچ معدنی دیگر نشناخته اند
و بر جانب شمالی رود نیل نزدیک فسطاط کوهی هست که آنرا مقطم خوانند و در نواحی
آن کوه سنگ خماهن باشد و این کوه تا زمین یونان بکشد و نزدیک آن کوه در حد فسطاط
گورستانی هست و تربت شافعی رحمة الله علیه آنجا نهاده است اسکندریه
بر کنار دریا باشد شهری بزرگ است و بناها و عمارتهای آن از سنگ رخامست و در آب

منارهٔ

منارهٔ است از سنگ سخت بلند و در وی مقدار سیصد خانه هست و هیچ کس بی دلیل آنجا نتواند
شد و عمارتی که بفسطاط بر کنارهٔ نیل هست هر چه بالای شهر است آنرا صعید گویند و هر چه
زیر شهر است آنرا ریف خوانند و بر دو فرسنگی فسطاط بناهای قدیم هست که آنرا اهرام
خوانند و دران میان دو بناست سخت عالی یکی آنرا هرمان گویند ارتفاع هر یکی ازین دو بنا
چهار صد گز باشد و بر دیوارهای آن چیزی یونانی نوشته است و می گویند که نبشته است
که بنی الهرمان والنسر الطایر فی السرطان و بنیاد این مربع است و هرچند بالا بر شود تنگ تر
می شود و چون بسر رسد مقدار آنست که اشتری برو بخسبد و از دو زار هست که مرد بر سر آن تواند
شدن و در هرمان منفذی هست در زیر زمین و نتوان دانست که چیست و گویند که این
اهرام گورستان ملوک آن ولایت بوده است و این درست ترست و بر پهنای عمارت
رود نیل از اسوان تا فسطاط جائی هست که یک روزه راه باشد و جائی کمتر و از آنجا عمارت
بپهنا بگیرد تا حد اسکندریه تا آن جوف که پیوسته بیابان قلزم است مقدار بیست روزه
راه است زمین واحات ولایتی بود آبادان با آب و درخت و مردم بسیار اکنون
هیچ کس نمانده است و آنجا میوه بسیار باشد و گوسفند و چنین گویند از صعید مصر تا زمین
واح بر حد جنوب سه روزه راه باشد و از آنجا بیابانست که بزمین بیاهان پیوندد
و بر زمین مصر دریاچه هست شور چون رود نیل غلبه کند آب آن دریا خوش
گردد و دران وقت که جزر بود که آب رود باز کرده کم شود باز شور گردد
و دران دریا جزیرهاست که بکشتی بدان توان شدن و از جمله تنیس و دمیاط است و درین هر دو
شهر کتان و درزی و جامه بافند و جامه های رفیع از آنجا خیزد و آب این دریا بسیار نیست و کشتی

دو روی بر دی رود و درین دریا ماهی باشد مانند مشک کی آنرا دلفین خوانند
و ماهی دیگر باشد که صدف آن ازان بخور خوابهای سهمناک بیند و از چپ این دریا تا حد شام
همه ریگست گوناگون نیلگون آنرا جفار خوانند درانجا آبها و عمارتها و نخل خرما باشد و یک حد
جفار بدریای روم دارد و دیگر کناره سوی تیه بنی اسرائیل و ریف مصر تا حدود
قلزم تیه بنی اسرائیل کوهی اند آنرا جبل طور سنگ دراز باشد و بهنام درین حد زمینی سخت ریگ
بوم و آنجا نخل و چشمهای آب هست لیکن اندک مایه کناده تیه با حد آن دارد و دیگر حد
بطور سینا و سه دیگر سوی بیت المقدس و فلسطین و چهارم سوی بیابانی کی بریف مصر پیوندد
و پنجم دریای قلزم ● شهر اشمونین شهری کوچک است آبادان با کتان و رزی و نخل ازانجا
جامهای خیزد و در برابر اشمونین بر شمال نیل شهریست کی آنرا بوصیر خوانند مروان بن محمد آنجا
کشته شد گویند جادوان فرعون از بوصیر بوده اند ● اسوان شهریست با نخل و کتان و رزی
بلینا و اخمیم هر دو دیگر [illegible] هر دو آبادان و با کتان و رزی و نخیل گویند ذو النون مصری از ا
خمیم بوده است ● فرما بر کناره دریا باشد شهری خوش و آبادان و گور جالینوس یونانی آنجا
نهاده است و از فرما تا تنیس دو فرسنگ باشد درین دریا و تنیس تلی عظیم است
و بناهای آن بر مردگان نهاده اند چنین که بسیار مرده بر یکدیگر نهادند تا چون
تلی شد و آن تل را ترکوم خوانند و شاید که پیش از روزگار موسی علیه افضل الصلوات
بوده است و در دین مردمان زمین مصر در روزگار موسی علیه السلام آن بود که
مردمان را دفن کردندی و ازان پس دین ترسائی هم برین منوال بودند و ازان پس مسلمانی آمد و چنین
دفن کنند ● خداوند کتاب می گوید که من بر تن ایشان کفنها دیدم مانند

خیش

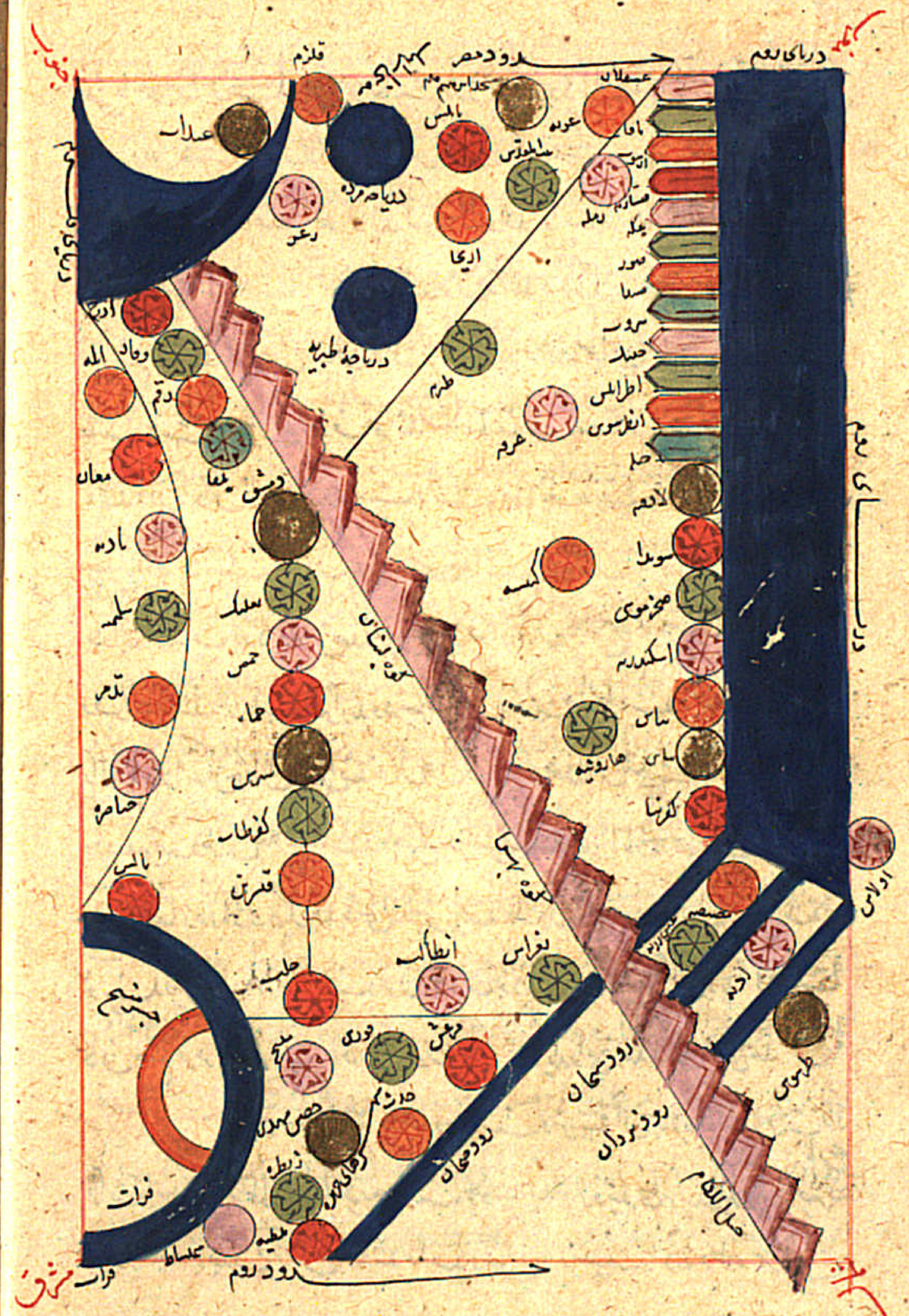
خیش و استخوانها و گلها دیدم بغایت بزرگ و در رود نیل چند جای است که نهنگ
درانجا زیان نکند بفسطاط و بوصیر و چند جای دیگر و عین الشمس [illegible]
ناحیت جنوب از فسطاط گویند [illegible] آرامگاه فرعون بوده است و بر سر
کوه مقطم جائی هست که آنرا تنور فرعون خوانند و بنزدیک فسطاط گیاهی است کی
آنرا بلسم خوانند و روغن بلسان ازان گیرند و در همه جهان هیچ جای دیگر نباشد و
جانب دست چپ نیل را حوف خوانند ● المقیاس [illegible] ناحیت حوف
باشد و در برابر آن ناحیت بر دست راست رود نیل ریف باشد و مقطم [illegible]
مصر اندر جای بکامست و معدن زر در زمین بجه است از اسوان تا انجا [illegible] فرسنگ باشد
و ازانجا بعیذاب رود و زمین معدن زمینی است هموار و ریگ و در هیچ کوه نیست و در بجه هیچ کشت
و فراخی نباشد و ازانجا بنده بمصر آرند و در مصر خران و استران نیکو باشند و هیچ جای چنان نباشد و ایشان
را از حد اسوان خرکان کوچک افتد هر یک چون گوسفندی چون ازان ناحیت بیرون شوند بمیرند
و در زمین صعید [illegible] باشند و چنین گویند [illegible] باشد
و در زمین جفار [illegible] باشند هر یک چند [illegible] از زمین بجهند و در جمله افتند [illegible]
گویند زمین جفار در روزگار فرعون آبادان بوده است و این آیت کی گوید ودمرنا
ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا یعرشون ● اینجا [illegible] می خوانند و [illegible] خبر می دهند ●

ذکر دیار شام

غربی دیار شام دیار روم است و شرقی آن بادیه از ایله تا فرات و از
فرات تا حد روم و شمالی شام بلاد روم است جنوبی حد مصر و تیه بنی اسرائیل و یک حد با مصر دارد
و ثغور ملطیه و حدث و مرعش و هارونیه و کنیسه و عین زربه و مصیصه و اذنه و طرسوس

26

و آنچه سوی شرق و غرب دارد شهرهاست که یاد آن همه کردیم در صورت شام دیگر
تکرار حاجت نباشد و شهرها را بشام اضافت کردیم بهری را ثغور شام خوانند
و بهری را ثغور جزیره و هر دو در حساب شام باشد چه کسی که هر چه بر یک نیمه فرات
است از شام بود و از ملطیه تا مرعش ثغور جزیره گویند که مردمان جزیره انجا مقیم
باشند و گویند شام است و باشد که فلسطین لشکر شام اند و ثغور جزیره جبل اللکام است و
آن فاضل ترین ثغرهاست و کوه لکام دویست فرسنگ در ولایت روم است و دار اسلام میان
مرعش و هارونیه و عین زربه است تا از لاذقیه بگذرد کوه لکام خوانند تا آنگاه
کوه بهرا و تنوخ گویند تا بحمص و از انجا در حد شام کوه لبنان خوانند تا آنگاه که بدریای قلزم
رسد و حد فلسطین بجانب مغرب دو روزه راه باشد و از جایگاهی که آنرا رفح خوانند تا حد
لجون و پهنای حد فلسطین بجانب مغرب هم چنین از اریحا تا یافا دو روزه راه بود
و دیار قوم لوط و کوههای که شراه انجا باشد همه از اعمال الله دارند و دیار قوم
لوط و بحیره که زغر و بیسان و طبریه همه را غور خوانند آنرا که در میان دو کوه
است و از زمین شام فروترست و بعضی از ان در عمل اردن باشد و بهری در عمل فلسطین
و آب فلسطین از آب باران بود و فلسطین بهینه ولایت شام است و بزرگترین شهرهای
فلسطین رمله است و بیت المقدس هم برابر رمله بود و بیت المقدس شهریست بلند بر کوه و
آنجا مسجدی هست که در همه مسلمانی مسجدی بزرگتر از ان نیست و جایگاه صخره بلند است
چون دکانی در میان سنگ بر سر صخره گنبدی سخت بلند هست و ارتفاع صخره از
زمین تا سینه مرد باشد و درازا و پهنا بهم نزدیک باشد ده دوازده گز باشد و بر دیا



دروباید شدن ● و در بیت المقدس آب روان نباشد مگر چشمهای که بکشت رسد و از همه
ولایت فلسطین که بنعمت تر است و محراب داود علیه السلام انجا است و از بناهای بلند ا
ارتفاع آن قرب پنجاه گز باشد و از سنگ ساخته اند و پهنای آن سی گز بود و بر سر آن
بنائی هست چون حجره و آن محراب است ● و چون از رمله آنجا روند نخست این محراب پیش
آید و در مسجد بیت المقدس هر پیغمبری را محرابی معروف هست و از بیت المقدس چون بر
جانب جنوب روند بر شش میل تبه آید و آنجا دهی است که انجا را بیت اللحم گویند و عیسی علیه السلام
آنجا از مادر جدا شده است و گویند که از ان درخت خرما که مریم ازان خورده بود که ذکر
آن درخت در قران می آید شاخی درین کنبد نهاده است و آنرا گرامی دارند و از بیت
اللحم بر سوی جنوب شهرکی کوچک هست که آنرا مسجد ابرهیم گویند ● و در مسجدی که
روز آدینه آنجا نماز کنند گور ابرهیم و اسحق و یعقوب علیهم السلام نهاده است بر یک صف و گور
زنان ایشان هم چنین در برابر گورهای ایشان نهاده است برابر گور هر پیغمبری و درین
شهر کوههای بسیار است و درخت بسیار دارد و همه کوههای فلسطین درخت دارد
و میوه بسیار باشد و زیتون و انجیر ● نابلس شهری است و قومی سامریان گویند که
نابلس بیت المقدس است و این قوم هیچ جایگاه نباشد که درین شهر و در آخر نواحی
فلسطین بر ان سوی که حد مصر باشد شهری است که آنرا غزه گویند آنجا گور هاشم بن
عبد مناف نهاده است ● و انجایکه مولد شافعی بوده است و در جاهلیت عمر بن الخطاب
رضی الله عنه آنجا گذشته بود و ویرا آنجا باز داشته بودند و در فلسطین قرب بیست منبر
باشد و شهری بنعمت باشد ● و اما جبال و شراه دو شهر اند بسر خویش و قصبه جبال را درح خوانند

وقصبه

و قصبه شراه را دواد گویند و این دو شهر سخت اباذان اند و عرب آنجا غلبه دارند اردن
قصبه او طبریه است بر کنار دریای کوچک و آب آن دریا خوش است و درازی آن دوازده
میل باشد و پهنای دو فرسنگ یا سه فرسنگ و انجا چشمهای آب روان است سخت گرم و از
مسافت دو فرسنگ آید و چون بشهر رسد چنان گرم باشد که اگر پوست در ان
آب افکنند از هم بشود تا آب سرد با آن نیامیزند بکار نتوان برد و آب گرمابها
و آب خانها را بکار برند ● و بخشی چند غور که یاد کردیم چون سبب نزدیک آن
جایگاهی هست که آنرا مسجد ابرهیم گویند حرم انجاست از انگاه سوی بیسان رسد و از انجا
بر غور و ارنجا شوند تا بدریاچه گنده رسد ● و در غور هیچ برف نباشد و نخل
و رودها و چشمهای آب دارد و آغاز آن از حد اردن گیرند و چون از انجا بگذرد
در حد فلسطین باشد و هم چنین تا ایله بکشد ● صور شهری است سخت استوار بر کنار د
دریا آبادان چنانک تدبیر همه شهرهای ساحل است و همه حکیمان یونان از انجا خاسته اند
و اردن وطن یعقوب علیه السلم بوده است بر دوازده میل باشد از طبریه سوی دمشق
و آبهای طبریه از دریا است ● دمشق شهری بزرگوار است بهین شهرهای شام زمینی فراخ
دارد در میان کوهها و آبهای بسیار دارد که گرد برگرد او می گردد و درخت و کشاورزی دارد
و آن بقعه را غوطه خوانند مقدار یک مرحله و در همه ولایت مغرب خوشتر و نزه تر از ان
نیست و آب آن از جایگاه از کلیسه بیرون می آید که آنرا صخه گویند و در ان جایگاه که
بیرون می آید ارتفاع آن یک گز باشد و در پهنا یک بدست انکه در میان شکافها
بود که انجا چشمها گردد و دران آمیزد و رودی عظیم گردد و آن رود را یزید بن معاویه براند

و بنهای دجله باشد و ازانجا رود ذمره برخیزد و رود قناة و این همه آبها از جایگاهی بدید آید
کی انرا ربوه خوانند و گویند که این آن جایگاهست که خدای تعالی می فرماید واویناهما
الی ربوة ذات قرار ومعین اندکی ازین آب چون رودها برخیزد اصلا آب نماند آنرا بر دیها
وبرین آب پولیست درمیان شهر دمشق که دران آب سوار تواند گذشت و ازینجا بدیهها
غوطه رسد و درمیان خانها و کویها و دکانهای ایشان آب روان باشد و آنجا مسجدیست
که اندر همه مسلمانی مسجدی ازان بزرگتر نیست و آن دیوار و قبه کی زبر محرابست پیش
معمور آنرا صابیان بنا کرده اند انگاه بدست یونانیان افتاد و عبادتگاه
ایشان بود و ازان پس بدست جهودان افتاد و پادشاهانی بت پرستیدندی و دران
روزگار یحیی زکریا علیهما السلم بکشتند و بر در این مسجد سر وی را بچوب
کردند جایی که آنرا باب جیرون گویند پس ترسایان غلبه کردند بران و آنجا عبادت
کردندی تا آن وقت کی مسلمانان رسیدند و آنرا مسجد ساختند هم بآن جایگه
که سر یحیی زکریا بردار کرده بودند سر حسین علی رضی الله عنهما بردار کردند ولید بن
عبد الملک بروزگار خود آنرا عمارت فرمود و فرش رخام افکند و ستونهای رخام فرمود
ملمع و سر ستونها در زر گرفت بجواهر مرصع کرد و آسمانها همه بزر کرد و گویند
که خراج شام بران صرف کرد و بام را ارزیز در کشید و سقفی از چوب بزر نقش کرده و آب
بربالای مسجد میگذرد تا بهمه کویها برسد ازحد دمشق بعلبک بر کوهی نهادست
و در و کوشکهاست از سنگ تراشیده و بر ستونهای سنگین بلند و در همه شام که
هیچ بنائی نیست بزرگتر و عجبتر ازان طرابلس شهریست بر کنار دریای روم آبادان

بر

بر از نخیل باشد و نیشکر و قصبه این جایگاه حمص است شهریست بنعمت و درست هوا
و مردمانی باشند با جمال و آنجا هیچ مار و کژدم نبود و آب و درخت و کشاورزی بسیار دارد
و کشت آن نواحی بیشتر بر آب باران بود و آنجا کلیسیاست کی در همه شام بدان بزرگی کلیسیا
نیست یک نیمه کلیسیاست و یک نیمه مسجد آدینه و راههایش در شهرستان همه سنگ گسترده
انطرسوس حصنی است بر کناره دریای روم ثغر مردمان حمص باشد و مصحف عثمان رضی الله
عنه آنجا نهاده است سلمیه شهریست کی بیشتر مردمان آنجا هاشمی باشند بر
کناره بادیه شیزر و حماه دو پاره شهرند کوچک و خوش آب و درخت بسیار و کشاورزی
قنسرین قصبه حلب است بر راه عراق و ثغور شام است و آن ناحیت را کوره قنسرین
خوانند معرة مصرین شهریست و ناحیت آن بر آب باران باشد خناصره شهرکیست
بر کنار بیابان عمر بن عبد العزیز آنجا نشستی عواصم ناحیتی است و قصبه آنرا انطاکیه گویند
بعد از دمشق هیچ جایی خوشتر ازان نیست باره از سنگ دارد و خرماستان و کشاورزی
و آب و درخت و آسیاها دارد که در گرد باره سوار بدو روز رود و آب در سراها
و محلهاء رود و نواحی آبادان دارد صخره جایگاهیست کی آنرا صخره موسی
علیه السلم گویند بالس شهریست بر کنار فرات و فرضه اهل شام است
منبج شهریست دریا باء کشت آن بآب باران باشد و بان نزدیک صنجه شهری
باشد کوچک و آنجا قنطره است که آنرا قنطره صنجه خوانند و از سنگ است و در مسلمانی
هیچ پولی عجبتر ازان نیست سمیساط شهریست بر فرات و جسر منبج
هم چنین شهریست کوچک لکن کشاورزی دارد و آب از فرات بر دارند ملطیه شهری بزرگست

[illegible]

وثغور آن نزدیک کوه لکام است درخت کوز بسیار دارد ومیوه بسیار بود مباح ملک

کس نه وآنرا ناچیت روم شمرند وکویند کی ازانجا تا ناچیت روم یک مرحله است

حصن منصور حصاری کی است که کشتن بر آب باران بود و منبر و مسجد آدینه دارد حدث

ومرعش دو باره شهرند کوچک واباذان با درخت وکشاورزی زبطره حصاری است

نزدیک روم رومیان آنرا ویران کردند عماروییه درغرب کوه لکام حصنی است بر ساحل

دریای روم کوچک ودرخت خرما باشد آنجا اماس شهری کوچک است بر شط دریای روم نخل وزرع

دارد تینات حصنی است بر شط دریا چوب صنوبر ازانجا برند بمصر وشام کنیسه حصنی است

بر شط دریای وچون ثغریست بر کنار دریا ودر و منبر باشد قیقب حصنی است

کی عمر عبد العزیز بنا کرده است ومنبری آنجا نصب کرده ومصحف خویش آنجا نهاده

عین زربه شهری است نخل وزرع ومیوه بسیار دارد و صف خادم خاست کی ازانجا بیرون کرد

رود معتضد ورا آنجا دریافت وبکرفت مصیصه وکفرتوما دو شهرند بر کناره

رود جیحان ومیان هر دو جا بولی هست از سنگ وزمین این شهر بلنداست چنانک چون کسی در

مسجد آدینه نشسته باشد نگاه کند تا نزدیک دریا بتواند دیدن مسافت چهار

فرسنگ رود جیحان از روم بیرون آید تا بمصیصه رسد بناحیتی که آنرا ملون خوانند

وبدریای روم افتد اذنه شهری است جدیک نیم از مصیصه بر کناره رودی که

آنرا سیحان خوانند شهری اباذان واز سیحان دورتر است ورود سیحان کم از رود جیحان

است وبولی سخت بلند وعظیم بر سیحان ساخته اند وسیحان هم از روم بیرون آید طرسوس

شهری بزرگ است دو بارو دارد از سنگ مردم سوار وکارزاری باشند وسخت اباذان

واز انجا

واز انجا تا حد روم کوهها است بسیار و دشوار وکویند کی در طرسوس اند هزار هزار

سوار باشند ومردمان اینجا بکه را در هر شهری بزرگ معروف از شهرهای اسلام چون سیستان

وکرمان وپارس وخوزستان وعراق وحجاز ویمن وشامات ومصر سرائی باشد

که آنجا نزول کنند اولاس حصنی است بر ساحل دریا قومی خدا پرست درو

باشند وآنجا آخر عمارت مسلمانی است بر کناره دریای روم رقم شهریست

بنزدیک بلقا دیوارها وخانهای آن همه از سنگ بناکردی که همه یکباره سنگست دریای

کنده از عوراست نزدیک زغر وآنرا البحیره المیته خوانند ومیته بآن سبب کویند که

درو هیچ جانور نبود بر کنار این دریا چیزی افتد که آنرا حمر خوانند باغهای

فلسطین را ازان لقاح دهند یعنی کشن چنانک درخت خرما را دهند واندرو عدد خرمائی

باشد که آنرا سر خوانند ونام این سر الملقا کویند که درهیچ شهری بسر خرما

خوشتر ونیکوتر ازان نبود وهمرنگ زعفران باشد وچهار خرما ازان یک بدست بود

دیار قوم لوط آنرا ارض المقلوبه خوانند یعنی زمین برکشته در انجا زرع وکیاه

وچهارپا هیچ چیز نباشد زمینی سیاه بود ودرو سنگهای باندازه یکدیگر بنداری

که آن سنگ است کی بر قوم لوط انداختند ومیان شهری کوچک است

در دست بنی امیه بصری شهری باشد درین حدود پیش ازین کفته ایم کی

درمیان دریای حص جایگاهی است میان بصری وعمان بغراس شهری است

بر راه ثغرها وانجا مهمان خانه است که زبیده ساخته است

ودر شام جز آن مهمان خانه هیچ نیست سروت شهری باشد آباذان از اعمال دمشق

و کناره دریای روم اوزاعی صاحب اخبار آنجا مقام داشتی

ذکر مسافات شام و جزیره

درازای مسافت شام از ملطیه دارند تا رفح از ملطیه
تا منبج چهار روزه راه است و از منبج تا حلب دو روزه و از حلب تا حمص پنج روزه
و از حمص تا دمشق پنج روزه و از دمشق تا طبریه چهار روزه و از طبریه تا رمله
سه روزه و از رمله تا رفح دو روزه جمله بیست و پنج روزه راه باشد و پهنای
شام جایی بیشتر است و جایی کمتر آن جایگاه که فراخ پهناتر است از فرات
از پل منبج تا قدس تا حد قنسرین تا عواصم تا حد انطاکیه و بر کوه لکام تا ماماس
تا بثینات تا قیقب تا مصیصه تا ادنه تا طرطوس هم برین جمله که یاد کردیم
مقدار ده مرحله و اگر از بالس در گیرند تا حلب تا انطاکیه تا اسکندریه تا بایاس
تا طرسوس رسد مسافت ده مرحله باشد و آن راه که پیش ازین یاد کردیم راست
نزدیکتر است ● و راهی دیگر از دریا در گیرند از حد بارما و از آن بر رمله آید
و بیت المقدس تا اریحا تا بوعد آنگاه بکوههای شراة رسد آنگاه بشرق رسد
و از آنجا بیابان شود و این مسافت شش مرحله باشد و دیگر جایها در پهنای این دریا
میان اردن و حمص و دمشق بیش از سه روزه نباشد زیرا که از دمشق تا طرابلس
دو روزه راه باشد بر دریای روم بجانب غربی و تا آخر غوطه تا آنجا که سوی بیابان
پیوندد بجانب شرقی یک روزه و از حمص تا سلمیه در بادیه در یک روزه سوی
شرق ● و از طبریه تا صور در آب سوی غرب یک روزه و از آنجا تا حد دمشق
بر دریای روم داده بجانب شرقی هم این قدر باشد اینست درازا و پهنای شام که

یاد

یاد کردیم و مسافت درین میان چون از فلسطین گیرند و از اوایل شام راست
سوی غرب قصبه رمله و از آنجا تا شهر یافا نیم مرحله دارند و از فلسطین تا
عسقلان یک مرحله و تا غزه یک مرحله و از رمله تا بیت المقدس یک روزه راه و از آنجا
تا مسجد ابراهیم صلوات الله و السلام علیه یک روزه و از بیت المقدس تا اریحا
یک مرحله و از بیت المقدس تا بلقا دو روزه ● و از رمله تا قیساریه یک روزه و از رمله تا
نابلس یک روزه و از آنجا تا زغر یک روزه و از آنجا تا کوه شراة یک روزه و از کوه
ایشان تا آخر ولایت ایشان سه روزه و قصبه اردن طبریه است ● از آنجا تا
صور دو روزه راه است و از آنجا تا عقبه نیم روزه راه است و از آنجا تا بانیاس دو
روزه سبک و از آنجا تا عکه یک روزه و اردن کوچکتر نواحی شام است ●
و اما ناحیت دمشق قصبه آن دمشق است از آنجا تا بعلبک دو روزه راه است و تا
طرابلس دو روزه و تا بیروت دو روزه و تا صیدا دو روزه و تا اذرعات [illegible]
روزه و تا آخر غوطه یک روزه ● و تا حوران و بثنیه دو روزه ● و اما
ناحیت قنسرین را قصبه قنسرین است لیکن دار الملک و بازارها و مسجد
آدینه و عمارت در حلب است و از حلب تا اثارب یک روزه و از حلب تا قورس یک
روزه و از حلب تا منبج دو روزه ● و اما ناحیت عواصم قصبه انطاکیه
دارد و از آنجا تا لاذقیه سه روزه راه است و از آنجا تا بغراس یک روزه
و تا ثارب دو روزه و تا حمص پنج مرحله و از آنجا تا مرعش دو روزه و تا حدث سه روزه
و این ثغرها را هیچ قصبه نیست هر شهری بسر خویش باشد و منبج بثغرها نزدیک است

ازمنبج تا فراف یک مرحله سبک دارند وازمنبج تا قورس دو مرحله وازمنبج تا ملطیه چهار
روزه وازمنبج تا سمیساط دو روزه وازسمیساط تا حصن منصور یک روزه وازحصن
منصور تا ملطیه دو روزه وازحصن منصور تا زبطره یک روزه وازحصن منصور تا حدث
یک روزه وازحدث تا مرعش یک روزه اینست مسافات ثغور جزیره **ذکر مسافات**
ثغور شام ثغرها که در شام است از اسکندرونه تا بیاس یک مرحله
سبک بود وازبیاس تا مصیصه دو مرحله وازمصیصه تا عین زربه یک روزه وازمصیصه
تا اذنه یک روزه وازاذنه تا طرسوس یک روزه وازطرسوس تا جوران دو روزه
وازطرسوس تا اولاس بر دریای روم دو فرسنگ وازبیاس تا کنیسه وهارونیه
یک روزه کمتر وازهارونیه تا مرعش که از ثغور جزیره باشد یک روزه **ذکر**
بحر روم دریای روم خلیجی باشد از دریای محیط از اندلس میان بصره ومیان
ولایت طنجه ومیان جزیره کوهی هست که آنرا جبل الطارق خوانند از چند زمین اندلس
پهنای دریا آن جایگه دوازده فرسنگ است وفراخ تر شود بر ساحل
مغرب بجانب شرقی این دریا تا بزمین مصر پیوندد وازانجا بزمین شام رسد
انگاه بناحیت ثغرها که یاد کردیم بازگردد وبر شهرهای روم بگذرد
تا انطاکیه انگه برابر دریا خلیج قسطنطینیه پیوندد انگاه بر سواحل ایناس انگاه
بر سواحل رومیه انگاه بر ذیل فرنگ رسد انگاه آنجا دریا جنوبی شود
وفرنگ بر ساحل دریا باشد تا بطرسوسه رسد از دریای اندلس هم چنین در حد اندلس برود
تا برابر بصیره جبل الطارق پیوندد انگاه بدریای محیط آید تا سرینی آخر مسلمانست

واگر کسی خواهد که ازنصیبه بر ساحل دریا برود تا دیگر بار برابر نصیبه
باز آید زمین اندلس هیچ رود و خلیج نباید گذشت و ثغرها را بعضی بنام اضافت
کردیم و بعضی بجزیره . و هرچه برین دریاست از شهر و غیر آن همه یاد کردیم
و از سوس اقصی تا زمین مصر تا آخر شام از ثغرها تا اولاس و هرچه بیرامن آنست
از زمین اندلس و بیش ازین حاجت نیست بذکر آن و چون از اولاس
بگذرد درمیان کوهها رود که بدریای روم پیوندد آنرا قلیه خوانند
و قلیه شهریست که درمیان ایشان بود و طرسوس را دروازه‌ایست که آنرا باب
قلیه گویند بنسبت این شهر و قلیه از دریا دورست و بر کناره دریا چون
ازینجا بگذرد بقدر یک مرحله دهی آید بر کنار دریا که آنرا لامس
گویند و از آنجا یکسو روم است و چون از یک جانب اسیری گرفته شود
اینجایگه باز خرند چنانک رومیان در کشتی باشند و مسلمانان بر خشک
انطاکیه حصنی است استوار ورومیان را بر کناره دریا روستا و مردم بسیار
دارد و از آنجا بخلیج پیوندد و آب آن شور باشد و آنرا خلیج قسطنطینیه خوانند
و برین خلیج سلسله کشیده باشد تا هیچ کس آنجا نگذرد از دریا و غیره و در دریای
روم افتد و بر جانب روم ساحلها است کی آنرا سواحل انبجاس و رومیه گویند
شهرهای بزرگ و دیههای بسیار و کشت و ورزی و افزار دارند و این دو شهر اساس
و رومیه نزدیک دریاست نصرانیان دارند و اساس آن جایگاهیست که
حکیمان یونان از آنجا خاسته اند و رومیه نزدیک دریاست و نصرانیان

را

را کنی باشد از ارکان ملک ایشان و ترسایان را یک کرسی در انطاکیه
است و دیگری با اسکندریه و دیگری برومیه و این کرسی که
ایشان را در بیت المقدس است بروزگار حواریان بوده است مجدد نهاده اند
از بهر تعظیم بیت المقدس آنگاه دریا بفرنگ پیوندد بر ساحل جنوبی برابر سقالبه
رسد و از آنجا بگذرد تا طرسوسه از زمین اندلس و مسافتهای زمین مغرب
و مصر و شام یاد کردیم تا آخر اسلام و شهرهاکی در آنجاست حاجت اعادت
نباشد و درین دریا جزیرهاست کوچک و بزرگ و کوههاست آنچه آبادان است
سقالبه است و ازهمه بزرگتر است اقریطش و قبرس و جبل القلال
سقالبه بفرنگ نزدیک است و این جزیره هفت روزه مرحله باشد و درین سقالبه نعمت
و کشت و ورزی و بنده و برده و ستور و چهارپای بیش باشد که بدیگر جزیرهاکی در مسلمانی
بر کنار دریا هست اقریطش جزیره ایست کوچکتر از سقالبه مسلمانان
درو باشند و غازیان و میان ایشان گروهی نصرانیان اند چنانک در ولایت اسلام
باشند مردمان قبرس همه نصرانی باشند اقریطش جزیره سخت استوار است
بروزگار رومیان آنرا صلح ببستند اکنون با مسلمانان صلح باشد و پهنای
این جایگه درین دریا چون باد راست باشد دو روز راه است تا قبرس و از
قبرس تا دیگر سوی همین قدر باشد مصطکی از قبرس آورند بدیار اسلام جبل
القلال کوهی بود سخت خراب و در آنجا آب و زمین بسیار و قومی مسلمانان
آنجا مقام گرفته اند و آبادان کرده اند و ثغر فرنگ است و فرنگ بر ایشان

دست نیابد و درازای این کوه دو روزه راه باشد و در سواحل دریا هیچ جای
آباذان تر از سواحل این دریا نیست و بر حدود کناره این دریا این عمارت پیوسته
است و درین دریا کشتیهای مسلمانان و کافران رود و باشد که از هر گروهی صد کشتی
بهم رسند و در میان آب کارزار کنند والله اعلم واحکم ۵ ۵ ۵

ذکر دیار جزیره

والجزیرة ما بین دجلة والفرات یعنی جزیره آن را گویند که میان دجله
و فرات است و دیار ربیعه و مضر آنجاست و فرات از روم بیرون آید از ملطیه
بر دو روزه راه و بسمیساط آید و بجسر منبج تا بالس و زمین با قرقیسیا و رحبه
و هیت و انبار و اینجا چون فرات منقطع گردد کی سوی جزیره دارد و آنگاه
بر دست چپ باز گردد تا بتکریت بر کنار دجله از آنجا تا جزیره بر کنار
شط فرات رفتن آنگاه چون بلد و موصل و جزیره ابن عمر تا بآمد رسد
آنگاه چون دجله منقطع گردد بر مسافت دور از حد ارمینیه آنگاه بسمیساط
پیوندد و باز آن جایگاه رسد که سر آب فرات گفتیم و مخرج آب دجله از بالای آمد است در
حد مسلمانی و بر جانب شرقی دجله و غربی فرات شهرهای بسیار است کی آن را جزیره
باز خوانند و اگر چه از جزیره نیست اما بحکم نزدیکی و اتصال حد آن را از جزیره گیرند اکنون
صورت دیار جزیره بنگاریم و شهرهای آن را یک یک جمله شرح دهیم والسلام

صورت جزیره

ذکر مسافات دیار جزیره

از مخرج آب فرات از حد ملطیه تا سمیساط دو روزه راه است و از سمیساط تا جسر منبج چهار روزه و تا رقه دو روزه و از رقه تا انبار بیست مرحله و از تکریت تا انبار دو روزه و از تکریت تا موصل شش روزه و از موصل تا امد چهار روزه و از امد تا سمیساط سه روزه و از سمیساط تا ملطیه سه روزه و از موصل تا بلد یک مرحله و از بلد تا نصیبین سه مرحله و از نصیبین تا راس العین تا حران سه روزه و از حران تا جسر منبج دو روزه و از حران تا رها یک روزه و از رها تا سمیساط یک روزه و از حران تا رقه سه روزه

ذکر شهرها

جزیره نزهترین شهری که در دیار جزیره است با آب و سبزی بسیار نصیبین است شهری بزرگست بر هامون و آب آن از شعب کوهی بیرون آید که آنرا بالوسا خوانند و از انجا در بوستانها و مزارع شود و با انک ابی بسیار دارد بهری کشاورزی ایشان خشک باشد و آنجا دکانهای عظیم است و کژدم آن جایگاه نهایت بود و آنجا کژدمهای کشنده باشند و نزدیک نصیبین کوهی هست که آنرا ماردین خوانند از پستی تا بر کوه دو فرسنگ باشد و انجا قلعه استوار هست که آنرا بجنگ نتوان ستدن و درین کوه مار کشنده بسیار باشند و درین کوه گوهر آبگینه باشد موصل شهریست که همه بناهای آن از گچ و سنگ باشد شهری بزرگ است بلد شهری کوچک است بر کنار دجله سوی غرب و آنجا آب روان باشد بیرون از آب دجله و درخت و کشاورزی بسیار دارد سنجار شهریست که در میان بریه باشد بدیار ربیعه نزدیک کوهی هست که سنجار آن کوه بنا کنند و درخت خرمای بسیار دارد

ودر ولایت

ودر ولایت جزیره جز بنجا درخت خرما نباشد مگر بر کناره فرات بهیت و انبار دارا شهری کوچک باشد و آب و کشاورزی دارد و بحس کارند و در پیش کوهی نهاده است کفرتوثا در هامونی نهاده است بزرگتر از دارا بود و درخت و کشاورزی دارد راس العین بر هامون نهاده است بیش آنجا بیش از سیصد چشمه آب از و روان شود آبهای صافی چنانک هر چه در قعر آن باشد بتوان دیدن و آن آبها جمع شود و اصل رود خابور آن آبست بقرقیسیا بر آب فرات بیست فرسنگ دیه و مزرعه است و این راس العین از کفرتوثا بزرگتر باشد و درخت و کشاورزی دارد و درخت بسیار و بحس نیز کارند آمد بر شرقی دجله باشد و دیواری استوار دارد و درخت و کشاورزی فراوان جزیره ابن عمر شهرکی است کوچک بر غربی دجله درخت دارد سمیساط آخر ولایت جزیره است بر شرقی دجله و فرات باشد ملطیه و ثغور شام که پیش ازین یاد کردیم بجزیره باز خوانند بحکم آنک اهل جزیره بنوبت آنجا باشند و انچه از اصل جزیره است از جمله شهرها سمیساط است حدیثه بر کنار دجله است بر جانب شرقی جایگاهی با نزهت و درختی و بوستانها و مزارع بسیار و بحس نیز دارد سن بر شرقی دجله شهریست نزدیک کوه بارما بیک مرحله و دجله بر کناره کوه بارما گذرد و درین کوه چشمهای نفط و قیر باشد و این کوه بر جزیره گذرد سوی غرب تا حد کرمان برسد و گویند که کوه ماسبذان این کوه هست

ذکر دیار مضر

رقه و رافقه دو شهرند هر یک را مسجد آدینه باشد و هر دو بر جانب شرقی فرات نهاده است و درخت بسیار دارد

ودر غربی فرات میان رقه و بالس زمین صفین است گور عمر و یاسر آنجا نهاده
است ● حران شهری میانه است و گروهی که ایشان را صابی خوانند آنجا
باشند و نمازگاهی هست آنجا بر تلی بلند آن را با براهیم صلوات الله علیه باز خوانند و ایشان
آن را حرمت دارند و از اطراف آنجا بزیارت آیند و آن را متبرک شمرند و حران درخت و آب
کمتر دارد و کشت بسیار دارد ● رها هم این قدر باشد نصرانیان آنجا غلبه دارند
و درین شهر سیصد دیر زیادت بود و کلیسایی دارند که در همه اسلام
از آن عظیم تر کلیسایی نیست بوستانها و آب و کشاورزی بسیار دارد ●
جسر منبج و سمیساط دو شهرند با کشاورزی و بوستانها و آب و نخل بسیار
دارد و هر دو بر جانب غربی فرات باشد ● قرقیسیا بر جای بود باشد بوستان
و درخت و کشاورزی و تماشاگاه بسیار دارد ● رحبهٔ مالک بن طوق
شهری باشد با درخت و آب بسیار بر شط فرات ● هیت بر غربی
فرات باشد حصاری آبادان دارد برابر تکریت باشد ● تکریت
بر جانب غربی دجله نهاده است ● انبار شهری میانه باشد ابو العباس
القایم بالله آنجا مقام داشت و آثار سرای او پیداست شهری آبادان
است با نخل و کشاورزی دارد و نعمت فراوان و مردم منعم و دخل و حوایج
از آنجا به بغداد برند و حدی ضیاع دارد ● و در دیار جزیره گروهی از ربیعه
و مضر مقام دارند ایشان را اسب و اشتر و گوسفند باشد بصحرا در بادیه نشینند
و بعضی نواحی جزیره بدیشان ● زابین دو رود بزرگ اند هر دو جدا اند که بیفتد دجله باشند
ازکوههای

ازکوههای آذربایجان خیزند و بزرگتر آنست که بر جانب حدیثه است
نهر دجیل از دجله باشد و از دجله شکافته شود تا حتی سامره را آب دهد
عانه شهری کوچک است از فرات خلیجی برو گذرد حصن مسلمه گویند که
مسلمه بن عبد الملک را بوده است گروهی از بنی امیه آنجا باشند جایی خوش
است و نعمت فراوان و بر آب باران نهاده اند عباس بن عمرو الغنوی
را بوده است ● تل بنی سیار شهرکی کوچک است قومی از عرب بنی غنی آنجا
مقام دارند ● باجدوان منزلی است بر آبادان و نزه و متفرج ● دالیه
شهرکی است بر کنار فرات کوچک ● جودی کوهیست نزدیک نصیبین گویند که
کشتی نوح علیه السلام بر سر جودی بایستاد و در زیر این کوه دهی است ثمانین
خوانند گویند که اصحاب نوح آنجا از کشتی بیرون آمدند هشتاد کس بودند
این ده را بنا کردند ● سروج شهری بزرگ است با میوهٔ بسیار در یک
مرحله از شهر حران والله اعلم بالصواب

ذکر عراق عرب

درازای عراق از حد تکریت گیرند تا عبادان و عرض از بغداد تا کوفه
تا قادسیه تا حلوان و از واسط تا طیب و قرقوب و از بصره تا حد د
حنی و از تکریت تا شهرزور و حد حلوان و سیروان و صیمره و حد د طیب

وحدود سوس دیگر بان ناحی تا دریا ازین حد تکریت تا بدریا نعوی
دارد دیگر حد مغرب بسر بشت سواد بصره در بادیه تا سواد بصره
تا بطایح تا سواد کوفه تا فرات تا انبار تا تکریت میان دجله و فرات
ودرین حد از دریای تا تکریت هم چنین نفوسی باشد این جه ذکر
رفت محیط حدود عراق است

ذکر مسافات عراق

از تکریت تا کنار دریا برروی مشرق مقوسی است یکماهه راه وازکنار
دریا بروی مغرب تا تکریت هم چنین یکماهه راه مقوس است وازبغداد
تا سامره سه مرحله دارند وازسامره تا تکریت دو مرحله وازبغداد تا کوفه
چهار مرحله وازکوفه تا قادسیه یک مرحله وازبغداد تا واسط هشت مرحله
وازبغداد تا حلوان شش مرحله وازحدود صمیره و صیروان همین قدر
وازواسط تا بصره هشت مرحله وازکوفه تا واسط شش مرحله وازبصره
تا دریا دو مرحله وازحلوان تا قادسیه یازده مرحله وپهنای آن از سامره
بر کنار دجله تا حدود شهرزور و آذربایجان پانزده مرحله وانجه آباذان است یک مرحله
بیش باشد در عرض وعرض واسط قدر چهار مرحله دارند وعرض بصره از شهر بصره
تا حدود جبی یک مرحله اینست جملی مسافات دیار عراق عرب کی ذکر رفت



ذکر شهرهای عراق عرب

بصره شهری عظیم است در روزگار عمر بن الخطاب رضی الله
عنه بنا نهادند و عتبة بن غزوان بنا کرده است و بر جانب غربی بصره بادیه است
منقول است که آب گویند که رودهای بصره بشمردند در روزگار بلال بن ابی برده
صد و بیست هزار رود بر آمد یا زورق در آن گذار کردی و مرا این سخن شگفت آمد
آنجا رسیدم دیدم که در مقدار یک تیر پرتاب بسیار رودهای کوچک بود که زورقها
کوچک در آن گذار می‌کرد و هر رودی را نامی هست که بدان کس باز خوانند که آن
آب رانده بود دیوارها و بناهای ایشان خشت پخته باشد مسافت بنجاه واند
فرسنگ پیوسته است از بستانها و باغها کی نخلستان بصره است و آبهای روان و زمین هامون است و در بصره
گور طلحة بن عبد الله رضی الله عنه نهاده اند و زیارتگاههای فراوان هست آنجا چون
گور الحسن ابن سیرین و دیگر علما و زهاد رود ابله چهار فرسنگ درازا دارد بر این
رود دو روی کوشکها و بوستانهاست پیوسته بنداری که یک بوستانست و آبهای بیار
بدان پیوندد و درختان خرما بنداری که بر یک رشته نشانده اند چون آب دریا زیادت
شود آب رودها باز گردد و باغها و بوستانها و کشتها شود و چون آب دریا کم شود
آب رودها بر رودها باز شود لکن آبها همه شور مزه باشد و چون آب کم شود در چند
شهر آب نهر معقل خوشتر بود ابله بر این رودهاست و درین رود دوری عظیم هست
کشتی اندر دریا رسانی یا بلا اینجا بیم غرق باشد اینجا که را هو را ابله خوانند
شهری کوچک بود لکن نعمت فراوان دارد و آبادانست و یک جهت سوی دجله دارد
و این رودها از دجله بر خیزد و بعبادان رسد و زمین بصره خاکی سپید است و شهرهای

بصره

بصره عبادان و ابله و مفتح و مدار همه بر کنار دجله بود و این شهرهای
کوچکست و آبادان و ابله بزرگترست و در نواحی بصره اجمها و بطایح است و مردی
کشتی رانند و نعمت آن عظیم نزدیک باشد و بنداری که بروزگار زمین خشک بوده است
و ممکن باشد که آب از رودهای بصره را ساخته است و هر جا که خالی یا فته
انجا گرد شده بروزگار واسط بر دو کناره دجله نهاده است و در میان
بنا کرده اند حجاج یوسف بنا نهاده است و در میان بنای استوارست
و حصن حجاج آنجاست بر جانب غربی اندک مایه کشت دارد و شهر واسط شهری
آبادان و پر نعمت باشد و هوای آن به از هوای بصره باشد روستائی پیوسته و آبادان
دارد کوفه از بصره کوچکترست و آب و هوای کوفه خوشترست و بفرات نزدیک
است و بنا نهادن آن بنا ذبصره ماند سعد بن ابی وقاص شارستان آن بنا کرده است
قادسیه و حیره و خورنق بر کنار بادیه است سوی مغرب و پیرامن آن سوی مشرق
رودهاست و نخیل و کشاورزی و از کوفه تا اینجا مسافت یک مرحله باشد حیره
شهری قدیم است و بزرگ و لکن چون کوفه بنا کردند حیره خالی شد و خاک
و هوای حیره درست ترست و از آنجا تا کوفه یک فرسنگ باشد و بکوفه مشهد
امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه نهاده است بهری گویند در زاویه
درگاه مسجد آدینه نهاده اند و بهری گویند که بدو فرسنگی نهاده اند قادسیه
بر کنار بیابان نهاده است کشاورزی و آب روان دارد و از آن پس در حدود عراق
آب روان و درخت نباشد

اما مدینة السلام

بغداد شهری محدث است در روزگار

اسلام بنا کرده اند ابو جعفر منصور دوانیقی در جانب غربی عمارت آغاز کرد و بیرکس
را از جوانب خویش قطیعه بداد کوی دیرامن بغداد چون قطیعه الربیع و حربیه و مانند آن
و ازان پس آبادانی گرفت چون مهدی بخلافت نشست لشکرگاه بجانب شرقی زد و آنجا
عمارت آغاز کرد و آبادان شد و خلافت بدانجا باز گشت و کوشکهای خلافت
و بناهای خلفا از بغداد تا نهر بوسید مقدار دو فرسنگ و عمارت از نهر تا واسط پیوسته
است و از بالای دجله تا شماسیه بوسد مقدار پنج فرسنگ ● و حربیه در برابر شماسیه
است از جانب غربی و از آنجا پیوسته می آید تا کرخ و جانب شرقی را باب الطاق و رصافه
خوانند و عسکر المهدی گویند و معنی باب الطاق منسوب است بطاقی عظیم در بازار بزرگ
که آنرا سوق الاعظم گفتندی بود و رصافه شهرستانی بود که رشید بنیاد نهاد نزدیک مسجد جامع
و جانب غربی را کرخ خوانند و درین جانب سه مسجد آدینه هست یکی جامع المنصور و یکی در باب الطاق
و سه دیگر بدار الخلافه و عمارت همچنین پیوسته است تا کلواذی و آنجا مسجد آدینه هست و بر دجله جسری
بسته اند از کشتیها و آنرا از خراسان تا آنجا که باب الیاسریه است پهنای شهر در دو جانب مقدار
شش میل باشد و کرخ آبادان تر است و بازرگانان که آنجا آیند آنجا باشند و اما درختان
و آبها آنجا در جانب شرقی باشد آب از رود نهروان خورند و از دجله آنچه برخیزد که بدان
عمارتی توان کرد و جانب غربی را آنچه هست که آنرا نهر عیسی خوانند از فرات شکافته و
ازین رود نهر جایگاه آبها خیزد که بدان عمارت سازند و چون جمله شود رودی گردد که
آنرا صراة خوانند و ازین صراة آبها خیزد که تا بابل عمارت باشد و نهر عیسی ببغداد در رود و آنجا در
دجله افتد و از فرات در نهر عیسی کشتی برود و بدجله اندر آید و رود صراة را مانع هست بر کشتی از

فرات

فرات در صراة براند چون بقنطرة الصراة رسد بار از کشتی بردارند و حمالان بآنجا بار زانند و
بکشتی دیگر برند و میان بغداد و کوفه ناحیتهاست پیوسته آبها از فرات در آن
بر رود و از آن جمله مدینه صرصر است بر جوی صرصر و کشتی درین رود کار کنند و این شهر که
سه فرسنگی بغداد است شهری آبادان با نخلستان و درزی بسیار و از آنجا پس بدو فرسنگ نهر الملک و از آن
آید رودی باشد از صرصر بزرگتر جسری برو بسته اند و قصبه نهر الملک آبادانی و میوه
و زرع بیش از صرصر باشد از آنجا بقصر ابن هبیره رود و میان بغداد و کوفه هیچ شهری بزرگتر
از آن نیست نزدیک فرات است و رودهای دیگر آنجا رسد چنانکه ایشان را آب زیادتی باشد
و از این شهر سوار رسد رودی بزرگ از فرات هیچ شاخی بزرگتر از آن نیست و از سورا بگذرند
و بسواد کوفه رسد و آنچه بود و در بطایح افتد که بالا از غربی فرات است برابر
قصر ابن هبیره ● سامره جمله در جانب شرقی است و درین جانب هیچ آب روان نیست الا
نهر القاطول که بنا چیت می رود و از آنجا دورست و عمارت و آب و درخت در برابر آن
بر جانب غربی است و مقدار یک مرحله بدار ازای عمارت است آغاز بنای آن معتصم
کرده است و بر دست متوکل تمام شد و همه خرابست که در یک فرسنگ برای آبادان
نیابند و هوا و میوه سامره نیکوتر از بغداد است ● نهروان بر چهار فرسنگی بغداد نهاده
است رودی بزرگ در وی رود و آن رود بزیر دار الخلافه بسواد بغداد افتد
بجائی که آنرا اسکاف بنی جنید گویند و دیگر نواحی و چون از نهروان بدسکره آید
آبها کم شود و نخل کم گردد و از دسکره تا جلولا بیابانی باشد بی عمارت تا آنجا
که نامره است و حدود شهرزور تا حدود تکریت ● مداین شهرکی کوچک است قدیم

سخت عظیم از بغداد تا آنجا یک مرحله باشد و آرامگاه پادشاهان بوده است
ایوان کسری آنجاست و بسنگ و گچ بنا کرده اند اکاسره را هیچ بنائی ازان عظیم‌تر نیست
خبر بغداد مشهورست بیش ازین در کتاب یاد کردم که بابل دیهی کوچک است لکن قدیمترین
بناهای عراق است و آن اقلیم را بابل بازخوانند پادشاهان کنعان آنجا مقام کرده اند
و آثار بناهای عظیم مانده است گمان برم که بروزگار جائی بزرگ بوده است گویند که
ضحاک بیوراسب بابل بنا کرده است و ابرهیم را علیه السلم آنجا باتش انداختند و کوثی
دو دیه است ازیشان و جایگاه آن یکی را کوثی طریق خوانند و یکی را کوثی ربا و درین جایگاه هنوز
تلهای خاکستر هست گویند که آتش نمرود بوده است که ابرهیم را علیه السلام بآن انداخته بودند
و مداین از شرقی دجله است از بغداد تا آنجا یک مرحله دارند و گویند که ذوالقرنین آنجا
فرمان یافت و گمان برم که این خبر درست نیست زیرا که او را زهر دادند در زمین چین که
ازچین بازگشت و تابوت او را باسکندریه پیش مادرش بردند و گویند که در مداین بر دجله
پولی بوده است و ما آنرا اثر ندیدیم ● عکبرا و بردان و نعمانیه و دیر العاقول و دجیل
و جرجرایا و فم الصلح و نهرسایس و دیگر جایها که بر کنار دجله یاد کردم بیکدیگر نزدیک اند در
بزرگی و کوچکی متقارب ● حلوان شهری است آبادان گذشته از کوفه و بصره و واسط
و بغداد و سامره و هیچ شهر در عراق بزرگتر ازان نیست و بوذ که آنجا برف اندر آن
کوه خوذ همیشه برف باشد ● دسکره آبادان است و حصنی گلین دارد اندرون
فارغ است و انرا مزرعه هست گویند که پادشاه گاه گاه آنجا مقام کردی آنرا دسکره
الملک خوانند و از تکریت تا بالای سامره تا نزدیک عانات دیرین معقوش تا بدسکره باز آید

ومنجان

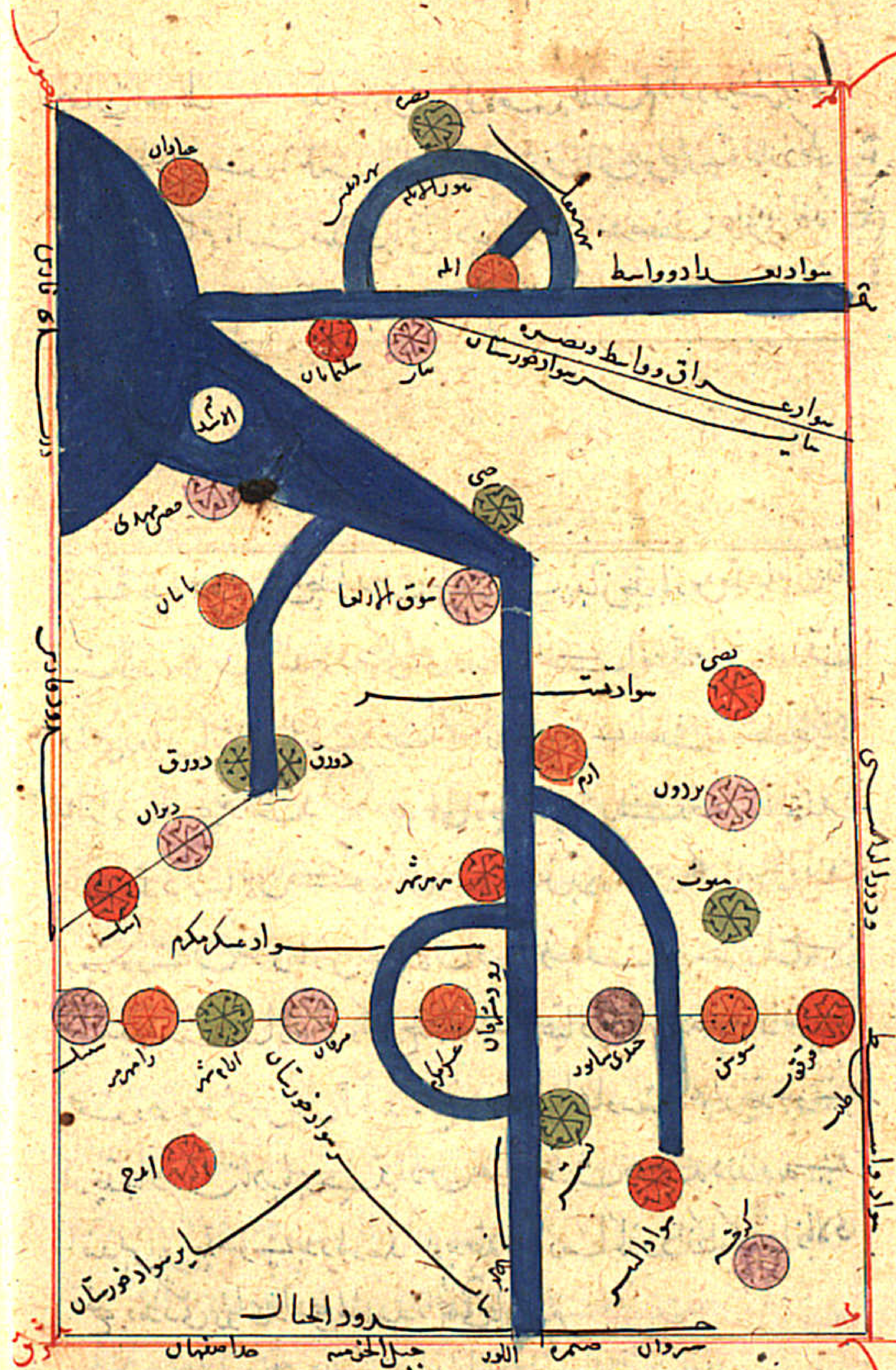
و منجان تا حد عمل واسط از حد عراق تا حد کوه همه عمارت کم دارد و بیشتر مراعی
عرب و هم چنین بر غربی تکریت تا انبار میان دجله و فرات بس عمارتی ندارد مگر
آنچه برابر سامره است مقداری باقی بادیه نزدیکست و در صفت عراق مبالغه
بسیار نکردیم بحکم آنکه مشهورست و بیشتر مردمان آن بوذ که دانند و غرض آن بوذ

ذکر دیار خوزستان

شرقی حد خوزستان حد پارس و سپاهان است و میان حد پارس و حد سپاهان رود [illegible]
است که آنرا نهر طاب خوانند بر دیگر ماهی رویان انگاه حد میان دورق
و ماهی رویان باشد بر جانب دریا ● و جانب غربی ناحیت واسط و جایگاهی
که آنرا دور الراسبی خوانند ● و حد شمالی از حد صیمره و کرخه و لور تا بحدود
جبال پیوندد از سپاهان گویند که لور از حد خوزستان بوده است اکنون با جبال کرده اند
و حد خوزستان سوی پارس و سپاهان و حدود جبال و واسط بر یک حد
مستقیم است چهار سوی و لکن حد جنوبی از عبادان تا روستای واسط
مخروطی شود پس تنگ تر آید ازانچ در بدایت است هم از حد جنوبی
از حد عبادان تا دریا بر حد پارس تقوسی هست که در زاویه ای
افتد پس این حد جنوبی بدریا رسد از آنکه بدجله و از با دریا بگذرد آنگاه بگردد از بالای
منحنی [illegible] بروستای واسط باز رسد از آنجا که آغاز کردیم

صورت خوزستان

کوره اهواز انرا هرمزشهر گویند و دیگر نواحی خوزستان باهواز باز خوانند
شهر لشکر انرا عسکر مکرم خوانند شوشتر جندی شاپور سوس رام
هرمز بازار این همه نام شهرهاست مگر بازار که انرا سوق خوانند و شهر
آنرا دورق خوانند و بدورق الفرس معروف است ایذج بصنی حومه الزط
طران حومه البسان سوق اسك مبادر الکبری مبادر الصغری حی طیب
کلبوان هر که شهری ازین ناحیت دارد نهی ارم سوق الاربعا حصن مهدی
باسیان سنان سلیمانان قرقوب مسوب بردن کرخه و زمین
خوزستان هامونست آبهای روان دارد بزرگتر رودی در خوزستان رود شوشتر است
و ملک شاپور درین رود سدی کرده است آنرا شاذروان خوانند چنانک
شوشتر در بلندی نهاده است شاپور این شاذروان بفرمود تا آب بالا گیرد
و بزمین شهر برآید این رود از لشکر باهواز آید و بر رود سدره افتد و بحصن مهدی
بدریا رسد و از ناحیت شوشتر رودی دیگر که انرا نهر المسرقان خوانند چون
بلشکر رسد جسری عظیم برو بسته اند و درین آب از لشکر باهواز روند کی مسافت
هشت فرسنگ باشد چون شش فرسنگ بروند آب همه یکجا گرد آمده باشد بنی شکر
و کشت زارها و دو فرسنگ رودخانه خشک مانده در همه خوزستان هیچ جایی
آبادان تر از مسرقان نیست و آبهای خوزستان از اهواز و دورق و شوشتر و
هرچه درین حدود خیزد همه بحصن مهدی جمله شود و آنجا رودی عظیم گردد و
بدریا افتد و در خوزستان دریا نیست الا آنک مایه از دریای پارس یکی از نامی دیوان



تا نزدیک سلیمانان برابر عبادان باشد و در همه خوزستان کوه و ریگ نبود مگر
بشوشتر و کندی شاپور و ایذج تا حد سپاهان دیگر همه زمین خاکی نرم هامون
باشد در همه خوزستان شهری ندانم که آب چاه خورند و خاک زمین خوزستان
هرچه از دجله دورتر است خشک تر بوذ و هرچه بدجله نزدیک است چون خاک بصره
و آن حدود باشد و در مشرقان خاصه رطبی باشد که آنرا طمر خوانند که از آن
رطب در میان شراب بخوذ ذبت گیردش و در زمین خوزستان برف و یخ نبود البته و هیچ
جائی از خرما خالی نباشد و بیماری بسیار بوذ و میوه و غله فراوان باشد در همه
حوالی نیشکر نشانند و بیشتر شکر افتد و بلکه نیشکر بسی نباشد و بخوزستان همه میوه
باشد مگر گردکان و درختان سردسیری و بیشتر خوزستان تازی و پارسی گویند
و خاصه زبان خوزی دانند و زی ایشان در پوشش زی اهل عراق است و مردمان
بخیل بدخوی باشند و بیشتر مردم زردگونه و نحیف و تنک ریش باشند و بیشتر
معتزلی باشند و از عجایب خوزستان شاذروان شاپور است بشوشتر گویند که
میلی درازنای شاذروان است بگچ و سنگ ساخته اند تا آب بر شوشتر افتد و در شهر
سوس روزی مشهدی گلی روزگار ابو موسی اشعری آنجا تابوتی یافتند و گفتند که
استخوانهای دانیال پیغمبر علیه السلام دران تابوت بوذ و مردمان سوس آن تابوت
را حرمت داشتندی و بوقت تنگی بیرون آوردند و باران خواستندی ابو موسی اشعری
بفرموذ تا آن تابوت را بیاوردند و سه گور بفرموذ ساختن بخشت پخته و تابوت آنجا
دفن کرد و استوار فرموذ کردن چنانکه نا بدید شد و خلیجی از رود بر سر آن براندند که

در

در خراب شود کور را تواند دید هم چنین در ناحیت اسک نزدیک زمین پارس
کوهی هست که همیشه از و آتش بر می آید بشب روشنائی دهد و بروز دود
بر می آید و گمان چنانست که آن چشمه نفط است یا زفت که آتش در و افتاده است
و بعسکر مکرم جنسی کژدم باشد مانند برگ الجدان آنرا کژدم جراره خوانند کشنده تر
از مار از شوشتر جامهای دیبای گرانمایه خیزد و کسوت خانه کعبه سازند
و سلطان را آنجا طراز باشد و در سوس جامهای خز رفیع باشد و جنسی از ترنج
آنجا باشد که آنرا ترنج انگشت خوانند بغایت خوش بوی باشد و بقرقوب و
سوس طراز سلطان باشد و درین حدود جائی هست که آنرا بصنی خوانند بردهای
نیکو بافند و گلیوان و پردون پردها بافند و عمل بصنی بران نویسند و برام جامهای
ابریشم خیزد کندی شاپور شهری بزرگ و آبادان است نخل و کشاورزی
بسیار دارد یعقوب بن اللیث الصفار آنجا مقام کرده گور وی هم آنجاست
نهر تیری درین شهر جامها بافند مانند بغدادی و ببغداد آرند و قصارت کنند و ببغدادی
خرج شوذ حی شهریست ناحیتی دارد و نخل و نی شکر بسیار دارد امام معتزله
ابو علی ازین شهر بوده است زاویه هست در خوزستان بر کنار دریا نزدیک حصن
مهدی آبهای بسیار آنجا جمله شوذ و مد و جزر دارد و بدریا ماند و در طلب شلع اد
بندها بافند مانند رومی و جز با دمیتیه چنان نبافند لور شهری آبادان است و هوای گرم
بر او غالب است از جمله خوزستان بوذ اکنون در شمار لرستان میدارند سنبیل ناحیتی
است در روزگار متقدمان اصل در شمار پارس بوذ اکنون تحویل با خوزستان کردند

قرطوب و حایذان دو ناحیت است بر رودی نهاده بستان میان پارس و بیابان
است سردسیر باشد و در خوزستان سردسیر جز این نیست اسلدی است کوچک
خدمتان دارد جنگ ازارقه آنجا بوده است آن که گویند که چهل مرد از شراة
هزار مرد از لشکر بصره بشکستند ارغان شهری است دو ناحیت دارد ازانجا و با فا
برند بادر الکبری و الصغری دو ناحیت است اباذان درخت خرما دارد
و ارتفاع بسیار دارد آنجا از هر نوعی تمام

ذکر مسافات دیار خوزستان

از پارس تا عراق دو راه است یکی براه بصره و دیگر براه واسط راه بصره از ارغان
تا سلبا شد دو مرحله سبل و ازانجا بدهی که آنرا دبران خوانند یک مرحله و از دبران بدور
لحان مردو نه کاروان سرائی باشد آنجا و ازانجا بباسان یا شهری خوش است رودی
در میان وی رود و از باسان تا حصن مهدی دو مرحله و ازین حصن دو جای در آب باید
رفتن و از حصن مهدی تا باب دو مرحله و از دورق تا باسان در آب روند و آسان
تر از خشک باشد و این آخر حد خوزستان است و باب بر کناره دجله است اگر
خواهند در آب سوی ابله روند و اگر خواهند بر خشک بروند و چون بر ابله رسند
بگذرند اما راه واسط از ارغان ببازار سنبیل آید یک مرحله و ازانجا برام
دو مرحله و از رامهرمز بلشکر سه مرحله و ازانجا بشوشتر یک مرحله و از شوشتر بکندی
شابور یک مرحله و از کندی شابور بسوس یک مرحله و ازانجا بقرقوب یک مرحله و ازانجا
بطیب یک مرحله اینجا براه واسط پیوندد و از لشکر باهواز یک مرحله و از اهواز
بدورق سه مرحله و از لشکر تا واسط راهی هست نزدیکتر ازین که بشوشتر رود و ازین راه را

بان

بان یاد کرده شد مسافت میان شهرها معلوم کردد از لشکر با یذج چهار
مرحله دارند و از اهواز برامهرمز سه مرحله زیرا که اهواز و لشکر بر یک سمت نهاده اند و رام
هرمز بر مثلثه آنست و از لشکر تا بازار چهارشنبه یک مرحله و از بازار تا حصن مهدی یک مرحله
و از اهواز تا نهر تیری یک روزه و از سوس سوی کم از یک مرحله و از سوس تا کردون
یک مرحله و از سوس تا سوق یک مرحله جمله مسافتهای خوزستان اینست

ذکر دیار فارس

جانب شرقی پارس حد و کرمانست و جانب غربی خوزستان و سپاهان و
جانب شمالی بیابان خراسان و بهری از حد و سپاهان و جانب جنوبی دریای پارس
و صورت پارس چهار سواست مگر زاویه از حد سپاهان تا کرمان بجانب شمال بانی کیا بلصبا باد دارد
که آنرا تقویسی هست و همه صورت پارس را ذکر خواهیم کرد مگر دیهها و کوهها چه اگر آن
که نوشتائی پراکنده است و حدود و حوالی مختلف و دیگر این چنین مختصری حایل ذکر آن کلی نی
کردد و کوههای بسیار است و از شهرها آنرا صورت کرده ایم که منبر و مسجد آدینه دارد و هر چه درین کتاب
نیاید آنرا در رساله شرح دهیم چنانکه معلوم کردد چه تفصیل آن برشمردن و اسامی و حدود آن را
ضبط کردن عسری تمام دارد که ولایتی بسیار است و معمور و قواعد آن در اقسام اموال و
ارتفاعات و خراجهای دیوانی متنوع بتقدیر تفهیم آنچه بدان ضعیف رسیده باشد
بیان کنند و بدان چه مهم تر است مشغول کردد والسلام

صورت فارس

کورهای فارس پنج کوره اند و بزرگتر و فراخ تر کوره اصطخر است و اصطخر
شهریست بزرگ جدا اردشیر دره باشد و دارا دشیر دره شهریست چون شیراز
و سیراف و اما جور قصبه اردشیر دره است حکیم انکلو بنا کرد و دار الملک وی
آنجا بود و شیراز اگر چه قصبه پارس است و دیوان و سرای پادشاه آنجاست اما محدث
در مسلمانی ساخته اند ارجان هم شهریست بزرگ است کورهٔ شابور که جای بزرگی
است در پارس و شهر آنرا شابور خوانند شابور بنا کرده است نزدیک شابور است

ذکر رمومهای فارس پنج است جدا جدا همه در پارس که آنرا رم خوانند و مراد
از آن قبیله باشد یکی از همه بزرگتر رم جیلویه است رم رمیجان خوانند و دیگر رم احمد بن
اللیث رم لوالجان خوانند سه دیگر رم احمد بن صالح چهارم رم شهریار رم بازنجان خوانند
پنجم رم احمد بن الحسین رم کاریان خوانند و آن رم اردشیر است

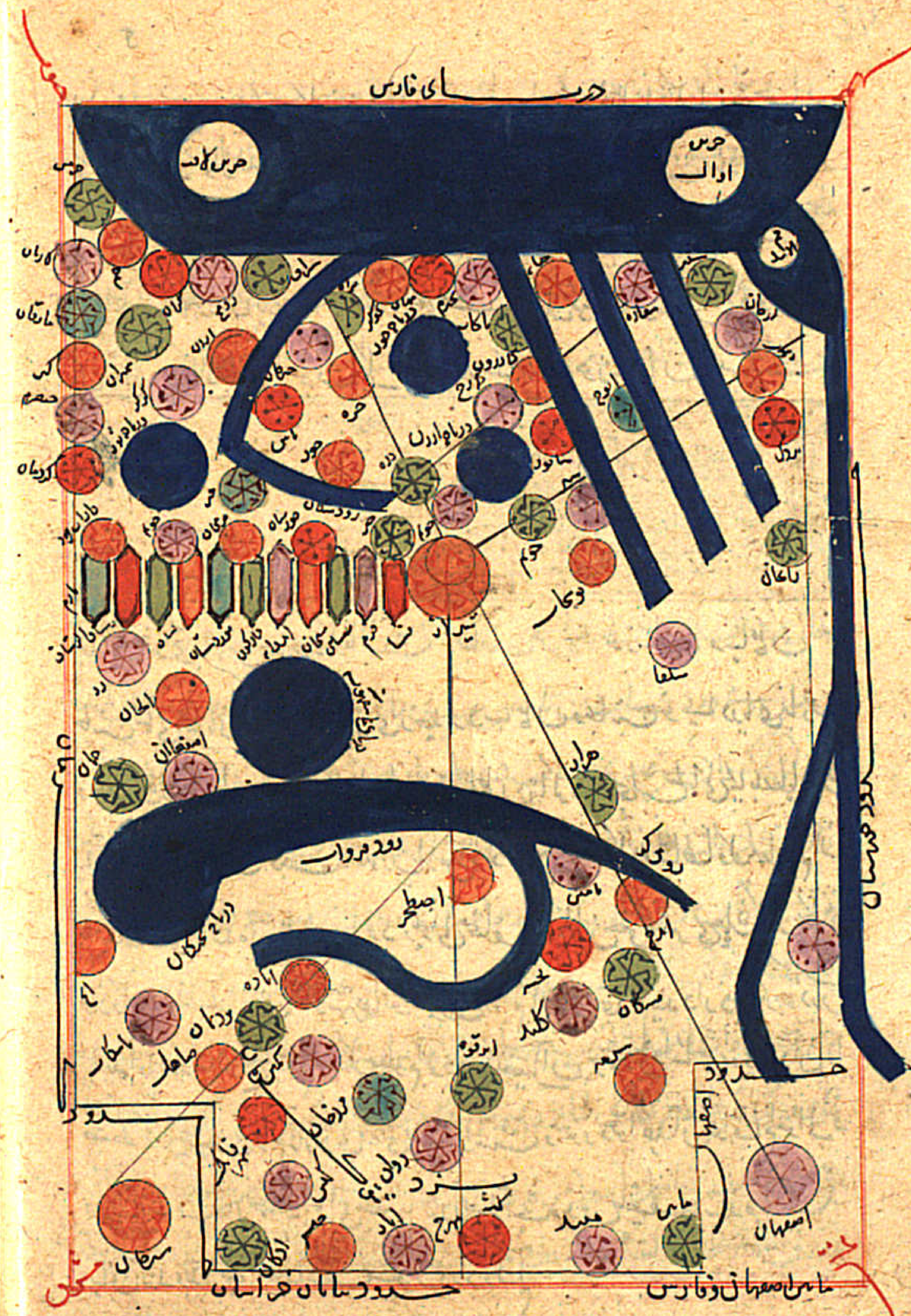
ذکر جومهای کردان

و جومهای کردان بیش از آن است که در شمار آید و گویند که در پارس پانصد
هزار خانه بیش باشد به زمستان و تابستان بجایگاهها باشند و کس باشد از ایشان که دویست مرد
پیوسته دارد از چوبان و مزدور و رونشا که دو غلام و آنچه بدین ماند و عدد ایشان نتوان شناخت
مگر از دیوان صدقات

رودهای پارس آنچه کشتی برتابد نهر طاب
نهر سیرین رود شاذکان رود دجند رود خوبدان رود درس رود
سکان رود خرسو رود اخشین رود کر رود فرواب رود برده

ذکر دریاهای فارس دریای پارس دریای بختکان دریای دشت ارژن
بحیرة التوز بحرة الجمامان دریای بختکان

ذکر آتشکدهای فارس



هیچ شهر و ناحیت نیست که آتش کده نیست و آن را حرمت دارند و ازین پس یاد کنیم
حصارهای همه پارس به هر جا حصاری و قلعه‌ای هست یکی از دیگر استوارتر و بیشتر در نواحی سیف
بنی الصفار باشد و ما همه را یاد کنیم چنان که معلوم کرده‌ایم و بسیار ناحیت بزرگ هست
که در ناحیت خویش عظمی دارد و نام و ذکر بسیار ندارد و ما جمله این موضع را یاد کنیم و بیان
شافی بکنیم درین رساله **ذکر نواحی کوره اصطخر** ناحیت بود بزرگتر
نواحی اصطخر باشد سه جای که مسجد آدینه دارد کثه و میبد و ماین
و بهرم ناحیت رودکان از کرمان بود دست با عمل فارس کرده‌اند و مقدار ناحیت اصطخر
شصت فرسنگ باشد ابرقوه شهریست املند و سرمق دو باره شهر بند پارسی کلمه
و سرمه خوانند ناحیت جوماقان قصبه رامشکان خوانند ارجان شهریست
حارین منبر ندارد توین منبر ندارد طرخینسان منبر ندارد اباده دیه عبدالرحمن باشد
مهروبان منبر ندارد بودنجان بقریه الاس خوانند صاهل الکبری منبر ندارد موسف
منبر ندارد شهر بابک هراه رودکان کلس و خرم ارکان سرشک اذان
بیضا ندارد ماین ابجرد منبر ندارد **ناحیت طسوج** قصبه آن خرمه منبر ندارد
سروان کلی هردو منبر ندارد داون منبر ندارد لادن کورت کلار سراو بین اسدان
سودن لوردکان اسلان بامان خاردکان سفلی **ذکر نواحی اردشیر خوره**
شیراز مقر عاملان پارس باشد و ابخاد و ارده طسوج هست در هر طسوجی ناحیتی و عادتی است
و هر طسوجی علی باشد در دیوان مفرد ازین جمله طسوج کفرة العلیا و طسوج کفرة السفلی
و طسوج کبر و طسوج حرم و طسوج دیکان و طسوج تنبول الکادان و طسوج انبار بانان

وطسوج

و طسوج اندیان و طسوج شاهمکل و طسوج شهرستان و طسوج طهران و طسوج خان
و بیش ازین گفتیم که شیراز محدث است **ذکر نواحی اردشیر خوره**
جور و میمند قصبه آن مانین است و صمکان و شهران صمکان نیست و صمکان منبر ندارد
فرخان ماهان حیفان منبر ندارد حبر منبر ندارد و این خبر غیر اصطخر است بادوان خورستان
ورسحان بمید جمرس هرمز سکانات سیف بنی الصفار میجان کومکان
کلری جیکان سیف آل ابی زهیر سیف عماره جلندی باز خوانند که ازین همه
جایگه هیچ منبر ندارد سیراف قصبه است و سه منبر دارد جیرم خمدشت وارین
عبدحان دستیفان قصبه آن صفاده است نوح خرق قصبه لاغرستان شکیر
کازرین ابرن سیمران کوان کرجان منبر ندارد جزیرهای معروف در دریا جزیره
لوکا و آن کهفت منبر ندارد خارک جزیره بزرگ است **ذکر نواحی داراب گرد**
ناحیت کوم دو قصبه دارد اباده و کرد لحده مص پا طبیان لجوله کودمان
جهرم مسحان ورکان ارواه سارحم ابج اصطهانات مرین بربرجان
ماروان حسوا ولذیح روستای رستاق فرج بارم مساکنات قطره سوابحان
شق الرستاق شق ارود بالاب شق الماسامان زم شهران و این هر قصبه است
ذکر حدود کوره شابور شابور کازرون جحان ماسال جمه درق
خورج حشت کهادم بندکان سابور سرمردان حسابور و کازرون منبر ندارد
نوبندکان منبر دارد شعب بوان سول لوردستان درکان درجند دامغان
کنبد طعان انوران اسل مرطاس شکره سلوق بهسکان کام فیروز نیج روستا دارد

اردوما دراشادان کاکان اشکا. مسحان رنجان سدرصان خمایکان
بالاین سیسکان صور دادین ارجان مادوج بلاذشابور وبسهل سولیس اسلجان
دیرابوف دیرعرفرول سدکان ازجان مهروبان جنابه سینیز صوان البجس
ذکر نواحی کوره ارغان بر زمی را شهری و ناحیتی هست و انجا دیهی باشد
با خراج و معاملت بعمان دارند و بدرته راتها بر و باشد وزم جیلویه کی بر سجان باز خوانند
و دیگر سباهان است و طریق از کوره اصطخر و طریق از کوره شابور و طریق از کوره ارجان
درین جمله بو حدی سوی بیضا دارد و دیگر سوی جد و دسباهان و سدیگر سوی خوزستان
وحدی سوی ناحیت شابور و نرجه درین حدود باشد دیه و شهر جمله در شمار این زم آید و در
اعمال صفاهان جنفی از مادکان باشند قوم شهریار و این مادکان را چیزی در عمل پارس
نیست لکن انجا ضیاع و اسباب دارند زم دیوان حسین بن صالح را بوده است از کوره شابور
است و یک حد با اردشیر دارد و سه حد با کوره شابور باز کردد زم لوالحان احمد لیث را
بوده است کوره اردشیر دره باشد یک حد بدریا دارد و سه حد با اردشیر دارد زم
کاریان یک حد بسیف آل صفار باز دارد و یک حد بزم مادکان و سدیگر بحدود کرمان و چهارم
باردشیر دره. ذکر نوم انجا کرمانیان وومانیان وزم ملای و حی محمد
بن بشر سلة سدامهران بیله محمد بن اسحق صباحیان اسحاقیان اذرکاسان شهرکیان طهاریان
رمادان شهرومان سلادکان خسرویان زنکیان صفریان شهماریان براین
دهسان حطلسان مالسان شهاکامان خلیلیان آنچه ما را معلوم بود یاد کردیم
وا کر کسی خواهد کی تمامی بر رسد پیش از بن کفتیم کی این طایفه قرب پانصد هزار خانه

باشد

باشند و از یک قبیله باشند کی دو هزار سوار بیرون آید و هیچ قبیله کم از صد سوار نبود
تابستان و زمستان بر چراخورها کردند و اندک مایه مردم از ایشان بحدود عمور و جرو در مقام
دارند و از انجا نروند و آلت و علف و ستور و لشکر ایشان چنانست کی با پادشاهان
باز توانند کوشیدن و کویند که اصل ایشان از عرب است ایشان را کوسفند و ماذیان
باشد و اشترکم دارند و شنوده ام کی این مردمان صد قبیله زیادت باشند و ما را سی و اند قبیله
بیش معلوم نبود ذکر حصون فارس شهرها است که دیوارها ی استوار دارد
و شهرهاست کی درون حصارها ی استوار باشد و ربضها دارد و قلعها است مفرد بر کوهها ی
استوار و اما شهرهای حصین اصطخر حصینست کرد بر کرد آن ربض کی نه حصین و ربض
است بیضا حصن است و ربض دارد سرمه حصین و ربض است کلید
حصن است و ربض دارد فرتد الاس پارسی دیه مورد باشد کهن دزی دارد و ربض
شیراز قهندز و ربض است جور حصار دارد بی ربض کازرون قهندز و ربض دارد
فسا قهندز و ربض دارد داراب جرد حصن و ربض دارد و بیح حصن و ربض دارد
حصار حصاری مفرد است بی ربض ذکر قلعها شنوده ام کی در پارس بیش از پنج
هزار قلعه نا معلومست بر کوهها و شهرها و شنوده ام کی قلعها هست کی هیچ پادشاه
ممکن آنرا نکشوده است از آن جمله قلعه ابن عمارست آنرا قلعه دیان خوانند و کلیدی
معروف باشد مجلس بر انجا نتوانند شدن و انجا جد کاهست آل عماره از انجا کشتیها
را دیک بستانند قلعه کادیان بر کوه طین محمد بن واصل با لشکر خویش ما احمد بن الحسین الازدی
را حصار داد و نتوانست کرفتن قلعه سعید آباد از کوره اصطخر یک فرسنک بر بایدشدن

وآنرا در جاهلیت قلعهٔ اسفندیار خواندندی در روزگار امیر المومنین و سلطان اولیاء الله فی العالم
علی بن ابی طالب رضوان الله علیه زیاد بن ابیه درین قلعه شد بوی باز خواندند و از آن پس
در روزگار بنی امیه منصور بن جعفر والی پارس بود آنجا مقام کرد بوی باز خواندند
و از آن پس مدتی خراب بود و بعد از آن محمد بن واصل الحنظلی آبادان کرد والی پارس
بود چون یعقوب بن اللیث او را بگرفت یا بفرمود تا خراب کردند دیگر باره آبادان کرد
و زندان ساخت ● قلعهٔ اسکلون از روستای ماین چشمهٔ آب روان دارد و بدشواری
بر توان شدن و قلعهٔ خوذرت در حدود کام فیروز استوار و دشوارست ● قلعهٔ الجص
بارجان سخت منیع است و قلعها نیز که آنرا نتوان گرفت بجنگ یا بحیلت بیش ازانست که شرح
توان دادن ذکر آتشکدههای فارس هیچ ناحیتی و روستائی نیست که درو آتشگاهی
نیست آنچه بزرگترست و معروفتر آنرا یاد کنیم ● کاریان آتشگاهیست نزدیک بگور
و آنرا بارس خوانند و بزبان پهلوی بران نبشته اند که سی هزار دینار بران خرج شده است
آتشگاهیست آنرا کلوشن خوانند نزدیک شاپور ● بکازرون آتشگاهیست که آنرا
چنینه گویند و دیگری هست آنرا کلادن گویند ● و بشیراز آتشکده هست مسوبان
خوانند و دیگری لکنجان است که مردی کی بوقت آبستنی یا بوقت حیض زنا کند پاک نشود تا آنگاه
که بآتشکده اندر نشد و برهنه شوذ و بگمیز گاو خویشتن را نشوید ذکر رودهای
فارس رود طاب از کوههای سپاهان بیرون آید نزدیک برج و در رود مسن افتد
و این رود هم از حدود سپاهان بیرون آید و بدیه مسن هر دو یکی شوند و تا او جان شوذ و زیر
پولی که آنرا کان خوانند میان پارس و خوزستان و روستای زم را آب دهد و بدریا افتد

رود

رود شاذکان از بازرنگ بیرون آید بپول مره بشاذکان در روستای دیرا بود و بنزدیک کرکان
را آب دهد و بدشت رشتقان پیوندد و بدریا شود ● رود درخید از جویدان
رود با سوران و جلادجان پیوندد و بدریا افتد ● رود دریس از حمایگان بالای خیز بیرون آید
رستقباد و شابور رانند و از آنجا سوی توج ماهار رود و بدریا ریزد ● رود خشین از
کوههای دادین خیزد چون بحفان رسد در رود توج افتد ● رود سکان از روستای
سحان خیزد از دیهی که شاذافروی خوانند کشت را آب دهد و از آنجا کشت روستای
شاذ را آب دهد و از آنجا بکوار رود تا جیت تجد [illegible] زین و دشت وبیه نواحی
را آب دهد و پس بدریا افتد و هیچ رودی در پارس از این آبادان تر نیست ● رود
جرشیق از روستای ماسوم خیزد و بروستای سحان در شود و بزیر پول سبول گذرد پولی
قدیم است از سنگ بر آورده و از آنجا بروستای حومه اندو بروستای کاردیان برود
برود اخشین پیوندد ● رود کروانه از کروان بیرون آید از حد اردو کروان ساذ
خوانند و شعب بوان بیرون شود و تا جیت کام فیروز آب دهد و بحاشکان
و طسوج رسد و بدریای رود کر آنرا که حیره گویند و بحیره بختگان نیز خوانند و گویند که این
آب از زمین هست در زمین دارابگرد که از آنجا بدریا رود ● رود فروان از جوین
بیرون آید از جائی که آنرا فروان خوانند و از آنجا در زیر پول خراسان گذرد برود اصطخر
ببرود کر پیوندد ● رود سیره از ناحیت دارجان نساذ بیرون آید و روستای جیتمان و جوذجنی
را و روستای اردشیر دره را آب دهد و بدریا رسد ● رودهای کوچک در پارس فراوان
است همه را شرح نتوان داد ذکر دریاهای فارس دریای فارس خلیجی باشد از دریای محیط

در جهت چین و حدود و آنواق و هندوستان رسد و آنرا پارس و کرمان باز خوانند
بحکم آنک ولایت این آبادان تر هیچ برین دریا نیست و بروزگار گذشته پادشاهان پارس
بزرگتر و قوی تر بوده اند و هم درین روزگار مردمان پارس بهرجائی مشغولند و کرانهای
این دریا و از دریاها کی برین عمارت است بحیره بجکان است کی در دو کوره روی اند
و تا حدود کرمان برسد درازاء آن مقدار بیست فرسنگ باشد و آب این دریا نمک بندد
و این دریا در کوره اصطخر باشد   دریاچه بست بیشت اندرون از کوره شابور درازاء
آن ده فرسنگ باشد و آب آن [illegible] خوش هست و نیست بوگی [illegible] شود و آب هیچ نماند
و باشد پهنا ده فرسنگ آب بگیرد و ماهی [illegible] از این آب گیرند بحیره دیگر بود نزدیک
کازرون در کوره شابور درازای آن مقدار ده فرسنگ بود نزدیک هوای آن شور
دارد و [illegible] و صید بسیار باشد   دریای بجکان شور است دوازده فرسنگ دراز ا
دارد و بر کناره آن نمک بندد از جمله اردشیر ده و گویند که از اردشیر خره باشد
اول آن از دو فرسنگی شیراز تا خوش چند خوزستان   دریای ماسفهویه قرب
هشت فرسنگ درازای این دریا بوده و صیدش بسیار بوده و بر کنار آن نیستان و بیشه بوده
و بحدود اصطخر پیوسته است **ذکر شهرهای بزرگ و بناهای معروف** اصطخر شهریست نه خرد
و نه بزرگ قدیمتر همه شهرهای پارس است فراخی آن تا یک میل بوده و پادشاهان پارس انجا
مقام داشتندی اردشیر انجا بوده است و در خبر می آید که سلیمان پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه
بامداد از طبریه برداشتی شب با اصطخر رسیدی و با اصطخر مسجدیست مسجد سلیمان بن داود خوانند
و قومی گویند که جم پیش از ضحاک بود سلیمان او ست غلط می گویند و در قدیم اصطخر آبادان بوده

است

است و بو الحسن [illegible] بیرون از شهر است   بشاوور ملک شاپور بنا کرده است
و بقدر اصطخر باشد   لیکن بشاوور آبادان تر است   اما جوای
شهر درست نیست دارائی بخرد ملک دارا بنا کرد باروی محکم دارد و خندقی تا آب دارد
و دران آب گیاهها و خارها باشد کی در میان بجد و بدشواری از میان آن بیرون توان آمد
چهار دروازه دارد و در میانه شهر کوهی جدا گانه هست چون گنبدی و عمارت ایشان
از گل بود   جور اردشیر بنا کرده است گویند دریاچه بود چون اردشیر دشمن را انجا
قهر کرد خواست که شهری بنا کند بفرمود تا آب را رهها ساختند چاهها بیرون شد
و این شهرها بنا کرد و دیواری از گل دارد و چهار دروازه بوست یکی را باب مهر گویند
سوی مشرق و یکی را باب بهرام کی سوی مغرب است و بر دست راست دروازه هرمز برکرد
جنب دروازه اردشیر و در میان شهر بنائی هست چون دکانی کی آنرا طربال گویند و آنرا
نمای شادروان و کاجه خوانند اردشیر ساخته بوده و بهمه روستا و ناحیت از انجا دیدار
افتد و دوب [illegible] آن کوه آب بیرون آورده است و آب هم چون فواره با طربال برآید
و در مجوی دیگر فرو شود و از گچ و سنگ ساخته بود اکنون ویران شده است و در شهر
آبهای روان بسیار است و بهر دروازه مقدار یک فرسنگ بوستان و تماشاگاه باشد شیراز
محدث است محمد بن القاسم بن عقیل پسر عم حجاج بن یوسف بنا کرده است و از همه شهرها حمل
بشیراز برند و از انجا بهیچ جا نبرند و لشکرگاه اسلام آنجا زدند و دران وقت که با اصطخر جنگ
می کردند و شهر آن وقت بنا کردند مقدار یک فرسنگ باشد و بارو ندارد و دیوان پارس
آنجا باشد و عاملان از انجا روند   کازرون شهریست کوچک چندانک اصطخر و قلعه دارد

و بهترین شهری در کورهٔ اصطخر سوی خراسان شهریست کی آنرا کثه خوانند و از حد یزد و ابرقوه
باشد و بناهاءیست گلین دو داری و هر بدانشو کرمان و از ناحیت بیابان کرد و سرد
و کثه شهریست بر کنار بیابان جایی خوش است و ناحیتی بر نعمت و آنجا شهری هست حصاری
دارد و آنرا دو در آهنین است یکی را باب ایزد گویند و یکی را باب المسجد و مسجد آدینه بر ربض دارند
و آب کاریز خورند و رودی آنجایست روذی کی از قلعه بیرون آید و در آن روستا میوه بسیار
باشد و درخت و نبات فراوان و مردمان دیندار باشند ابرقوه شهریست بی نعمت
چند بیک اصطخر باشد و هیچ درخت ندارد و از دور آرند و نعمت فراوان بود روذان همچو
ابرقوه باشد در همه معانی و ایشان را میوه بسیار بود و بزرگتر از ابرقوه بوذ و بی نعمت
تر شود شهری کوچک است بی نعمت بیضا بزرگتر شهریست در کورهٔ اصطخر و شهری
آبادان است دیوارش سپید باشد و لشکر مسلمانان آنجا بودندی در وقت
فتح اصطخر و از آنجا غله بشیراز برند **کورهٔ شاپور** از شهرهای بزرگ آنجا
کازرون است و جره و نوبندجان شهرهای آبادان است گل و سنگ و گچ بکار برند
کازرون چون نوبندجان و کازرون آبادان تر و استوارتر و هوا درست تر است و هوا
کازرون از هوای همه پارس بهترست آب از چاه خورند میوه و حبوب فراوان بود و در کورهٔ
شاپور کازرون و نوبندجان از همه بی نعمت تراست کورهٔ دارابجرد بزرگترین شهری
در آنجا بسا است چند شیراز باشد و هوای بسا به از هوای شیرازست و چوب سرو در عمارت
بکار برند و شهری قدیم است حصار دارد و خندق و ربض و آنجا هرچه در گرمسیر و سردسیر بود
باشد رطب و جوز و ترنج و همه شهرهای داراب گرد مثل داراب است و شهرهای اردشیرخره

شیراز

شیراز یاد کردیم و از آن پس سیراف چند شیراز بود و بناهای ایشان همه ساج بود و
چوبهای بیا از هندستان و زنگبار آرند و در آنجا مردم توانگر باشند چنانک مردی بازرگان
بود کی بی هزار دینار در عمارت سرای خرج کند و پیرامن سیراف هیچ درخت نباشد و کوهی
بر شهر مشرف است آنرا جم خوانند بهی و میوه و آب شهر از آن کوه بود و سیراف از
همه شهرها گرمسیرتر است ارجان شهری بزرگ است و نخل و زیتون بسیار باشد آنجا
و از آنجا تا دریا یک مرحله باشد شهریست بری و بحری و سهلی و جبلی و بزرگترین شهری
در پارس شیراز است و از آن پس فسا پس سیراف ارغان نوح شاپور اصطخر کثه
دارابجرد جور خامه نوبندجان مندجان درجه بیکدیگر زیادت تفاوتی نبوذ نوح
شهری گرمسیر است نوبندجان گرمسیر است بدو فرسنگی دیههای بسیار و آب روان و درخت
فراوان چنانک آفتاب دشوار در و تابد و در همه پارس چنان تماشاگاهی نیست و سردسیر
باشد جنابه و سینیز و ماهی روبان گرمسیر اند بر کناره دریا میوههای گرمسیری
فراخ بوذ **ذکر مسافات فارس** از سیراف تا شیراز پنج فرسنگ از شیراز تا
کفر پنج فرسنگ از کفر تا خره پنج فرسنگ و از خره تا سمحان پنج فرسنگ و از سمحان تا کوار شش فرسنگ
و از کوار تا دشت شوراب پنج فرسنگ و از آنجا تا خان آزاد مرد شش فرسنگ و از این خان
مسجدی باشد مقدار سه فرسنگ و از خان تا دیه شش فرسنگ کی نو از آنجا تا دیه می
شش فرسنگ گیرند و از دیه ی تا سر عقبه شش فرسنگ و از آنجا در کاریان تا بر کانه تا خان
چهار فرسنگ و از آنجا تا سیراف هفت فرسنگ جمله شصت و شش فرسنگ باشد **ذکر راه
از شیراز تا جنابه** از شیراز تا خان شیر برود سکان شش فرسنگ و از خان تا دشت ارزن

چهار فرسنگ و از کاروون تا دوین چهار فرسنگ و از دوین تا سر عقبه چهار فرسنگ و از
سر کوه تا نوبنجان شهری است چهار فرسنگ و از نوبنجان تا دوازده فرسنگ جمله چهل چهار فرسنگ باشد

ذکر مسافات از شیراز به سیرکان از شیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ و از اصطخر
تا دیه زیادآباد که از شمار خوزستان است هشت فرسنگ و از زیادآباد تا رصدگاه کلودر هشت
فرسنگ و از کلودر تا حرامان دهی است و آنجا دریاچه است شش فرسنگ و از دیه مورد تا مایل
الکبری هشت فرسنگ و از مایل الکبری تا رباط سرمقان هشت فرسنگ و از سرمقان تا رباط
بشخم نه فرسنگ و از آنجا تا سیرکان که دمان نه فرسنگ و رباط سرمقان از حد کرمان است

از شیراز تا کته و این راه خراسان است از شیراز تا دوقاق شش فرسنگ و از دوقاق
تا اصطخر شش فرسنگ و از اصطخر تا نیرو چهار فرسنگ و از نیرو تا کهندژ شش فرسنگ
و از کهندژ تا دیه بید هشت فرسنگ و از دیه بید تا ابرقوه دوازده فرسنگ و از ابرقوه
تا دیه شیر سیزده فرسنگ و از دیه شیر تا جوز شش فرسنگ و از دیه جوز تا قلعه مجوس که دهی
است شش فرسنگ و از قلعه مجوس تا شهر کته پنج فرسنگ و این وزن تا بجای کابی حرام
دارد شش فرسنگ و از خیره تا کته هفت فرسنگ و این آخر اعمال پارس است و جمله این
هشتاد و هفت فرسنگ است **ذکر راه از شیراز به اصفهان** از شیراز تا هزار
فرسنگ و از هزار تا مایین شش فرسنگ و از مایین تا کلیار دهکده هشت شش فرسنگ و از
کلیار تا کمارج چهار فرسنگ و از کمارج تا قصر اعین هفت فرسنگ و از قصر اعین تا اصطخران دهی باشد
هفت فرسنگ و از اصطخران تا خان اوبین هفت فرسنگ و از خان اوبین تا دیه کوره هفت
فرسنگ و از دیه کوره تا کرد هشت فرسنگ و از کرد تا خان لنجان هفت فرسنگ

واز

و از خان لنجان تا اصفهان نه فرسنگ و چند بار دست تا خان دوس است و از شیراز تا انجا
چهل و سه فرسنگ و از شیراز تا اصفهان هفتاد و دو فرسنگ و از شیراز تا کهرکان
هفت فرسنگ و از آنجا تا خوزستان شهرکی باشد نه فرسنگ و از خوزستان تا رباط
چهار فرسنگ و از رباط تا کودم چهار فرسنگ و از کودم تا بسا پنج فرسنگ و از بسا تا شهر
طیبان چهار فرسنگ و از طیبان تا حومه مسحان شش فرسنگ از مرزبخان تا شاهان چهار
فرسنگ از شان تا دیه داراب گرد تا رم مهدی پنج فرسنگ از دوستا تا فرخ هشت فرسنگ
از فرخ تا بازم چهارده فرسنگ جمله از شیراز تا بازم هشتاد و دو فرسنگ باشد **از سیرکان
بارجان** از شیراز تا شهر جم پنج فرسنگ و از ککان تا نوبحان شش فرسنگ و از
نوبحان تا خوروان چهار فرسنگ و از خوروان تا درخند چهار فرسنگ و از درخند تا خان
حماد چهار فرسنگ و از خان حماد تا سندل هشت فرسنگ و از سندل تا دیه عقارب که میر
گویند چهار فرسنگ و از سین تا ارجان هفت فرسنگ و از ارجان تا بازار سیل شش
فرسنگ و چندان پول کارست از ارجان تا بالای آن جمله این از شیراز تا ارجان
شصت فرسنگ باشد **مسافات میان شهرهای بزرگ** از بسا تا کارزون هژده فرسنگ
و از بسا تا جهرم ده فرسنگ و از شیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ و از شیراز
تا کوار ده فرسنگ و از شیراز تا بیضا هشت فرسنگ و از شیراز تا بسا بیست و هفت فرسنگ
و از شیراز تا داراب گرد پنجاه فرسنگ و از شیراز تا خود بیست فرسنگ و از شیراز
تا شیراف شصت فرسنگ و از شیراز تا سوبحان بیست و پنج فرسنگ و از شیراز تا یزد
هفتاد و چهار فرسنگ و از شیراز تا نوبح سی و دو فرسنگ و از شیراز تا جاپه پنجاه و دو فرسنگ

واز شیراز تا جومه جهار ده فرسنگ واز شیراز تا جهرم سی فرسنگ واز جور
تا کازرون شانزده فرسنگ واز سیراف تا جهرم دوازده فرسنگ واز ماهی رویان تا حصن ابن
عماره وآن درازای پارس است صد وشصت فرسنگ واپهنا بعمارت میگیرد از حد
کرمان تا حد صفاهان از رودان تا اباده هشت ده فرسنگ واز اباده تا مهرج تا کند پنج
فرسنگ واز کند تا سمیرم ده فرسنگ واز سمیرم تا عقده ده فرسنگ واز عقده تا مابین پانزده
فرسنگ واز مابین تا اصفهان چهل وپنج فرسنگ واز رودان تا مابین صد و سه فرسنگ ومساحت
حدی که بکرمان باز دارد از حد سیف آل حصن ابن عماره تا آنجا که بانجم رسد واز انجا بر دا/رد
شود تا حد خراسان هم جدا است که میان دیار بخط شیراز تا بیابان خراسان جمله صد
وبیست فرسنگ وحدی که بسوی خوزستان دارد از ماهی رویان تا ارغان وبلاد
شابور تا حد سپاهان قرب شصت فرسنگ باشد

ذکر آب وهوا وخاک همه فارس

زمین پارس قسمت نهاده اند بر یک خط از ارغان تا نوبندجان تا کازرون
تا آخر مرز حدود سیف تا کازرون ورودان بکرد ایدج ووانم وصوح از ناحیت جنوب
است گرمسیر است وناحیت شمال سردسیر وگرمسیرهای پارس ارغان ونوبندجان
وماروان وسینیز وجنابه وتوج دشت دستاق وحوم وکارزین دعود وکازرون
ودارین اورد وسیراف وخمایکان حوص کوان سراف لحیرم حصن ابن عماره
ومادچون دیگر هست کی این مواضع مشهورند سردسیرهای پارس اصطخر سیفا
مابین ایدج کام فیروز کورد کلاد سرمق اوجان نرد روز حران باردیک
سرود جومه جرم ستودد شکانان ایج اصطهبانان ورم دهیان

بوار

بوار طرخشان خوبحان ایلید سرمق یزد حارس وبسیار جا از این
سردسیرها نخل دارد وهوای جور وبسا وشیراز وبشاور وکازرون بهم نزدیک
است وسردسیرها هست کی آنجا میوه تباه شود وجز غله چیزی نباشد چون
کردکور دوستاق واصطخر ودهبان وکرمسیر باشد کی آنجا نه بستان هیچ
مرغ مقام نکند وگاوی نکیرد از گرما وجایی هست کی تابستان گوشت بسنگ
بریان شود وهوای سردسیرها درست باشد وهوای گرمسیر تباه بود وهوای
داراب گرد از همه تباه تر است وارغان درست تر است انگه سیراف وجنابا وسینیز
اما شیراز وبسا وکازرون وجور باعتدال نزدیک تر است وآب دارابگرد بد است

ذکر صورت اهل فارس

مردمان گرمسیر لاغر باشند ریش تنک ولاغر/گندم
گون باشند واندک موی وسردسیریان فربه تر وسپید تر وبسیار موی تر باشند وایشان
را سه زبان است زبان پارسی کی با یکدیگر گویند واگرچه در ناحیتها تفاوتی باشد
همه یکسان بود وهمه پارسی زبان یکدیگر بدانند وهیچ لغت ایشان پوشیده نماند وزبان
پهلوی که بروزگار پارسیان مکاتبات بان لغت بودی آنرا تفسیر حاجت بود وزبان
تازی که امروز در دیوانهای پادشاهان مکاتبات بدانست اما زی
ایشان ولباسهای ایشان پادشاهان قبا پوشند وبوذ کی دراعهای فراخ پوشند
ودستارهای کوچک بندند وشمشیرهای حمایل دارند وموزهای ایشان تنگ ساق بود
وقاضیان کلاههای سر بلند چنان که گوش پوشد وطیلسان برافکنند وپیراهنهای بادبک پوشند
دراعه ومونه ندارند ودبیران پارس دراعه ودستار دارند وزیهای ایشان بزی اهل عراق نزدیک است

اخلاق پارسیان کسانی که وجوه و اعیان باشند و در عمل سلطان تصرف کنند مروتی
دارند و سرایهای نیکو سازند و میزبانیها کنند و مردمان با ادب باشند و بازرگانان
ایشان بر جمع مال حریص باشند و شنوده‌ام که مردی از سیراف بازرگانی دریا شد چهل
سال در کشتی بماند که برخشک بنیامد و چون بکنار دریا رسیدی بشهرها دلش نخواستی
که از دریا بیرون آید کسان خود را بفرستادی تا بازرگانی بکردندی و آنچه بایستی بخاستندی
و پیش او باز آمدندی و چون کشتی تباه شدی بدیگر انتقال کردی و مردم سیراف
را از بازرگانی روزی تمام هست ● خداوند کتاب گوید من آنجا کسان دیدم که مال
را چهار بار هزار هزار دینار بوذ و بیشتر و کس باشد که بیاری بیش از این دارد و جامهٔ
او چون جامهٔ مزدوری باشد و امّا مردمان کازرون و بسا برخشک بازرگانی کنند و ایشان
را از آن روزیست و مردمان پارس صبور باشند بر غربت و بر جمع مال و مردمان پارس هرجا
باشند توانگر و متمیّز باشند مذاهب اهل فارس مردمان سواحل مذاهب اهل بصره
دارند از سیراف تا ماهی روبان تا ارغان بتقدّم و مرتبه مردم جهد مر معتزله باشند کم سیریا
هفت گونه اند و مردم سردسیر شیراز و اصطخر و بسا مذهب سنّت و جماعت دارند
بمذهب اهل بغداد و فتوی بمذهب اصحاب حدیث کنند ● و در پارس گبران
و ترسایان و جهودان باشند و غلبه گبرکان دارند و جهودان اندک باشند و کتابهای گبرکان
و آتش کدها و آداب گبرکی هنوز در میان پارسیان هست و هیچ ولایت اسلام
چندان گبر نباشد که در ولایت پارس که دار الملک ایشان بوذ.

ذکر طبقات مردم فارس

در کتابهای پارسیان می آید که پادشاهان از پارس خاسته اند چون ضحاک و جم و افریذون و دیگر

پادشاهان

پادشاهان تا آن وقت که افریذون زمین را بر فرزندان خویش بخش کرد و پادشاهان
زمین بوذند تا آنگاه که ذو القرنین بیامد و دارای بن دارا بکشت ملک بهر کسی بداد
تا روزگار اردشیر باز با ایشان گذاشت و پادشاهان بوذند چون شاپور و بهرام و قباد
و فیروز و هرمز و دیگر پادشاهان و ملوک پیشداذی از پارس بوذند یا عرب و مملکت ایشان
تا بچند و دروم برسیذ و علم و لوای مملکت از پارس بیرون شدی چنانکه تبابعه که از یمن بوذند
چون جهان بگرفتند از یمن برخاستند و عرب را چون ولایت خوار شد بعراق در آمدند
و پادشاهان پارس معروف بوذه اند و آن اخبار ایشان چون مشهورست پیش از این گفتن تطویل
انجامد و در عهد اسلام از پارسیان بزرگان بوذه اند و از آن جمله هرمزان که بوذ با در روزگار
عمر بن الخطاب رضی الله عنه در گذشت عبد الله بن عمر او را بگرفت و بکشت ● سلمان
فارسی هم از جمله سواران بوذ زاهد شد و در جهان بگردید بطلب دین تا بمدینه بر
دست رسول صلی الله علیه و سلم مسلمان شد آل عماره که ایشان را آل جلندی خوانند ایشان
را مملکتی فراخ و ولایتی تمام و قلعهای استوارست بر کنار دریا در حد کرمان گویند
که ملک ایشان پیش از روزگار موسی و عمران صلوات الله علیه بوذه است و از فرزندان
آن پادشاه‌اند که خدای تعالی می گوید وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا
و تا این غایت هنوز لشکر و عدّت دارند و رصدهای دریا ستانند و هیچ سلطان ایشان را
از آن باز ندارد ● و عبد الله بن احمد الجلندی بوذ که عمرو بن اللیث دو سال با او
کارزار کرد و بر وی ظفر نیافت تا آنگاه که دو کس را از بنی عم و ساری خواندی که عباس
بن احمد بن الحسن که در کارزار بوی بازخوانند و این هر دو جلندیان اند و بنی الصفار

هم از آل جلدی باشند و گویند که سیف بنی الصفار د با ایشان باز خوانند اینها کی یاد
کردیم از ندمای ملوک پارس باشند و ابو دهیر که سیف بنی دهیر بوی باز خوانند
از فرزندان سامة بن لوی پادشاهان شمشیر زند او سامه کی بپارس خروج و دعوت
کرد از ایشان بود و پارس بغلبه بگرفت تا آنگاه که مامون خلیفه محمد بن الاشعث
را بفرستاد و در صحرای شیراز مصاف کردند و لشکر ابو سامه پراکنده شد و او آنجا کشته
شد و در آن وقت کی والی پارس یزید بن عقال بود و جعفر بن ابی زهیر و جعفر آنست
کی هارون الرشید گفته بود کی اگر نه آنستی که جعفر نیک نشود وزارت بوی دادمی
مظفر بن جعفر رستاق و دارد و خداوند شمشیر است و از حد حی با حرم او راست و آل
حنظله بنی تمیم از فرزندان عروة بن اذینه کی از نخچیر سوی پارس گذشتند و در روزگار
بنی امیه بعد از کشتن عروه و با صطخر مقام کردند و مال بسیار و ضیاع آبادان بدست
آوردند و یکی از ایشان نام او عمرو بن عتبه چنان توانگر شد کی بمبلغ یک هزار دینار
مصحف خرید و بهر جایگه که در شهرها و ولایت اسلام وقف کرد و مبلغ خراج این
ولایت در ضیاع ایشان ده بار هزار هزار درم بود عمرو بن ابراهیم را مامون خلیفه عراق در
فرمود بر او صرداس بن عمرو کی ورا بو بلال گفتندی چندان ملک داشت کی هر سال سه هزار
هزار درم خراج او بود و برادر او محمد بن واصل هم قدر خراج ملک بودی و پیش از قوم
عمرو بن عتبه بود در آن وقت که ترکان بر خلافت مستولی شدند خواستند تا ایشان از
درگاه دور شوند چهل مرد از ایران تا مدار از ترکان بودند و مقدم ایشان مولد نام بود
پارس را قطاع بایشان دادند و مولد با مهتر ایشان بود ذات زیان از ظلم و فساد باز نمی داشتند همه

با مولد

همه با مولد بحکایت بودند بیرون آمدند و خواستند که او را بکشند او دست بر داس بن عمرو
زد صرداس او را از ایشان نگاه داشت و بعد از هفت سال ذوالیمینین ترکان ابراهیم بن سیار را
بر خویشتن مهتر کردند عبدالله بن یحیی نامه فرمود تا آن امیران را بگرفتند و بکشتند ابراهیم
سیما را با چهار امیر دیگر رها کردند تا آن جمله و از آن پس ریش و مقدم ترکان در پارس او
بود و محمد بن واصل در پارس مستولی شد و از بغداد عبدالرحمن بن مفلح را بفرستادند با لشکر بسیار
سالار لشکر طاشتم کشته شد و عبدالرحمن را دستگیر کردند و بکشتند و پارس از و مستخلص شد
تا پسر عم او صرداس از و مستتر شد یعقوب ابن اللیث را بخواند و یعقوب ابن اللیث بیاری
صرداس در پارس شد و با محمد بن واصل مصاف کشید بر و شد از ناحیت بیضا و آن وقت
که از جنگ عبدالرحمن بن مفلح باز گشته بود یعقوب بن اللیث محمد بن واصل را بشکست و محمد بدریا
افتاد و او را از دریا بدست یعقوب لیث باز دادند او را چند سال بقلعه باز داشت
در وقتی که یعقوب لیث در حدود نشابور بود محمد واصل با گروهی باز داشتگان
دست بر آوردند و قلعه فرو گرفتند یعقوب لیث کس فرستاد تا ایشان را هلاک کردند
آل سامان از فرزندان بهرام بودند و بهرام از خرد بود از اردشیر جدوی مقام داشت از آنجا
سوی صحرا شد و لشکر ترکان بشکست و کار او بالا گرفت چنانک لشکر کسری را زو
بشکوهید و قصد کار دار او کرد و کسری را حاجت آمد بناه بروم بردن و آن قصه دراز
است و آل سامان از فرزندان وی آید پادشاهان ماوراءالنهر و بلخ و جیحون سالها پادشاهی
در خاندان ایشان بود تا روزگار اسمعیل بن احمد برسید و پادشاهی چنان شد که خراسان
و ماوراءالنهر و طبرستان و گرگان و قومس و ری و قزوین و ابهر و زنگان همه بگرفت

وهیچ روزگار در این همه ولایت یک تن بداشت و کار بجایی رسید کی تاختن بر ترکستان
می‌کرد و پادشاهان چین و ترکستان از نوبت او بکوهیدند تا ترکستان و حدود چین هم
چنان بود که در ولایت اسلام و بعد از وی نصر بن احمد بپادشاهی نشست و در
روزگار او هیچ کس تعرض بملک او نتوانست رسانید علی بن الحسین بن بشر از قبیله ازد بود
که بخارا مقام داشتند بشغلی بدریای پارس آمد و در روزگار معتز و مستعین کار
او قوی شد تا آنگاه کی یعقوب لیث با او کارزار کرد بقنطره مسکان نزدیک
شیراز و او را بشکست و بگرفت و مدتی باز داشت و آنگاه بکشت و پادشاهان زمها
که بدرگاه ایشان هزار سوار کمتر و بیشتر باشند زم حسان کی آن را زم جیلویه المهرجان
بن روزبه خوانند جیلویه با این زن مرد دفنه بوذ از خدایگان سفلی از کوره اصطخر و خدمت
سلمه کردی چون سلمه فرمان یافت جیلویه زم را بتغلب بگرفت از آن پس بوی باز
خوانند و کار او بآنجا رسید کی بر آل بودلف زد و برادر بودلف معقل بن عیسی بکشت
پس بودلف قصد کرد و بیامد و او را بکشت و سر او برداشت و آل بودلف تا آخر روزگار
خویش سر او را بفال داشتندی و تحفه برین کرده بوذند و در پیش لشکر ببردندی و کاسه
سر او در سیم گرفته بوذند تا آن وقت کی عمرو بن لیث احمد بن عبد العزیز را بکشت و آن
تحفه بدست وی افتاذ بفرموذ تا بشکستند و ریاست این زم هنوز در آل جیلویه است
زم دیوان مهتر ایشان از نادمرد کوهستان کرد بوذ و آن ریاست همچنان در فرزندان او ست
و این محمد بن ابرهیم آنست که برادر از مرد کوهستان لشکر کشید تا از پیش او بگریخت زم
کاریان در دست آل صفار است و رئیس ایشان محمد بن احمد بن الحسن بلد شد زم بازنجان رئیس ایشان

شهرها

شهرها کرد است زم بوی باز خوانند و با جیلویه پیوند کرده بوذ و از بعد او قاسم شهریار کرد دست
کی مقدم ایشان بوذ اکنون بموسی بن ابرهیم انتقال کرد و قوم ایشان بعضی باصفهان باشند
و از پارس انتقال کردند و در پارس ضیاع بسیار دارند و ریاست در خاندان ایشانست از
دبیران که نامبردار از پارس بوذه‌اند عبد الحمید بن یحیی از بنی امیه بوذ حال او مشهورست
و عبد الله بن المقفع پارسی بوذ و در بصره مقام داشت در روزگار منصور کشته شد در بصره
و سبب آن بوذ کی او را امان نامه فرموذ نبشتن از جهت عبد الله بن علی بن منصور در آن
امان نامه نبشته بوذ کی اگر عهد بشکند تا بو جعفر کند مسلمانان از بیعت او بری باشند
منصور را از آن خشم آمد عامل بصره را بفرموذ تا او را در پنهان هلاک کردند سیبویه النحوی
الکاتب از اهل اصطخر بوذ و مقام در بصره داشت و بشیراز فرمان یافت و تربه او در شیراز
است کتابها در نحو تصنیف کرده است اهل دیوانهای خلافت بیشتر از پارس بوذه‌اند و وزیران
چون برامکه تا روزگار ذو الریاستین و جماعتی از دیوانها در همه روزگار با رسایل بوذه
اند عمال دیوانهای پارس در عمل کافی‌تر باشند بحکم آن که در پارس دیوانهای مختلف است و خراجها
باصناف غلات و اجناس آن متفاوت و ابواب المال بسیار چنانک یک تن همه معاملات ضبط
نتواند کرد و هیچ کس را ندیدم که همه معاملات دانست مگر تنی چند علی بن النصر دبیر حسن بن رجا
بوذ و از عراق بوذ و بشیراز کشته شد و حسن رجا کی حجب و اعمال دیوان بوی تعلق داشت کرد
و بشیراز نهاذه اند بداد هلاف بن حماد المازنی برادر کی مامون نموده بوذ و مدت پنجاه
سال در دیوانها بوذ چون نابینا شد شش سال دیگر بزیست ماهان بن بهرام از اهل شیراز در دیوان
علی بن الحسین بن بشر بوذ و در دیوان محمد بن واصل همه دیوانها بوی حوالت کرد و همه دیوانها را بواجب داشت

کار دیوان رسایل و حسین بن عبدالله کی او را ابو سعید خوانند و نام او عبدالله بن المرزبان
است کی اصل او از پا بوذ و بشیراز وطن داشت و از جانب مادر نسبت با آل مروان باز برد
و در دیوانهای پارس بر آمد و بخارا وطن ساخت قومی هستند در پارس ایشان را اهل بیوت
خوانند عمل دیوانها میراث دارند ● آل حبیب مدرك و احمد و فضل پسران حبیب اند این قوم باشند
اصل ایشان از کام فیروز است و بشیراز بوده اند و کارهای بزرگ کرده اند مدرك بن حبیب
را مامون خلیفه ببغداذ خواند و او را نیکو می داشت و ببغداذ فرمان یافت در روزگار معتصم
گویند یحیی اکثم کی او را فدا کرد تا او را در نهان هلاک کردند ● آل بنی صفار از قبیله باهله یحیی و
عبد الرحمن و عبدالله از فرزندان محمد بن اسمعیل بروزگار مامون در پارس وطن ساختند و عمل دیوان
کردند ● آل مرزبان بن زادویه از اهل شیراز جنس مرزبان شد محمد بن واصل بعد از آن پیش
یعقوب لیث بوذ و بر دیوان استد ● آل جعفر بن سهل بن المرزبان دبیر حاذق و معروف بوذ آل مرزبان
بن زادان اند از خاندان ایشان قدیم تر و بزرگتر بود ● ابو سعید الحسن بن عبدالله بن نصر بن منصور
بن المرزبان احمد بن جدا داذ تا این روزگار هنوز عمل دیوان کنند ● آل مردانشاه بن علی
بن مردانشاه و فرزندان او حسین و حسن و احمد عمال دیوان اند و گروهی از پارسیان در دیانت
بجائی رسیدند یا از جهد بلند شدند و ایشان را ذکری هست خواستیم یاد کرد ایشان باز گوییم تا بر امثال
حمل نکنند ● حسین بن منصور الحلاج از اهل بیضا مردی حلاج بوذ و به پرهیزکاری گرائید
و دیانت ورزید تا کار بجائی رسید کی گفت هرکی بطاعت مشغول شد و بمفارقت لذت صبر کند
و زمام شهوت نگاه دارد بدرجه مقربان رسد آنگاه بتدریج صافی شود تا از بشریت دور
آید چون بشریت در و نماند جان شود از قوت روح باری تعالی چنانکه بمریم رسید و عیسی علیه السلام

حامل

حامل شد او را حامله کرد تا در میان خلایق مطاع شود آنگاه هرچه گوید چون کلام خدا
بوذ و هرچه کند چون فعل خدا بوذ و فرمان او فرمان خدای باشد این سخنان می گفت و خلق
را بخویشتن دعوت می کرد تا قومی بدو گرویدند و اصحاب سلطان روی بدو آوردند و امرا و پادشاهان
عراق و جزیره و جبال گروهی را بدست آورد و پارسیان را نتوانست کشتن از کار خود اندیشمند شد
و ببغداذ در سرای خلافت بوذ و کارها ظاهر شد و حجاب و خادمان سخن او می شنودند
و حال بذانجا رسید کی او را زنده بردار کردند ● حسن جنابی کی او را ابو سعید گویند ز فقاعی بود
مذهب قرمطیان بیرون آورد و از آنجا بحرین بیرون شد با ذکایی و عرب را دعوت می کرد
و قومی بسیار بدو گرد آمدند و کار بان رسید کی لشکرها بشکست و اهل عمان را حصار
داد و بلاد عرب می گرفت تا کشته شد ● سلمان بن حسن مردی بوذ یا در راه حج بیرون
آمد و حاجیان را می غارتید و می کشت تا کار بان رسید یا خزینه کعبه بغارتید و معلقان
را بکشت بن حجاج بفرمود تا عم او را بکشتند و بشیراز مدتی محبوس بوذ و ایشان مردمان با
بودند بر طریقت سلمان بن الحسن و برای بو شنند یا از قرامطه بری شدند ذکر بناهای
فارس بناحیت اصطخر بناهای عظیم هست از سنگ صورتها کرده و بر آنجا بنشته و نگاشته
گویند مسجد سلیمان علیه السلام بوذست و دیو ساخته اند و مانند آن در شام و بعلبک و مصرست
و بناحیت اصطخر بیبی باشد نیمه شیرین و نیمه شور مرداس بن عمرو این سخن با حسن بجا باز گفت انکار کرد
بفرستاد تا بیاوردند بوی نموذ در دیه عبد الرحمن جائی هست چند مرد بالای صد ساله قعر
آنجا خشك باشد و تنگ تا روزی آب از آن بر خیزد و روان شود و بخوردن و کشت بکار می دارند
چون کشت از آب بیرون آید آب نا پدید شود در ناحیت شابور کوهی هست در آن کوه صورتهای

ومرزبان وموبد ومعروف درباد بن بوده است کرده اند وانجا کسانی هستند کی صورتها وقصهای
آن بنشنه دارند واین قوم بناحیت ارغان بجشن هدی باشند خود شهریست بردو شهر
سوی شیراز بر که هست درمیانه آن دیگی چین بر وروزنها ذ اند وسوراخی در بن دیگ است
وآبی عظیم ازان سوراخ تنگ بیرون می آید بنزدیک بقوه تلهای خاکستر است عامه گویند آتش نمرود
بوده است وغلط می گویند که درست آنست کی نمرود وملوک کنعان بزمین بابل بوده اند بکوه
ارغان دیهی هست آنرا اصحاب الغرب خوانند جامی دارد کی آسیا واراب ازان بیرون می آید وکشت
ایشان را آب دهد ومردمان این دیه گویند که بسیار جهد کردیم تا برسن وسنگ قعر این را هم ممکن
نشد بکوه دستاق التستاق جامی هست میان دو کوه پیوسته از روزی بیرون می آید وچراب
چنانست که اگر مرغی بآن نزدیک برد درافتد وبسوزد بدشت وارین دیهی هست حروص خوانند
اینجا هیچ درخت نبوذ خاندانی هست آنجا کی ازیشان در جادوی چیزها شنیده ام باز نتوان گفت
باردشیر دره بدو شیراز چشمه هست مردمان ازان آب بخورند تا شکم براند وهر یک قدح آب
یک ازان آب بخورند یک مجلس شکم براند هر که دو قدح خورد دو مجلس بناحیت کام فیروز ناحیتی هست
وانجا دیهی هست آنرا مورجان خوانند ودرمیان آن غاری هست از سقف آن غار آبی بچکد ومهره
بندد اگر یک مرد درشود چندان باید که او را کفایت باشد واگر هزار مرد درشوند همه را باشد
بنزدیک ارغان سوی خوزستان پولی هست پول دیلمی خوانند که طبیب حجاج بوذ یک طاق دارد فراخ
نهد اخی طاق دویست گام وبالا چنانکه مردی بر اشتری نشیند وعلمی بدست گیرد بارتفاع
آن هنوز نرسد بناحیت کوار گلی هست سبز چون برگ چغندر ازان خورند بناحیت شیراز آبی
هست کی آنرا سوس کرخ خوانند بناحیت دارابجرد دیهی هست آنرا چنین خوانند آبی خوش خورند

وبکشت

وبکشت برند فاما چون جامه شویند سبز شود بدشت وارین دیهی هست آنرا نوح
خوانند آنجا چشمه آبست ازان چشمه روند علتها را سود دارد وازچه ودجین وخراسان
آنجا آیند وازان آب برند

ذکر آنچه از ولایات فارس برند از متاعها کی آنجا

ونا فضل تر از جنس خیزد بوذ وباطراف برند گلاب پارس از جور خیزد وبدریا بار وحجاز ویمن
وشام ومصر ومغرب وخراسان برند وآب طلع آنجا چکانند وهیچ جای دیگر ندانند وزعفران
وآب بید بهتر ازان که بدیگر جایها باشد وروغنها کی سازند بهتر ازان بوذ کی بدیگر
شهرها مگر روغن خیری وروغن بنفشه کی گویند بهتر ازان بوذ وازسیبر بختانیا وکازرون
وتوج جامهای کتان خیزد وسلطان را درهر شهری طرازی هست وجامها
را بآفاق برند ودو دیبا طراز دیباست سلطان را وطراز کار بوزن کنند وجامهای
زربفت دوسیا بافند وازخز وشعر جامها وبردهای مرتفع بافند وازجهرم
انگلندنیهای نیکو خیزد وازیزد وابرقوه جامهای پنبه وحریر خیزد وازعبدجان
یک قصبه دشت وارزن بساطها وبردهای نیکو خیزد وسلطان را آنجا کار
خانه است وعلم سوزن کرد بیا بر سوزن کرد توزی قیمت زیادت دارد زیرا
یک بقرقوب از ابریشم بافند ودوبیا از ریسمان وبرشم وبشم واز سیراف متاع دریا خیزد
چون عود وعنبر وکافور وجواهر وخیزران وعاج وآبنوس وبلبل وصندل
ودیگر گونه طیب وداروها ازانجا بآفاق برند ودرین شهرها بازرگانان توانا باشند وخداوند
کتاب گوید که من بازرگانان دیدم درین شهرها یک راشصت بار هزار درم بوذ
سرمایه وازارغان دوشاب خیزد ازدیهی کی آنرا مسک گویند که درهیچ جائی مثل آن

نباشد مگر سیلان و بخار دود چنین از خود باشد یا آن را حیلان گویند بسیار آن
و عراق از آن برند و بلاد آبکرد در خندق شهر مانی چیز دستخوش و اسبجان
و در روستای داراب‌گرد مومیائی خیزد سالی یکبار آن را باز کنند و معتمدان
سلطان حاضر شوند مقداری که حاصل شده باشد مهر برنهند و بردارند و بناحیت داراب
گرد کوههای نمک باشد سپید و سیاه و زرد و سبز از آنجا خوانچه سازند و در آفاق برند
و در زمین پارس معدنهای سیم و آهن و اسرب و گوگرد و نفت همه باشد و معدن سیم اندک
باشد در سردسیری که آنجا مایین گویند و آهن از کوههای اصطخر آرند از دهی که آن را
داراب گرد خوانند بر در شیراز و معروف است از گورهای اصطخر کرباسهای باریک خیزد

ذکر نقود اهل فارس

بیع و شرا در ولایت پارس بدرم باشد و دینار نام دارد
ولکن از روزگار سلجوقیان تا این غایت در پارس سکه درم جز بنام امیر المومنین نباشد
و درم پارس وزن درم دو مثقال بوذ و سنگ پارس دو گونه باشد کوچک و بزرگ سنگ بزرگ
یک من هزار و چهل درم باشد چنانکه سنگ اردبیل و سنگ کوچک سنگ بغداد بوذ و سنگ
بیضا یک من هشتصد درم سنگ بود و از آن اصطخر چهارصد درم سنگ و کره دویست و هشتاد
درم و بنادو سیصد درم و باردشیر خره دویست و چهل درم و جریب شیراز ده قفیز
بوذ و قفیز شانزده رطل زیادت و نقصان کند و جریبی صد و سی رطل باشد و آن را
نصف و ثلث و ربع باشد و جریب اصطخر نیم جریب شیراز بوذ و کیل بیضا زیادت تر از کیل
اصطخر بوذ بمقدار عشر و نصف العشر و کیل کام فیروز بمقدار عشری بر کیل بیضا تفاوت
دارد و کیل رغان مقدار ربعی بر کیل شیراز تفاوت دارد و کیل کازرون و بنادور

دهش

دهش زیادت بوذ

ذکر ابواب المال

ابواب المال که در دواوین مثبت
بوذ از خراج و عشر کشتها و خمس معادن و مراعی و جزیه و غله دار الضرب
و مراصد و ضیاع و مستغلات و آبهای خراسان و مک و ضریبه و بیعتها و خراج زمینها که
سه گونه باشد یکی مساحت و مقاسمت و قوانین این همه مقاطعهای معروف است زیادت
و نقصان نگردد اگر کشته بوذ و اگر نه آنجا مساحت و مقاسمت باشد چون کاشته باشد
خراج نخواهند و اگر کاشته نباشد چیزی نخواهند و بیشتر ولایت فارس مساحت است تا الجا
یی زمینها باشد و خراج شیراز گران تر بوذ چنانکه یک جریب زمین از جریبی بزرگ
چون گندم و جو باشد ای صد و نود درم خراج بوذ و نیم آب را صد و نود و دو درم جریبی را
دویست و سی و هشت درم جریب باغها را ابراز و چهارصد و بیست و پنج درم و جریب بزرگ
سه و دو چهار یک باشد بجریب کوچک و جریب کوچک شصت گز باشد بذراع الملک و ذراع الملک
نه قبضه باشد و خراج کوان دو چهار یک این خراج شیراز باشد چنانکه جعفر
بن ابی زهیر الشامی با مامون الرشید از آن سخن گفت بفرمود تا بثلث الربع باز آوردند
و خراج اصطخر از خراج شیراز کمتر باشد اندکی مایه خراج سه بن جمله است خراج
بحوش بر سه یک خراج سه و بحوش درم بود مقاسمه بر دو گونه است بعضی آنست که خط
امیر المومنین و خط امیر المومنین عمر رضی الله عنهما و دیگر خلفا دارند بقسمت عشر و
ثلث و ربع بدان روند و دیگر ضیاع خر باشد که مردمان بدان کنار و ورزی کنند ضیاع سلطانی
در مساحت نیاید بمقاطعه و مقاسمه بوذ و صدقات و اعشار و اخماس و دیگر ابواب المال که یاد
کرده آمد همچنان است که بدیگر جایها و در همه پارس دار الضرب جز بشیراز نیست مستغلات

زمین سلطانی باشد چون زمین ضیاع از دکان و آسیاب و کارگاه‌ها و در دو باغ
و درخت را در بارش خراج نبود علی بن عیسی خراج برنهاد در سنه اثنتین و ثلثمایه و در پارس
ضیاع بسیار است که ارباب آن در روزگار دیوانی سلطان تلجیه کرده اند و بعضی از خراج بینداخته
و هم بنام اصحاب سلطان باشد و خرید و فروخت بنام ایشان کنند تمام شد ذکر پارس و توابع آن

ذکر بلاد کرمان

شرقی کرمان زمین مکران است و بیابانی درمیان مکران و بحر بر حد
بلوچ و غربی کرمان زمین پارس و حدود آن چنانک افتاده است
و شمالی بیابان خراسان و سیستان و جنوبی دریای پارس است
و سیرکان و دجله و تندی از پارس بگونه است و در بلاد کرمان
گرم سیر و سرد سیر هست و در هم آمیخته بود و از میوه‌ها همه گونه باشد
و غالب گرمسیر باشد و بعضی از کناره دریا
بر حد کرمان اند و آنجا فرضه ایشان باشد
و بغایت گرمسیر بم جیرفت و هرموز و جرون و غیره و هوای ناخوش
عفن اکنون آغاز کنیم ذکر مردم و شهرهای آنجا
و صورت آن را چنانکه باید و دیده ایم بنگاریم

صورت دیار کرمان

شهرهای کرمان سیرجان. جیرفت. بم. هرمز. درین این شهرها قومی
بنداوند کی از پارس است و پارسیان خوانند و قومی بکرمان کشاورزان مرزبان
سورقان الاس کی معون ومیان جیرفت و سیرکان ناحیت وجیرفت ومیان
سیرکان وپارس این کردکان ممند ومیان سیرکان وبیابان. بردسیر خبره
ذرند مروین ماهان حبیص ویران دشت که بیابانست سوی توم. برماسیر بهرج
سیبخ این شهر درمیان بیابانست وانرا ذکر کرده است اگرچه در عمل کرمان باشد
خواش اگرچه کرمانست گویند که از عمل سیستانست. کوه بارز روبان مدینه
معیر حومه کی بکوهستان ابوغانم باز خوانند ومیان هرمز وجیرفت کومین زیرکان
منوجان شهر و بکنار دریاست جبال قفص جبال بارز جبال معدن سیم و در کرمان
هیچ دریا و رود بزرگ نیست جز دریای پارس چون خلیج که از دریای پارس کی
هرمز رود آنرا حرکند آب شورست وکشتی بران کار کند و در شهرهای کرمان
کرمان معدنها بسیارست وکرمان چنان پیوسته نیست کی ولایت فارس **ذکر**
کوههای کرمان کوههای قفص را چه جنوبی دریاست و شمالی جیرفت و روذبار و
وکوهستان بوغانم و شرقی خواش وبیابانی کی سوی قفص و مکران است و غربی
آن بلوج وجیرفت و دیرجان و در نواحی هرمز گویند کشت گرمسیرست و نخل بسیار دارد
وکشاورزی وچهارپا وجایهای استوارست و بهر کوهی رییسی باشد و از سلطان جامگی
دارند وبا این همه راه زنند در کرمان تا حدود سیستان و تا حد پارس و همه بیابان دزد
باشند و گویند که اصل ایشان از عربست و در آن ولایتها مالهای بسیار دارد آماده بیت

وبلوج

وبلوج در بیابان کوه قفص باشند وقفص بپارسی کوچ باشد وایشانرا کوچ وبلوچ
خوانند وبلوچ مردمان صحرانشین باشند راه نزنند وکس را رنجه ندارند الا این کوههای
سردسیرست وپرنعمت واستوار و آنجا برف افتد و بروزگار بزرگان بوده اند ودزدی
کردندی بذتر از کوچ و بروزگار بنی العباس مسلمان شدند ودست از بدیها بداشتند
وچنان بود کی یعقوب لیث وعمرو لیث سر ایشان را نیست کردند وایشان آرام گرفتند
واندرین کوهها معدن آهن باشد معادن نقره کوههاست از حدود جیرفت روذ
تا شعب دربان از آنجا بکوه نقره دو مرحله باشد ودر باشد پرنعمت و دیهها و زمستانها
بسیار دارد ● وگرمسیر کرمان بیشتر از سردسیر باشد وچنانک سردسیر چهار یکی از ولایت
بیش نبود از حدود سیرکان تا حد پارس تا بیابان کی سوی بم دارد و گرمسیر
از حدود هرمز بود تا مکران و تا حد پارس و حد سیرکان و درمیان هرمز و سورقان
وجیرفت وکوههای کوچ و دشت ویران و دشت همه درآید و هم چنین بم تا بیابان
و تا حد کرمان و تا خبیص و مردمان کرمان بیشتر نحیف و گندم گون باشند
و چون از جیرفت و بم گذشته باشد سوی شرق سردسیر باید و سوی مغرب
جیرفت سردسیرست برق باذ میان کوه نقره بادرمان تا جیرفت و همچنین درش
کوه بادرمان تا نزدیک جیرفت و جایگاهی که آنرا مسجان و دربان گویند و د
بزرگی رود آب تیز بدشواری توان گذشت مقدار بیست آسیا آب باشد و هر جوی
مجمع با زدکانان بروستا باشند واین نواحی نخل بسیار دارد و بیشتر ارزن
کارند ● واما جیرفت تنه اوست قدر دو میل باشد نزدیک دریا بحد خراسان

و سیستان و هر چه در گرمسیر و سردسیر بود آنجا یابند چنانکه در یک تخت برف
و گوز و رطب و ترنج بهم باشد و کنا و وزی ایشان آنجا بود شهر هم نخل بسیار و روستائی فراوان
دارد و روز آدینه در سه مسجد آدینه نماز کنند و در بازار مسجد خوارج و در تبرازان مسجد اهل
سنت و در قلعهٔ شهر مسجدی دیگر بود و بیت المال صدقات در مسجد آدینه دارند سیرکان
آبهای کهریز دارد و روستا آب از انجاه بردارند و از همه شهرها کرمان بزرگترست و مردمان
صاحب حدیث باشند و مردم جیرفت صاحب رای باشند و مردم رودبار و دهستان بوغانم
و بلوج همه شیعت باشند و از جدمون و لاشکرد تا ناحیت هرموز نیکو کار و زیرک و بلید
و نیک از انجا خیزد نان ایشان ارزن خورند و نخیل خرماهای حلال زکه ما ربور ذکها نی
کدارند کی ایشان را خرما بود در راه گذریان و آنچه از باد افتاده بوذ یک خرما خداوند
درخت برنگیرد و سال بوذ که در بهرها ذریز دار از خرما و آنچ بردارند ده یک باذشاه
دهند چنانک در شهر بصره و اما ناحیت دو بیت جایگاهی خنک باشد و مردم
اینجایگاه بیشتر دزدی کنند شهر و دهی باشد بر کنار دریا ماهی گیران باشند منزلگاهی
است بر راه پارس زبان اهل کرمان زبان پارسیست و کوچ را زبانی دیگر
هست و همچنین بلوج را از ناحیت زرند کرباس طبسی خیزد سوی پارس و عراق برند و
آماجواس تورے صحرانشین باشند و اشتر دارند و درخت خرما دارند و خانهای ایشان
از نی باشد و از انجا بادنجان خیزد و بسیستان برند و داد و ستد بدرم باشد
ذکر مسافات کرمان از سیرکان تا کامون دو مرحله دارند و از کامون
تا جنابا ذ دو فرسنگ و از جنابا ذ تا دستاق دو مرحله و از سیرکان تا رودان

جهار

جهار فرسنگ و از مهدبکر دکان دو فرسنگ و از گودکان تا اناس یک مرحله و از انجا
تا رودان یک مرحله و از سیرکان تا دبا طمشد قان دو مرحله کوان و براه بم از سیرکان
بسماب رود یک مرحله و از انجا تا بهار یک مرحله و ماحان یک مرحله و تا عسرا یک مرحله
و تا کرعون یک فرسنگ و تا دارابین یک مرحله و تا شادستان براه بم بوند و از انجا بدست
راست باز گردند تا دیه گوز یک مرحله و از انجا بجیرفت یک مرحله و اگر خواهند از راه سیرکان
براه ناخشت روند دو مرحله و از ناخشت تا حر یک مرحله و از جیرفت تا کوه نقره یک مرحله
و از کوه نقره تا ادرنای یک مرحله و از انجا تا جیرفت یک مرحله و از سیرکان تا زرند
و از سیرکان تا بردسیر دو مرحله و از بردسیر یعنی واشیر تا خمرود یک مرحله کوان و از خمرود
تا زرند یک مرحله و از زرند تا بیابان یک مرحله کدان مسافات از
سیرکان تا جنیس نخست برماشیر آید یک مرحله و از برماشیر بهرج یک مرحله بر کنار بیابان
است و از بم تا جیرفت یک مرحله و از جیرفت سوی پارس از جیرفت تا معون
دو مرحله تا لاشکرد یک مرحله از لاشکرد تا سوروان یک مرحله از سوروان تا موروان
از موروان تا جیروان یک فرسنگ از جیروان تا کیبان یک مرحله و تا رودن یک مرحله
و تا نادم یک مرحله و مسافت راه از جیرفت تا هرموز اینست نخست
از جیرفت تا لاشکرد روذ و از انجا بدست چپ باز گردد تا کوین
یک مرحله و از کوین تا بهرنکان یک مرحله و از انجا تا موحان یک مرحله
و از موحان تا هرموز دو مرحله و از هرموز تا شهر کنار دریا یک مرحله
اینست همه مسافات دیار کرمان که یاد کرده شد و اکنون

دریای پارس

بعد از این شرح دیار سند و بعضی از هند بگوییم والله اعلم بالصواب

ذکر دیار سند و بعضی از هند

و بعد از این سند یاد کنیم و بهری از ولایت هند و مکران و طوران
و ندهه و آنچ در آن حد است از دیار اسلام و جانب شرقی
این حد و دریا یاد کردیم دریای پارس بود و لواحق آن از بوقه و شهرها
و جانب غربی کرمان و بیابان سیستان و اعمال سیستان
و آنچه پیوسته است بدان حد و جانب شمالی ولایت هند
و آنچه پیوسته است از شهرهای ایمان آورده اند و جانب جنوبی
بیابان مکران و نواحی بلوچ باشد و جائی از بیابان بدریای پارس دارد و دریا
سوی برین حد و دیه گذرد بحکم آنکه بصمون بشرقی حدود مکران گذرد
و سوی بیابانهای پارس و کرمان باز گردد اکنون بنگاریم
صورت ولایت سند و بعضی از هند و آنچه وا نیست
از غرایب و عجایب و اکر این اقلیم کو میرهست و غالب این
اقلیم کبران دارند و بیشتر شهرهای این اقلیم
کافران و بت پرستان دارند و ذکر ایشان را فایده نیست والله

صورت دیار سند و بعضی از هند

ذکر شهرهای که درین اقلیم افتاده است ابس کو قنسون کمک را مکمل سد
قصرند ملهقره مسکی قنسل ارمابل انا طوران شهرهای آن محالی کرکانان
سور. قصدان ناحیت ندهه شهرها بیل است ذکر شهرهای سند منصوره
وآنرا سندیه خوانند دیبل قیرون فالوی اری بلوی مسواهی بهرج ماسه سدوسان
رو ذکر شهرهای نامهلکینا نه سربان سلان میمون ملتان جدور بیمند
اینست نام شهرهای سند وبعضی از هند وکانه ناممون ناشهرهاست. مندوداد
وبیشتر کافرستانست لکن مسلمانان هستند درین ولایت ودر شهر مسجد آدینه هست
مسلمانان را و هر آدینه خطبه کنند و پادشا . مندوکی در شهر مقام دارد مملکتی فراخ
دارد منصوره شهریست مقدار یک میل دریک میل و خلیجی از رود مهران بروی بگذرد
مانند جزیره باشد و مردمان منصوره مسلمان اند مردی قرشی از فرزندان
هبار بن الاسود آنرا بگرفت بتغلب و تا این گاه در دست فرزندان اوست و جایگاهی
گرمسیرست ونخیل خرما دارد لکن انگور نبود و سیب و امرود و نیشکر دارد و میوه باشد
ایشان را مانند شفتالو و جایگاهی فراخ نعمت است و نقد ایشان قاهری باشد
هر یک درم ازان بوزن پنجاه درم باشد و سیمی دیگر دارند که آنرا طاطری خوانند
هر یک بوزن پنجاه درم باشد و بدین معاملت کنند و زی اهل عراق دارند و پادشاهان ایشان
بر شکل پادشاهان هندوان باشند و گوشوار دارند ● و مولتان شهریست چند یک نیمه
منصوره آنرا فرج بیت الذهب خوانند درین شهر بتی هست و هندوان از ولایتهای دور
بحج آنجا آیند و هر سالی طلهای بیارند و بدین خانه و کسانی که آنجا معتکف باشند خرج کنند

وجایگاه

وجایگاه . این بت کوشکی است در میان بازار مولتان و در میانه کوشک گنبدی عظیم
ساخته اند که این بت در آن کوشک باشد و گرد بر گرد آن قبه خانهاست خدمتگاران
و بیابانان این صنم درانجاها باشند ● و مولتان نه از شمار سند و هند باشد و درین
شهر بت پرستان بسیار این گروه باشند یا درین بتخانه اند و این بت چنانست که صورت
مردی ساخته اند بای گرد زده چهار بالش از گچ و خشت بجد و او را جامه سرخ پوشانیده اند
مانند سختیان و از تن او هیچ چیز پیدا نباشد مگر دو چشم او و قومی گویند که تن او از چوبست
و نگذارند که از تن او هیچ پیدا شود مگر دو چشم او و چشمهای او از گوهر ساخته اند و تاجی
از زر بر سر او نهاده اند و بر آن کرسی مربع نشسته است و دستها بر زانو نهاده
و انگشتان بدو دست چنان گرفته است که در شمار چهار گیرند و هر مال که از هندوستان
بدین صنم آرند امیر مولتان بردارد و بهری از آن بر خادمان بتخانه صرف کند و چون
هندوان آنجا آیند بکارزار و خواهند که بت را از ایشان بستانند مردم مولتان این بت
را بیرون آرند و چنان نمایند که آنرا خواهند شکستن و سوختن چون هندوان چنان بینند جنگ نکنند
و باز گردند و اگر چنان نکردندی هندوان مولتان را خراب کردندی و مولتان حصاری دارد
لکن منصوره آبادان ترست و مولتان را فرج بیت الذهب بازخوانند یا مسلمانان
در تنگی بودند چون مولتان بستدند زر بسیار یافتند و بدان مسجد بساختند و قوت گرفتند
و بتداینم قدینک بیرون مولتان کوشکهاست امیر مولتان آنجا مقام دارد و روز
آدینه در شهر آید و امیر مولتان قرشیست از فرزندان سام بن لوی که مولتان بتغلبه
گرفت و امیر مولتان خداوند منصوره را طاعت ندارد و لکن خطبه بنام خلیفه کند

واما بسمند شهری کوچک باشد و بسمند و مولتان و جندراور بر جانب شرقی رود
مولتان نهاده اند از رود بمسافت یک فرسنگ باشد و آب این شهرها آب
چاه بود و بسمند شهری پر نعمت بود بر حدی که از مولتان نباشد و رود بر درود داد و ر
کناره رود مهران نهاده است دبیل بر شرقی رود مهرانست بر کناره دریا فرضه
آن ولایت است کشتی آب کنند و جایگاهی تنگ است لکن از بهر بازرگانی اینجا مقام
سازند ویرون شهری است میان دبیل و میان منصوره بر نیمه راه بیشتر بری و جانب
غربی رود مهرانست و بهرج و مسواهی و سدوسان و منتر بر غربی رود مهران نهاده اند
ابری و حالوی بر دو بر شرقی مهران اند چنانک از منصوره بمولتان آیند دور از کنار رود
بلوی بر شط رود مهرانست نزدیک خلیجی که از وی شود از رود بر پشت منصوره و قامهل شهری است
دراق لجب هندستان تا صیمون و از قامهل تا مکران تا بدهه تا حدود مولتان جمله
از هندوستانست واما بایه شهری است کوچک که عبدالعزیز هباری جد این طایفه که
منصوره بتغلب دارند بنا کرده است و مبدا زهندستانست که قزدار و این جمله که ذکر رفت
از هندستانست و ندهه زمینی هامونست درمیان طوران و مکران و مولتان و شهرهای
منصوره و این نواحی بر غربی رود مهرانست و از اینجا اشتران بختی و بسیار آماق از آنجا برند
و قصبه ناحیه ندهه جایگاه بازرگانیست آنرا قندابیل خوانند و مردمان این ولایت بر شکل
مردمان بادیه باشند خانها از نی دارند بر کنارهای رود مهران تا حد مولتان و تا کناره
دریا و ایشان را میان مهران و میان قامهل چراگاهها باشد و قومی بسیار اند
و قامهل و سندوسان و صیمون و کسانده چهار شهر مسجد آدینه دارند و ملائی آشکارا
کرده اند

کرده اند اینجا گوز هندی و موز بسیار باشد و بیشتر چوب برنج بود و انگبین بسیار خیزد
والموق و کلوان دو ناحیت است میان ارماسل و کیز و هر دو ناحیتی با آبست لکن
چهارپا بسیار دارند طوران شهری کوچک است روستا و شهرهای کوچک درین ناحیت
بسیار است احمد بن عمر دارد و خطبه بنام خلیفه کند و نشستگاه او شهر کیزکانانست شهری
پر نعمت و شهری فراخ مساحت و میوهای سردسیری باشد و میان ناسه و قامهل بیابانهاست
و همچنین میان قامهل و کینایه تا صیمون ناحیتی آبادانست و هندوان دارند و مسلمان و هندو
آمیخته باشند و درین ولایت همه سالها ازار در میان دارند و جامه دیگر ندارند بسبب گرمای
گرم و بمولتان همچنین دارند و زبان مردم مکران بادی بود و مکرانی و بازرگانان در مکران
دراعه و دستار بر دوشند و مکران ولایتی بسیار است لکن بیابان و قحط و تنگی بود این ناحیت
چنین بن عیسی بن معدان گرفته است او را مهراغا نند و بشهر کیز مقام دارد و این
شهر کیز چند نیمه مولتان باشد و فرضه مکرانست و درخت خرما دارد و در این نواحی جایی است
که آنرا بیر مکران خوانند و بزرگتر شهری در مکران اینست از شهرهائی که نام برند مرتون
و بند و بسد و مصر قند و درک و فهلفهره این همه شهرهای کوچک است ناحیتی هست
که آنرا خوج گویند و قصبه آنرا راسک خوانند و روستائی آنجا هست که آنرا جهان خوانند
بانید از آنجا خیزد [illegible] و اندک مایه از ناحیت ماسکان خیزد و این جایگاه را
طغر بن رجا دارد و خطبه بنام خلیفه کند و مجلس را طاعت ندارد و ناحیت [illegible]
منداربه مرحله باشد اندک مایه خرما دارد و بقصد آن فانید خیزد با اتفاق
[illegible] نواحی آن پیوسته باشد روستای کرمان بجایگاه انرا سلی خوانند

از سانیل و سلی دو باره شهر سند بزرگ به مقدار دو منزل و از ساسل تا دریا نیم
فرسنگ باشد قندابیل شهری بزرگ است در بیابان و قندابیل و کیرکانان
شهری دیگر بزرگ است معمور در بیابان نابل و تا چینی از ندهه مسلمان و کافر
آمیخته باشند بیشتر کشت ایشان حنا باشد لکن باغ و چهارپا دارند و نابل نام آن مرد است
که آنجا یگاه بتغلب بگرفت بوی بازخوانند

ذکر مسافات دیار سند

از بین تا کیز پنج مرحله دارند و از کیز تا فنزبون دو مرحله و اگر از فنزبون براه مکران روند
همچنین بود و از فنزبون تا درک سه مرحله و از آنجا تا فهلفره تا اصقفه دو مرحله و از اصقفه
تا بند یک مرحله و از بند تا بهه یک مرحله و از بند تا قصر یک مرحله و از کیز تا ارمابیل شش مرحله
و از منصوره تا طوران پانزده مرحله و از قصدار تا مولتان بیست مرحله و قصدار قصبه طوران
است و از منصوره تا شرچه نزهه پنج مرحله و از کیز که مسکن عیسی بن معدان است
تا ندهه ده مرحله و از ندهه تا بنین پانزده مرحله و از بنین تا قصدار دوازده مرحله و از
ندهه مولتان تا شرچه تا بادیه الرحمن پانزده مرحله و چون از منصوره سوی ندهه
بیرون سان باید شدن بر کناره مهران و از قندابیل تا مسجد ذو تاجیت بین چهار مرحله
بود و از قصدار تا قندابیل پنج فرسنگ و از قندابیل تا منصوره قدر هشت مرحله و از قندابیل
تا مولتان ده مرحله بیابان و از منصوره تا فامهل بیست مرحله و از فامهل تا کنبایه
چهار مرحله سوربا و به نیم فرسنگی دریاست و از سندان تا سوربا پنج مرحله بود
و از صیجون تا سدوسب پانزده مرحله و از مولتان تا سمید دو مرحله و از سمید تا رود
سه مرحله و از رود تا ابری چهار مرحله و از ابری تا قلدی چهار مرحله

و از

و از قلدی تا منصوره یک مرحله و از دیبل تا منصوره شش مرحله و از آنجا تا منجابری دو
مرحله و از قالوی تا ملتان چهار فرسنگ و باسد از منصوره یک مرحله باشد سوی فامهل

ذکر رودهای این اقلیم

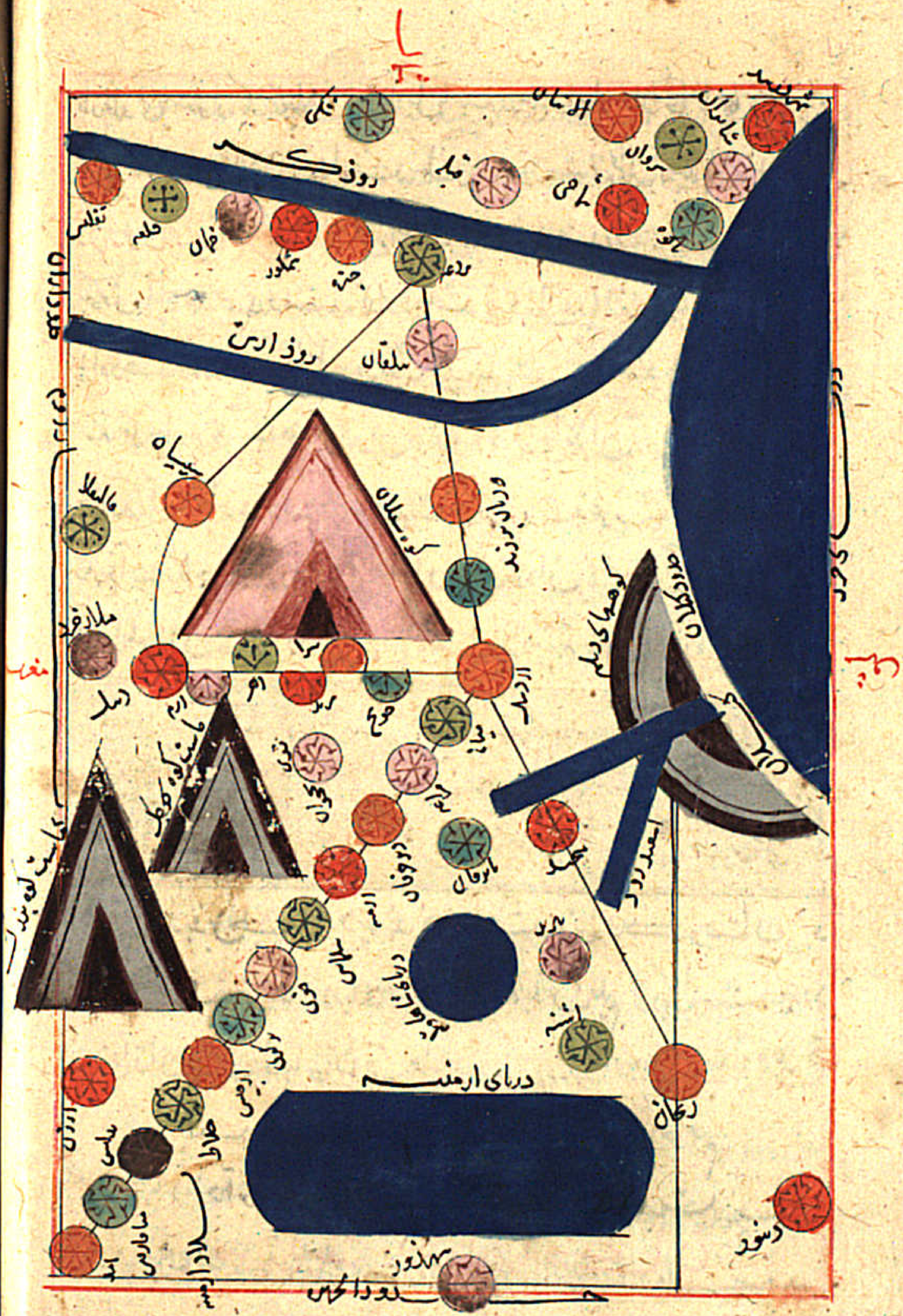
مهران گویند چشمه این رود از جیحون است بمولتان
بیرون آید بحد سمید و بمنصوره گذرد و بشرقی دیبل بدریا افتد آبی خوش است گویند
که او را جزر و مد است چنانک رود نیل و او نهنگ دارد سند رود از مولتان بر
سه مرحله بود آبی خوش و بمهران پیوندد و در نواحی مکران آب کم باشد و بنزدیک
منصوره آبها دارند چون بطایح قوم سند بعرب مانند و عرب آنجا نی بسته دارند
و مرغ آبی و ماهی خورند و دیگر مکرانیان چون کردان باشند اینست آخر حدود اسلام
درین اقلیم اکنون بحد روم باز گردم و نخست از ارمنیه و اران و آذربایگان گوییم پس

ذکر ارمنیه و اران

اما آنچه بدین حدود پیوندد از مشرق و کوهستان و
جانب شرقی از دریای خزر دارد و آنچه بدین اقلیم نزدیک است از حدود
ارمن و آران و الان و کوههای قبق و آنچه بدین پیوندد از جنوب حدود عراق
و حیری از حدود جزیره و چون این بلاد در جمله هم یاد خواهم
کرد آنرا اقلیمی ساختیم چنانک نگاشته آید در صورت

صورت ارمنیه و اران و آذربایگان

بزرگتر شهری در آذربایگان اردبیل است و مقدار دو بر فرسنگی در از او بهنا دارد
و سرای امارت انجا باشد و دیوار دارد و چهار دروازه و جایی با نعمت است و روستا دارد
و بر دو فرسنگی آن کوهی هست که آنرا سبلان خوانند تابستان و زمستان برف از آن خالی
نباشد ● مراغه جدا از دبیل بوذ در قدیم جای امارت بوذه است و روستا و باغ
و بوستان و کشاورزی بسیار دارد ● و دیوار داشت ابن ابی الساج ویران کرد
ارمیه شهری بزرگ است پرنعمت با نرخ ارزان و بر کنارهٔ دریا و نزهتگاه بسیار دارد
میانه و خونه و بروانان و خوی و سلماس و نشوی و مرند و تبریز و برزند
و ورثان و موقان و خاوران و اشنه و بسوی شهرها کوچک باشد ● برذعه
شهری آبادان و با میوهٔ بسیار و کشاورزی و در عراق و خراسان نکشند از ری و
اصفهان شهری بزرگتر و نیکوتر و با مرافق تر از برذعه نیست و در یک فرسنگی برذعه
میان کر ند و اصوات و تعطان جایی هست آنرا اندراب گویند یک روزه راه
همه باغ و بستان و میوه دار است ● و فندق انجا به از فندق سمرقند باشد
و شاهبلوط ایشان به از شاهبلوط شام است ● و در برذعه انجیر بهتر از انجا بهای دیگر بود
و ابریشم بسیار کنند و توت انجا مباح باشد ● ابریشم از انجا بجوزستان و پارس برند و دود
کرد انجاست ● و از این رود کر دو گونه ماهی خیزد در اقوی عشر از دیگر اجناس
ماهی بهتر بوذ و بر در دروازه کردان بازاری هست که آنرا کرکی خوانند ● روز یکشنبه آنجا
روز بازار بوذ مقدار یک فرسنگ در یک فرسنگ از عراق و خراسان مردم انجا جمله شوند و بزرگتر از
بازار کوره سوره است و بیشتر مردمان جزوزهفته شنبه گویند شنبه و کرکی و دوشنبه



وسد شهید و بیت المال در مسجد آدینه است و بازارها در ربض شهر باشد و اما
دربند شهری است که بر دریا بنا کرده اند بر دو کنارهٔ خلیج دریا دو سد کشیده تا جای
در آمدن کشتی تنگ شود و بر بن دهانه زنجیری کشیده اند تا کشتی بفرمان ایشان
درآید و بیرون شود و این دو سد از سنگ و ارزیز بنا کرده اند و این دربند بر کنارهٔ دریای
طبرستان است و بزرگتر از اردبیل باشد و کشت و زراعت آنجا بسیار باشد و میوهٔ ایشان
اندک باشد الا از نواحی آورند و برین شهر باروی باشد از سنگ کشیده بر کوه بر طول تنگ و
باروی دیگر از گل دارد تا از آن کوه کسی از کافران را درین شهر راه نباشد و بارهٔ این
دیوار با دو میل بسنگ کرده اند در دریا آمده است مقدار شش برج تا کشتی نزدیک باروی
شهر نیاید و این بنای محکم است از بناهای نوشروان عادل و این شهر دربند شهری است بزرگ
معروف و این شهر را دشمنان نشناسند بسیار گرداگرد و زبانهای مختلف دارند و در پهلوی
این شهر کوهی بزرگ هست که انرادس خوانند و بران کوه هیمه بسیار جمع کنند هر سال
و آتش بسیار بر افروزند وقتی که تشویشی باشد ایشان را از دشمنان از طرف آذربیجان و ارمینیه
و اران و بسیار باشد که آب این دریا بباروی این شهر برسد و گویند که این شهر که دربند
پیوسته است هفتاذ و اند گروه بران کوه باشند و هر یکی بزبانی دیگر گویند چنان که همسایه
زبان همسایه ندانند و پیوسته پادشاهان عجم محافظت این شهر را مهم داشته اند و این شهر را
پیش ایشان خطری بوده است و از دشمنان بسیار رعایت کرده اند و قومی را جهت محافظت
این شهر آنجا نشانده اند که ایشان را طبرسران خوانند و قومی دیگر در جنب این شهر مقام
دارند که ایشان را سلانبار خوانند و قومی دیگر هستند که ایشان را لکزان خوانند و ایشان

از کثرت

از کثرت در عدد در نیایند و دو گروه دیگر باشند که ایشان را لیزان و شروان خوانند
و بیشتر لشکر این طوایف پیاده باشند و سوار اندک باشد و این شهر فرضهٔ دریای
از خزر و روس و سریر و گرگان و طبرستان و گرج و قیتاق و بهمه اران
و آذربایجان جامهٔ کتان از دربند برند و برده آنجا افتد و زعفران الجلخیز
و بر کنار این دریا شهریست که آنرا شابران گویند کوچک جای پرنعمت و روستای
بسیار دارد و بالای این روستا روستای جیمدان باشد تا حد شروان و باکوه و در تیق
و لکز و درین روستا قلعه باشد بزرگ عظیم چنانکه چهارپایان این ولایت همه
آنجا کنند تا چون دشمن حمله کند هیچ نگاه داشتن حاجت نیفتد و اما
تفلیس از دربند که تر بوذ و دو دیوار دارد از گل جای پرنعمت و با میوهٔ بسیار
و کشاورزی بسیار دارد و انواع نعمت و عسل از آنجا بر روی آب کر بدانجا آرند
و گرمابها دارند چنانکه در طبریه بی آتش گرم بوذ و در همه اران
شهری بزرگتر از بردع و دربند و تفلیس نیست و اما بیلقان و وربان
و برزنج و شماخی و شابران و شروان و الابخاز و قبله و گنجه و شمکور وشتر
شهرهائی کوچک اند ولیکن پرنعمت و دبیل شهریست بزرگتر از اردبیل
قصبهٔ ارمینیه باشد سرای امارت آنجاگاه بوذ و همچنانک بردع دار الملک اران است
اردبیل از آن آذربایجان و دبیل از آن ارمینیه و دبیل باروی دارد بس
فراخ و عجایب و ترسایان آنجا بسیار باشند و مسجد آدینه و کلیسا بهم نزدیک
باشد و چنین گویند که در شهر جهودان یا ارمینیان منارهٔ زرین اندر افکند

نیها

وبساطهای نیکو خیزد اردبیل وتنک قرسنی نیکو کنند وشنیدم که
قرمز کرمی باشد وبزیون بسیار خیزد ازینجا وبیشتر ازین در دست سمباط بن
اشوط بوده است وهمیشه از پادشاهان ترسا داشته اند وبیشتر از اهل ارمنیه
ترسا اند ویک حد از ارمنیه سوی بردع دارد ودوم بحد جرزان وحد سیم با دربایگان
وجبال دیلم وری وحد چهارم سوی ثغور روم ومردم آذربایگان بغزا آیند
ثغور روند وطرابزون سرحد دوست بازرگانان انجا جمع شوند وهرچه آنجا افتد
از جامه وبزیون وغیر آن همه از طرابزون افتد فاما بسوی وبرکری وخلاط
وملازکرد وبدلیس وقالیقلا وارزن ومیافارقین وسروج همه شهرهای کوچک
اند وآباد اند **ذکر سایر رودهای این دیار** رودهای بزرگ درین حدود رود کر
ورود ارس واسفیذ رود نکی میان اردبیل وزنکانست ورود کر آبی
خوش است از کوه آید وبحدود گنجه رود وبشمکور ودر میان تفلیس گذرد و
بکافرستان افتد رود ارس آبی خوش است وبرنیم فرسنگی شهری گذرد
یعنی نخجوان واز ارمنیه خیزد وبحدود موقان نزدیک در رود کر ریزد وبدریا افتد
ذکر دریاهای این دیار آذربایگان دریائی هست کی انرا دریای ارمینه خوانند آبی
شور دارد وهیچ جانور نباشد وگویند کی سنگ آبی باشد وگرد برگرد این دریا همه عمارت
ونواحی است واین دریا تا مراغه سه فرسنگ دارند وتا ارمی دو فرسنگ ودور اوی
این دریا پنج روزه راهست بر خشک ودر آب جزیرها است بوذ بلکشب بیرون شوند
وبارمینیه دریائی هست نزدیک ارجیس وخلاط ماهی طریخ ازانجا خیزد وبهمه

اناق

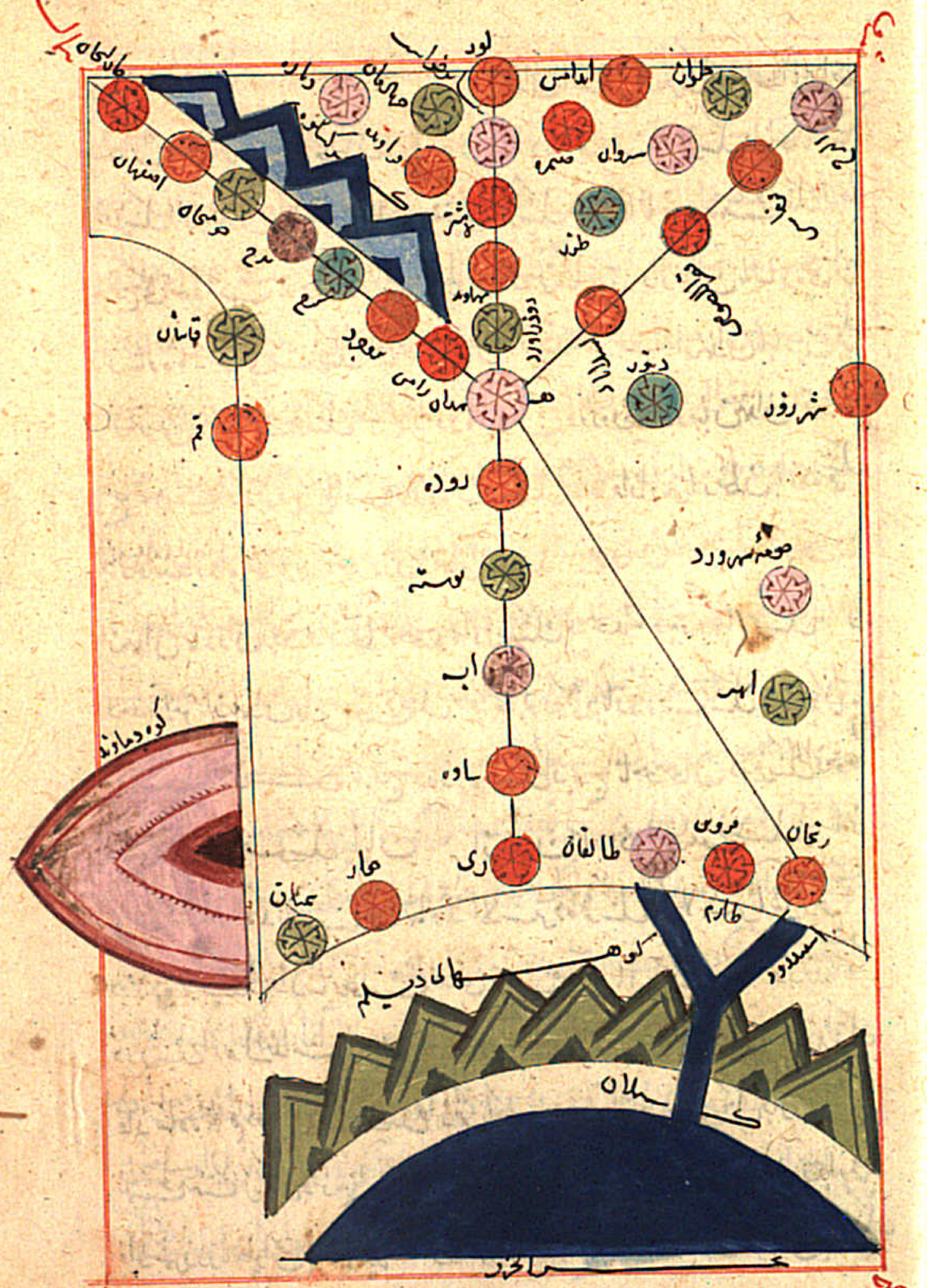
اناق برند ودریای خزر هم ازین حدود است ودربند باکو بزین دریاست واز باکو
نفط خیزد وانکلابه از دجله در حدود ارمینیه رود واز بردع استران نیکو خیزند وقرمز بسیار کنند
وحدود آن از دربند تا تفلیس تا جایگاهی کی آنرا نخجوان خوانند وحدود رود ارس باشد وحدود آذربایگان
از تارم گیلان تا حدود زنگان تا دینور تا حلوان تا شهرزور تا دجله وحدود ارمینیه
باز کردذ وارزانی نرخ را درین اقلیم جایی هست جایی بوذ کی گوسفندی بدو درم دهند جایی
هست کی ده من عسل بدرمی دهند ودرین اقلیم پادشاهان بزرگ باشند چون شروانشاه وغیر او
واین حدود همه سردسیر است ونزدیک شهر اردبیل کوهی عظیم است وآب وهیزم ازانجا
آرند وسنگ اردبیل نیز ازو جمع باشد چون سنگ بزرگ شیراز واین حدود همه زبان تازی
وپارسی دانند ومردمان اردبیل زبان ارمنی دانند ونواحی بردع را کوهستانی هست
ایشان را زبان مختلف باشد ونقد آذربایگان وارّان وارمینیه زر وسیم بود **ذکر مسافات
این دیار** از بردع تا ورثان هفت فرسنگ واز انجا تا سلطان هفت فرسنگ واز سلطان
تا ورثان هفت فرسنگ واز ورثان تا بالجان هفت فرسنگ واز الجان تا برزند هفت فرسنگ
واز برزند تا اردبیل یازده فرسنگ از بردع تا دربند هجده فرسنگ واز انجا بر رود کر بگذرد راه
تا شماخی چهارده فرسنگ واز شماخی تا شروان سه فرسنگ واز شروان تا لاهجان دو روز
واز لاهجان تا پل سمور دوازده فرسنگ واز پل سمور تا دربند بیست فرسنگ واز گنجه
تا شمکور ده فرسنگ واز شمکور تا شهر میان یازده فرسنگ واز میان تا قلعه ابو کدمان ده فرسنگ
واز انجا تا تفلیس دوازده فرسنگ **مسافت میان بردع ودبیل** از بردع تا ملفاطوس دوازده فرسنگ
واز انجا تا مریس دوازده فرسنگ واز مریس تا دومش دوازده فرسنگ واز دومش تا کیلون واز کیلون

تا بیلقان شانزده فرسنگ و از انجا تا اردبیل شانزده فرسنگ و این مسافت همه مملکت سنباط بن
اشوط است از اردبیل تا زنکان از اردبیل تا بو ل سعید روز دو مرحله و از انجا تا خونه دو
روزه راه و از خونه تا توث سراوان یک روزه و از توث سراوان تا زنکان یک روزه و
مسافت از اردبیل تا مراغه از اردبیل تا میانه بیست فرسنگ و از میانه تا خونه هشت فرسنگ و از
خونه تا لوسوه ده فرسنگ و از لوسوه تا مراغه ده فرسنگ از اردبیل باشد تا مراغه چهل و هشت فرسنگ
و از مراغه تا دیخرقان دو مرحله و از انجا بتبریز دو مرحله و از تبریز تا مرند دو مرحله و از
مرند تا سلماس دو مرحله و از سلماس تا خوی هشت فرسنگ و از خوی تا برکری سی فرسنگ و از برکری تا ارجیش
دو روزه راه و از ارجیش تا اخلاط سه روزه و از خلاط تا بدلیس سه روزه و از بدلیس تا میافارقین
سه روزه و از میافارقین تا آمد چهار روزه مسافت از مراغه تا دینور
بیست فرسنگ از ری تا سلماس چهارده فرسنگ و از سلماس تا خوی هشت فرسنگ و از خوی تا نخجوان
سه مرحله و از نخجوان تا دبیل چهار مرحله و از مراغه تا دینور شصت فرسنگ باشد

ذکر عراق عجم

شرقی کوهستان بیابان خراسانست و بعضی از فارس و اصفهان و شرقی خوزستان و غربی کوهستان آذربایگان
است شمالی کوهستان دیلمان و قزوین و ری و ما درین صورت ری و قزوین و ابهر و زنکان را از کوهستان
بیرون آوردیم و با دیلمان اضافت کردیم بحکم آنکه بعوض ایشان می گذرد و حد جنوبی کوهستان عراق است
و بعضی از خوزستان و کوهستان را شهرهای مشهورست چون همدان و دینور و سپاهان و قم و کوج و چون
قاشان و نهاوند و لور و کره و جرباذقان

صورت عراق عجم



ذکر مسافات آن دیار بر اجمال از همدان تا اسداباذ نه فرسنگ واز اسداباذ تا قصر
دزدان هفت فرسنگ واز انجا تا قنطرة النعمان ما دیه ابو ایوب چهار فرسنگ واز انجا تا بیستون
دو فرسنگ واز بیستون تا کرمانشاهان هشت فرسنگ واز انجا تا زبیدیه هشت فرسنگ واز انجا
تا مرج کی قلعه است نه فرسنگ واز مرج تا حلوان ده فرسنگ واز همدان تا ساوه سی فرسنگ
واز ساوه تا ری سی فرسنگ **از همدان تا اذربیجان** از همدان تا [illegible] فرسنگ
واز مارسنجان تا اود دهشت فرسنگ واز اود تا قزوین دو روزه راه و میان همدان و قزوین
هیچ شهر نیست واز قزوین تا ابهر دوازده فرسنگ واز ابهر تا زنگان پانزده فرسنگ
واگر خواهند از همدان براه سهرورد به زنگان آیند **از همدان تا دینور**
از همدان تا ماذران دو روز واز انجا تا صحنه چهار فرسنگ واز صحنه تا دینور چهار فرسنگ راه
دمه ور از همدان تا ... هفت فرسنگ واز انجا تا بوروکرد دوازده فرسنگ واز بوروکرد تا کره
ده فرسنگ واز کره تا برج دوازده فرسنگ واز برج تا جوسجان ده فرسنگ واز جوسجان
تا سپاهان سی فرسنگ بیابان از همدان تا روذراور هفت فرسنگ و از
روذراور تا نهاوند نه فرسنگ واز نهاوند تا لاشتر ده فرسنگ واز لاشتر تا شابرخواست
دوازده فرسنگ واز شابرخواست تا لور سی فرسنگ هیچ آبادانی نیست واز لور تا اندامش
دو فرسنگ واز اندامش تا جندیشابور دو فرسنگ واز همدان تا ساوه سی فرسنگ
واز ساوه تا قم دوازده فرسنگ واز قم تا کاشان دوازده فرسنگ واز ری تا قزوین
بیست و هفت فرسنگ واز همدان تا دینور بیست و اند فرسنگ واز دینور تا شهرزور چهار مرحله
واز شهرزور تا حلوان چهار مرحله واز سور تا صیمره پنج مرحله واز دینور تا سیروان چهار مرحله

واز سیروان

واز سیروان تا صیمره یک روزه واز دیه لور تا کوه شش مرحله واز سپاهان تا کاشان پنج
مرحله **ذکر اسامی شهرهای عراق** همدان روذراور ماس ودوکرد
نهاوند شابرخواست لاشتر قصر دزدان اسداباذ دینور کرمانشاهان مرج
طزر حومه سهرورد ابهر سمنان قم کاشان درده بوشته کره برکرباذکان
صیمره سیروان دوراسبی برذان ساهان جهودستان خان لنجان طالقان
قزوین قصرالرادین زنجان اما همدان شهری بزرگست فرسنگی در فرسنگی
باشد چهار دروازه دارد آهنین بناهای ایشان از گل بود باغها وکشاورزی بسیار دارد
دینور چند دو سیک همدان باشد سپاهان دو شهرست یکی جهودستان و دیگر سپاهان
میان هر دو مقدار یک میل باشد و هر دو جای مسجد آدینه هست جهودستان از همدان
بزرگترست و شهرکی از سه جهودستان است و سپاهان بر بعضی نواحی کوهستان
است و در هیچ شهر آن نال نیست که در سپاهان و فرضه با دیگر کوهستان
و خراسان و خوزستان است و با نگذه این همه اقلیمها اصفهانست و
از انجا جامهاء ابریشمین و کرباسهای نیکو خیزد که با اطراف مملکت برند و میوه سپاهان
بسیار جائی برند کره شهری پراکنده است آنرا کره بودلف خوانند و فرزندان
او انجا مقام داشتند تا انگاه که ملک ایشان از وال آمد و هنوز آثار کوشکهای ایشان مانده
است کشاورزی و چهارپا دارند و میوه ایشان از دورگ بود و شهری درازنست چند یک
فرسنگ درازای دارد دو بازار دارد یکی بر در مسجد آدینه و میان این بازار مسافتی
دوراست و دورگ شهری فراخ نعمت است و ذکر آل بودلف را بوده است دارالای آن

جندیم فرسنگ باشد وزعفران خیزد ازانجا ● نهاوند بر کوهی نهاده است با عمارت
وبوستانها ومیوهٔ بسیار دارند ودو مسجد آدینه دارد یکی نو ویکی کهن واز نهاوند نیز زعفران
خیزد ● روذراور روستایی باشد وقصبهٔ شهرکی است که آنرا کره روذ راور خوانند
جایی آباذان وبا نعمت وزعفران انجا بیشتر از دیگر جایها خیزد وبه شهرها شود وبه جایی از انجا
برند ● حلوان شهری است در بن کوهی چند یک نیمه دینور بوذ دیوارهای آن از گل وسنگ
بوذ جایی گندم بسیارست ودرخت خرما ونار وانجیر فراوان باشد ● صیمره وسیروان
گرمسیری وسردسیری دارند آب روان در خانهای ایشان بر روذ ● شهرزور شهرکی است با
کردان بران غلبه کرده اند وهمچنین سهرورد این دو جای در دست کردانست ● قزوین شهری
بزرگ است بارو وحصار دارد وآب روان بیشتر ازان ندارد که خوردن را کفایت بوذ لکن
باغها وبوستانها وکشتمندها به آب فراوان بوذ وازانجا بادام ومویز بسیار خیزد وگلیمها
نرم یعنی مرعزی نیکو باشد ● تم دیوار ندارد وآب چاه خورند ومردم تنگ عیش باشند
وبهار وتابستان روذخانهٔ بزرگ روان باشد وپستهٔ بسیار خیزد ودر همه کوهستان
درخت خرما نبوذ الا صیمره وسیروان وسابرخواست اندک مایه بوذ ومردم قم وقاشان
همه مذهب شیعه دارند واصل ایشان بیشتر از عرب باشند ● قاشان شهرکی است
وکژدم بسیار کشند ونوعی دیگر که آنرا جراره گویند درانجا بسیار باشد ومردم ضعیف عقل باشند
ودر همه کوهستان هیچ دریا نیست وکوههای بسیار باشد مگر از همذان تا ری وتا قم که کوه کمتر
واز شهرزور تا حلوان تا صیمره وسیروان ولور تا جندی شاپور تا چیسا وسابرخواست واز انجا باز
جایگاه
گردذ وتا قاشان وهمذان باز آید وتا شهرزور وحدود آذربایگان همه کوهستانست وهیچ

نیست

نیست که کوه نتوان دید واما ری کبیتم کی بعید ودر ولایت دیلمانست هم از حال
بوذ وهم از خراسان وبعد از بغداد هیچ شهر در مشرق بزرگتر وآباذان تر از ری نیست مگر
نشابور که فراخ تر است لکن عمارت وفراخی نعمت ری بیش است ودرازا وپهنای ری
فرسنگی ونیم در فرسنگی ونیم باشد واز کوههای نامبرده درین نواحی کوه دماوندست واز
بنجاه فرسنگ آنرا توان دیدن وشنوذه ام که هیچ آدمی بر سر آن کوه رسیده است ودر
خرافات تازیان گویند که ضحاک درین کوهاست وکوه بیستون هم چنین بلند است و
دشوار روی کوه بنداری که تراشیده اند وساده کرده وگویند باذشاهی بوذه است
وخواست که این کوه گوشه سازذ تا قدرت باذشاهی او مردم را معلوم گردذ وبر پشت این کوه
بر کنار راه غاری هست وچشمهٔ آب از آن غار بیرون می آیذ ودران جایگاه صورت اسبی
نگاشته اند وصورت کسری بر پشت آن نگاشته ودرین حدود چنین کوهها دیگر نیست و
کوه سبلان از دماوند بزرگترست وکوههای خرم دینان کوههای استوارست وگویند
که مردمان اینجایگاه دین خرم دینان دارند وهمانا نوعی باشد از گبرکی وقران در مسجدها
فراوان خوانند لکن بطالی الا طریق اباحت دارند وگویند که کوه حرث کی بادسی آمد ا
ماست کوه خوانند ازین همه بزرگترست بیشتر نغز کوهستان زر سرخ باشد ودر همه این
کوهستان معدن زر وسیم شنوذه ام مگر باصفهان در حدود بادس معدن بوده با کوهستان
گوسفند بسیار دارند واغذیهٔ ایشان بیشتر سیذی بوذ وبیشتر کوهستان ناقه بوند

ذکر دیار طبرستان

جنوبیا ولایت دیلمان قزوین است وطارم وبعضی
از آذربایگان وبعضی از ری وشمالی دریای خزر ومغرب بعضی از آذربایگان وشهرهای

[illegible]

زمین دیلمان بعضی کوه و بعضی هاموست آنچه هاموست زمین گیلانست بر کنار دریای خزر
زیر کوههای دیلمان و آنچه کوهستانست دیلمان اصلی باشند و پادشاه دیلمان آنجا باشند
و انرا رود بار دخوانند وپادشاهان نجستانان اند گویند کی دیلم از نبی ضبه بوده اند
و این ناحیت همه بیشه و درخت باشد از آن جانب که رود بدریا دارد و طبرستان زمینی هاموست
و کشاورزی کنند و ستور دارند و زبانی دارند نه تازی ونه پارسی و بعضی چنند کی زبان دیلمان
زبان ایشان نداند و بیشتر مردمان نحیف و سبکسار و ناپاک باشند و تا روزگار حسن بن زید
رضی الله عنه مردمان طبرستان و دیلمان کافر بوده اند تا آن روزگار که قومی علویان در میان ایشان
آمدند و بعضی مسلمان شدند و گویند که در کوههای دیلمان هنوز کافر هستند و
کوههای قارن جایهای استوارست و دشوار و هر کوهی دیهی باشد و درختان بلند
و بیشهای بنعمت و آبهای بسیار دارند کوههای قارن روستاست و آنجا هیچ شهری نیست
الا شهما روانرم تا ساری یک مرحله دارند و قرارگاه قارن که پادشاه ایشان بوده
این جایگاهست و دار الملک ایشان و خزینها آنجا دارند و حال با روستان قصبه است
و از آنجا تا ساری یک مرحله دارند حال ـــــ رود ویح مملکتی است الا آنکه درین ناحیت بیهواد
شکستگی باشد کاه از جانب ری و کاه از جانب طبرستان و راه گذر سوی دیلمان از طبرستان
جایگاهی هست کی آنرا سالوس خوانند بر کنار دریا جائی است استوار اگر نگاه دارند بدانجا
نتوان گذشت وانرحد دیلمان و کنار دریا تا استراباد یک روزه راه بیش نیست
و ناحیت ری بقزوین پیوسته است ابهر زنکان طالقان و قصر البرادین در نواحی
بود و خوار و شلنبه و ویمه بری متصل است و قومس سمنان و دامغان

و بسطام پیوسته یکدیگرست و امل و ملل و سالوس و کلار و رویان و میله و برجی
و عین الهم و ممطیر و ساری و مهروان و لمراسک و نمیشه در شمار طبرستان است
و طمیس و استراباذ و ابسکون و دهستان از بیشهٔ گرکانست و در کوههای رویج و بادوسان
و قادن هیچ قصبه نی دانم مگر سمنان و خیم و آن از جملهٔ قادن کوهست و بزرگترین شهری
ازینکه یاد کردیم ری است از بغداذ گذشته در جملهٔ مشرق شهری نیست از ری
بعظمت تر و کرد و ازهای معروف دارد یکی را دروازهٔ باطاق خوانند که سوی کوهستان عراق است
و دروازهٔ بلیسان که سوی قزوین رود و دروازهٔ کوهک سوی قم و محلتهای معروف دارد چون
روذه و بلیسان و دمک نو و نصرآباذ و ساربانان باب الجبل و درب شام و در آهنین و در عناب
و روذه از همه آباذانترست و کاروانسراها و بازارها و بازرگانیهای بسیار آنجا
باشد و در شارستان وی مسجد آذینه است و گرد بر گرد شارستان دیوارست و شارستان
بیشتر خراب است و بعضی آباذانست و آب رود و آب کاریز دارند و کاریزی هست که
آنرا کاریز شاهی خوانند بر ساربانان گذرد و کاریز دیگر را گیلانی خوانند و هم بر ساربانان
گذرد و بیشتر آب از آن خورند و کاریزهای دیگر بسیارست که بران کشاورزی کنند و معاملت
بزر و درم کنند مردمان اهل مروت باشند و تربه محمد بن الحسن الفقیه و گور علی حمزه
و کسائی مقری و عبدالعظیم و هشام بن عبیدالله و ابرهیم الخواص و ابن ذرعه و فزاری المنجم
بشهر ری نهاده اند و از آنجا کرباسها و گلیمهای پاکیزه خیزد که با آفاق برند و خوار
شهرکی کوچک باشد معتدل در ربع جبلی در منزل آن مردمانی معروف باشند و آب ایشان از رود ری باشد
یا از دماوند آید و ضیاع و نواحی دارد و ویمه و شلنبه از ناحیت دماوند دو شهرست کوچکتر از

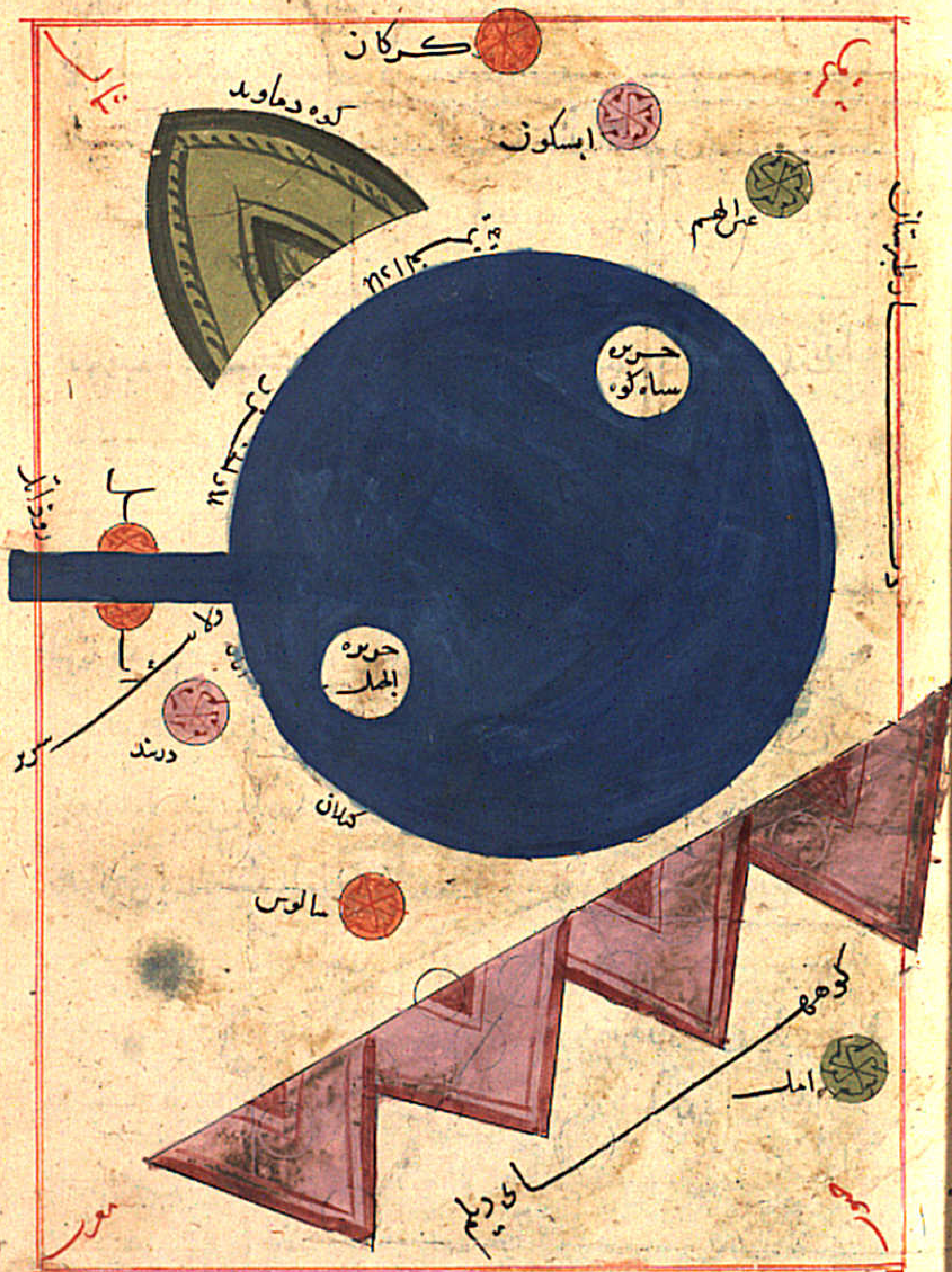
خوار

خوار و ویمه و شلنبه بزرگترست و کشاورزی و باغ و بستان و میوه بسیار دارد و در دیار
جبل در هیچ جای سردسیرتر از ویمه نیست و در ناحیت ری دیهها است بزرگتر از بسیار
شهرها چون ورامین و ارنبویه و ورسنین و ذرا و قوسین و جست و حرذغان شنوذه ام
که در هر دیهی ازین قریب ده هزار مرد و زیادت بوذ و روستاهای قصران درونی و بیرونی
بهمان السن و بار و دماوند و مرکوی و از ری پنبه بغداذ آرند و آذربایکان برند و جامهٔ نرم
هنر خیزد و درین نواحی که یاذ کردم رودی نیست که کشتی بردارد و همواره از سر
دماوند دوذی بر می خیزد و گرد بر گرد این کوه دیههای بزرگ است چون
دیران و درمته و علی بن شروین که او را بر کنار دریا چون اسیر کوفتند از درمیه
بوذ و کوه دماوند بر همه کوههای طبرستان مشرف بوذ و از همه جای او را توان دید و کوه دماوند
را قدیع گویند زیرا که بر آنجا اشجار بسیار نباشد و اما قومس قصبهٔ آن دامغان است
بزرگتر از خوار ری بوذ سمنان کم از دامغان است و بسطام کم از دامغان است و از
بسطام میوه بسیار خیزد قزوین دو شارستانست و دیوار دارد و مسجد آذینه
در شارستان بزرگست و در شارستان دو کاریز کوچکست خوردن را و کشت را آب از باران
بوذ و با این بی آبی شهری بنعمت ست و ثغر دیلمان است و همواره میان مردم شهر جنگ بوذ
و میوه بسیار دارد انگور و بادام و مویز چندان بوذ که بشهرها برند و مساحت شهر یک میل در یک میل
بوذ و بر یمین و باغ کی در قصبه دارند و زنگان بزرگتر از ابهرست لکن مردم زنگان عظیم غافل و ابله
باشند طبرستان ولایتی بزرگست و بناهای ایشان از چوب و نی باشد و پیوسته باران
بوذ ساری بزرگتر از قزوین است آباذان و با نعمت و از همه طبرستان ابریشم بسیار خیزد

خاصه با مل و جوسه از طبرستان بهمه افاق برند و مردمان طبرستان بسیار موی و پیوسته
ابرو باشند وسخن شتاب گویند و بیشتر طعام ایشان نان برنج و ماهی و برنج بود و سیر
بسیار خورند و از طبرستان اصناف جامهای ابریشمین و صوف خیزد و در همه طبرستان رودی نیست
که کشتی در آن کار کنند و دریا نزدیک باشد و بیشتر بیشها زهها بها دارد و گرگان شهری بزرگ
است و باران نه چنان بارد که در طبرستان و مردم گرگان خوش طبع و با مروت باشند و بیرون شهر
محلتی هست که آنرا بکراباذ خوانند و رودی بزرگ در میان است و ابریشم و جامهای نیکو خیزد از گرگان تخم
ابریشم گرگان را در طبرستان ابریشم خیزد و در ناحیت گرگان آبهای بسیار باشد و نواحی گرگان ودی
فراوان هست و چون از عراق گذشتی هیچ شهری جامع تر از گرگان نیست و میوه گرم سیر و سردسیر
آنجا باشد و بناء بستان برف نزدیک بود و از گرگان مردمان معروف خاسته اند چون عمرکی
و غیره نفط طبرستان دنبا رود درم بود و من آنجا شصت درم باشد استراباذ بدریا نزدیک
است و از آنجا بابسکون رود و بدریا سوی خزر رود و دربند و دیلمان و دیگر جایها رود و درین
همه نواحی هیچ فرضه بهتر از ابسکون نیست و درین ناحیت ثغری هست که آنرا دهستان خوانند
جائی بی نعمت و از ثغور غزیه است و از خوارزم ترکان آنجا آیند **ذکر مسافات**
از دنباوند از ری بقزوین چهار مرحله و از قزوین با بهر دو مرحله سبک و از ابهر بزنگان
دو روز سبکی و هر که خواهد که از ری بزنگان رود در قزوین نرود راه بردمی کند نزدیک
ری که [illegible] خوانند از روستای دشتی **ذکر مسافات از ری سوی حلـ**
از ری بقسطانه مرحله و از قسطانه تا مشکویه مرحله و از مشکویه تا ساوه نه فرسنگ و ساوه
گاه باشد که از اعمال جبال گیرند و گاه باشد که از اعمال ری گیرند **مسافات**

از

از ری بطبرستان از ری تا امهن مرحله نه فرسنگ و از امهن تا بلور مرحله و از بلور
تا کلار یک مرحله شش فرسنگ و از کلار تا بلعه لا نده مرحله و از آنجا تا فرست مرحله شش
فرسنگ و از فرست تا آمل مرحله **مسافات از ری بخراسان** از ری تا افریدین
یک مرحله و از آنجا تا کهنده یک مرحله و از کهنده تا خوار یک مرحله و از خوار تا ده نمک یک مرحله
و از ده نمک تا راس الکلب یک مرحله و از راس الکلب تا سمنان یک مرحله و تا علی اباذ یک
مرحله و تا جمجری یک مرحله و تا دامغان یک مرحله و از دامغان تا حداده یک مرحله
و از حداده تا بدلس یک مرحله و از بدلس تا مورجان یک مرحله و از مورجان تا هفدر یک مرحله
و از هفدر تا اسداباذ مرحله و اسداباذ از اعمال نیسابور است و دخل آن وقف است بر اهل
دروند که سه روز آنجا اقامت کند و اگر بیمار شود آنجا نفقه بدهند تا نیک شود **راه**
از طبرستان تا گرگان از آمل بامیله دو فرسنگ و از آنجا تا ترجی یک مرحله و
از آنجا تا ساری یک مرحله و از مامه تا ملراسک یک مرحله و از ملراسک تا طمیشه یک
مرحله و از طمیشه تا استراباذ یک مرحله و از استراباذ تا رباط حفص یک مرحله و از آنجا
تا گرگان یک مرحله و هر که خواهد که از استراباذ بیرون آید تا رباط وذاره یک مرحله
و از رباط وذاره تا جرجان مرحله و هر که خواهد که بیرون آید از آمل تا مطیر یک مرحله
و از مطیر تا ساری یک مرحله **راه از آمل بدیلم** از آمل ببابل یک مرحله
و از بابل تا سالوس یک مرحله سبک و از سالوس تا کلار مرحله و از کلار تا دیلم مرحله و از آمل
تا عین الهم مرحله سبک **راه خراسان** از گرگان تا دینار زاری یک مرحله
و از آنجا تا امرولو یک مرحله و از آنجا تا اجع یک مرحله و از اجع تا سنداست مرحله و از سنداست



تا اسراین مرحله راه از گرگان بقومس از گرگان تا جهینه
یک مرحله و از جهینه تا بسطام یک مرحله والله اعلم بالصواب

ذکر دریای خزر

جانب شرقی دریای خزر بعضی از دیلمان و طبرستان و گرگان و حدود آن
و بعضی از بیابان خوارزم دارد و جانب غربی اران و موقان و حدود سریر
و دریای خزر و بعضی از بیابان غزیه و جانب شمالی بیابان غزیه
بناحیت سیاه کوه و جانب جنوبی با گیل و دیلمان و آن حدود
دارد و این دریا هیچ دریائی پیوسته نیست و اگر کسی خواهد که گرد برگرد این
دریا بگردد هیچ او را مانعی نباید مگر رودی چند که از اطراف درین دریا
افتد و آب این دریا آب شور است و تاریک و قعر این دریا گل سیاه هست بخلاف
دریای قلزم و عمان و دریای پارس که در دریای پارس جائی بود که در
قعر سنگهای سپید توان دیدن و از روشنی آب و آب این دریا سیاه بود
و ازین دریا هیچ چیز نخیزد مثل مروارید و مرجان و آنچه بدین ماند و جز بازرگانی
که از شهر بشهر شوند درین دریا منفعتی نیست و ماهی بسیار گیرند و درین دریا هیچ جزیره
آبادان مسکون نیست چنانک بدریای پارس و دریای روم ولکن درختان و بیشه بسیار است

صورت بحر خزر

وازجملهٔ مواضع آنجا یکی جزیرهٔ سیاه کوه است جزیره بزرگ است و آنجا چشمهٔ آب و درختان
بسیار هست و دد و دام آنجا مأوی دارند و جزیرهٔ دیگر هست بحد گرگان بزرگ با آب واز
نوع ستوران بکشتی آنجا برند و رها کنند تا فربه شوند و از آبسکون روند بجانب دست راست
و از دریا تا بخزر هیچ شهر و هیچ ده نیست مگر چون بنجاه فرسنگ از آبسکون بروند جایگاهی
هست که آنرا دهستان خوانند و آنجا آب خوش باشد و از نواحی مردم آنجا گرد آیند
از بهر صید ماهی و گویند که بنزدیک سیاه کوه قومی ترکان مقام دارند و درین مدت نزدیک
آنجا شده اند چه میان خلافی که ایشانرا با غزان افتاد از حدود غز برفتند و آنجا مقام
ساختند و اما از جانب دست چپ دریا از برابر آبسکون تا زمین خزر همه آبادانی پیوسته
است از آبسکون بحدود گرگان و طبرستان و دیلمان بروند از آنکه در حدود اران
شوند و چون از موقان بگذرند تا دربند دو روزه راه . ولایت شروان شاه است و از آنجا
تا بسمندر چهار روزه راه است و از سمندر تا اتل هفت روزه راه و همه بیابانست و در
حدود دریا کوه . این دریا را دهانه است اگر باد کشتی را بدان جانب اندازد بیم شکستن باشد
و خزر ناحیتی باشد از قصبهٔ که آنرا اتل خوانند و اتل این رودیست که از روس و بلغار بدریا
می آید و اتل دو نیمه است یکی بجانب غربی این رودست و دیگر نیمه بجانب شرقی این رود و پادشاه اتل
در جانب غربی مقام دارد و پادشاه را ملک خوانند و بالغ خوانند و این نیمه بدرازی یک فرسنگ بود و دیوار
دارد و بیشتر خرگاه نشین باشند و درین ولایت اندک مایه عمارت از گل ساخته باشند چون بازارها
و گرمابها و درین حدود قرب ده هزار مرد باشند از مسلمان و سی جا که مسجد آدینه دارند و کوشک پادشاه از
کنار آب دورست و کوشکی ساخته اند از خشت پخته و جز این کوشک در همه ولایت عمارت از خشت پخته نیست

ونگذارند

ونگذارند که کسی دیگر چنان عمارت سازد از خشت پخته و شهر اتل چهار دروازه دارد
از آن جمله یکی در سوی رود است و دیگر برابر آن سوی صحرا و پادشاه ایشان جهود است چهار هزار
مرد حاشیه دارد از مسلمان و خزری و ترسا و بت پرست لکن خاصگان او جهودان باشند و جهودان
کسی را حرمت دارند و تعظیم کنند او را سجده برند و این ملک دوازده هزار مرد لشکری دارد چون
یکی بمیرد دیگری را بجای او قرار کنند و ایشانرا اجرا و جامگی نبود مگر اندک مایه چیزی که در مدت
دراز بدیشان رسد و هرکس در کار خود مشغول باشند چون کاری افتد یا کارزاری پیش آید
همه جمع شوند و ابواب المال از رصدگاه و باجهای بازرگانان باشد یک فرضهٔ دریا و رودها
نگاه دارند و باج آن بستانند و این پادشاه را اندر مردم تا مخلص شوند از مسلمان و جهود و نصرانی
و بت پرست و کمترین قومی درین ملک جهودان اند و بیشتر مسلمانان اند و نصرانیان اند
الا ملک و خاصگان که جهود اند و بهر ملتی قاضی نصب کرده اند و روز دیوان مظالم حاکمان
بداوری نشینند چنانی باشد که هرچه ایشان کنند بپادشاه باز گویند و جواب آنچه فرماید
باز رسانند تا بر حکم فرمان او کار برند و این شهر هیچ روستا ندارد لکن مقدار بیست فرسنگ مزارع
دارد کشت کنند و ارتفاع بکشتی و گردون بشهر باز آرند و بیشتر طعام این قوم همه ماهی و برنج
باشد و عسل و موم از ناحیت روس آنجا آرند و همه شهر اتل بیشتر مسلمانان بازرگانان
باشند و لشکری و حاشیه درین جانب باشند و دیهها خالصهٔ ملک بود و زبان خزر مانند ترکان
و هیچ قوم دیگر آن زبان ندانند و رود اتل از حد خرخیز بیرون آید و از آنجا بکیمال رسد و بغز در آید و بلغار
شود و بحدود برطاس بدریا بیرون رود و گویند که این رود از آن وقت که آبها همه بهم باشد زیادت از
رود جیحون بود و از بسیاری که است چون بدریا رسد دو روزه راه توان دید که در دریا می رود

وبرآب دریا غلبه کند چنان که درمیان دریا بزمستان یخ بندذ واز آب دریا پدید باشد
ودر خزر شهری هست که او را اسمید خوانند باغ و بوستان بسیار دارد چنانک از دربند تا حد
سریر همه باغ و بوستان این شهرست گویند چهل هزار باغ دارد بیشتر همه انگور بوذ ودرین شهر
مسلمانان بسیار باشند و مسجدها دارند و بناها از چوب سازند و پادشاه ایشان جهود است
وپادشاه خزر خویشی دارد و پادشاه سریر صلح باشند واز آنجا تا سریر دو فرسنگ باشد
ومردم سریر ترسا باشند و گویند که این سریر تخت بوذه است از آن ملکی از ملوک پارس تخت
زرین چون پادشاهی از خاندان ایشان بشد فرزندی از فرزندان او آنجا رفت و تخت با خوذ
برد و گویند که از فرزندان بهرام چوبین بوذ و تا این غایت پادشاهی در خاندان ایشان است و
مردمان سریر با مسلمانان صلح باشند و در ولایت خزر دیگر بسیط عمارتی دیگر ندانم برطاس قومی
اند نزدیک خزر بر کنار رود ایتل و برطاس نام آن ناحیت است و هم چنین خزر و روس و سریر نام مملکت
است و مردمان خزر بترکان نزدیک اند و مشابه ترکان نمانند و ایشان دو گروه اند سیاه چرده
باشند و سیاه موی گویی از نژاد هندوان اند و گروهی سپید روی باشند که ایشان فرزندان
خوذ را بفروشند واما جهودان و ترسایان روا ندارند یکدیگر را بنده کردن و فروختن و آنچه بازرگانان
از خزر آرند نه از خزر خیزد ولیکن از جای دیگر بیاورند از خزر آرند موی پیه و برده و عسل و شمع و آنچه بدین
ماند و مردم خزر در جامه پوشیدن بمانند از گرگان و طبرستان و ارمینیه و آذربایجان و مردم
آنجا بوند و پادشاه ایشان را خاقان خزر خوانند و ملک خزر چون این پادشاه را ملک کنند خاقانی خود
شانند و او را بیارند و پارۀ حریر بر گلوی او بندند تا جان کردد که نفس نخواهد گشتن
انگاه در آن حال از و بپرسند که این ملک چند گاه خواهی گوید چندین سال انکه او را رها کنند
وخاقان

وخاقان خزر باشد اگر چند اینکی کمتر باشد بگذرد و نیز در آن وقت او را بکشند و
باید که خاقان از خاندان خاقانی باشد و او را هیچ فرمان نبوذ الا آنک پیش او
روند و او را سجده کنند و هرکس را براو راه نباشد مگر ملک را و کسانی را که در پایه ملک داری
باشند و ملک پیش او نروذ الا وقتی که کاری عظیم پیش آید چون پیش او روذ سجده کند
وروی بر خاک مالد تا آنگاه که او را فرمان دهد پیش خاقان شوذ و با او سخن گوید چون
کاری بزرگ افتد پیدا آن درمانند خاقان خزر را بیرون آرند هر گه که باشد چون او را بدیند
جنگ بکنند و باز گردد چون خاقان خزر رسیده هر کس که بنزدیک او را و بگذرد پیاده شوذ
و سجده کند و تا از گوشه ناپدید نشوذ بر اسب ننشیند و او را چنان فرمان بردار باشند که اگر
بزرگی را از ایشان قتل بر و واجب گردذ و ملک نخواهد که او را بکشند او را بفرماید که خویشتن
را بکش بخانه در شوذ و تن خود را بکشد و خاقانی در خاندانی باشد معروف و ایشان را نعمتی بوذ
چون نوبت بیکی تن رسد از ایشان او را بخاقانی بنشانند و اگر چه یک درم ندارد و از مستعملان
شوذ مرکبی بر ماییه بازار بر دکانی چیزی بفروخت و مردمان آنجا گواه میکنند که چون
این خاقان که بوذ بگذشت خاقانی بوی رسید لکن این بوذ مسلمان بوذ و خاقانی
جز بجهودان ندهند و خاقان را تخت و قبه زر باشد و هیچ کس دیگر را نبوذ و گوشک خاقان از همه
بناها بلندتر باشد و آن ملک از خاقان کمتر باشد و بناحیت برطاس خانها از چوب سازند و در
کوه بندیک گروه در آخر ولایت غز باشد بنزدیک بلغار قرب ده هزار مرد در بیشها باشند بطاعت
بلغار و دیگر همه در بر ای ترک و زبان بلغار و خزر هر دو یکی هست و بلغار نام شهریست مسلمانان
باشند و مسجد آدینه دارند و سوار نزدیک بلغار شهریست هم مسلمان و مسجد آدینه دارد و درین

کوه و شهری معتدل ده هزار مرد باشند و درازی شب بتابستان انجا چنان باشد که مردی بیش از یک
فرسنگ نتواند رفتن بلکه کمتر و بزمستان دو چند شب تابستان بود بلکو تابی دوبی
سه گروه اند گروهی نزدیک بلغار باشند و پادشاه ایشان را بشهری باشد که آنرا کوبا
خوانند و آن بزرگتر از بلغار است و گروهی را اوتانی خوانند و پادشاه ایشان را صقا
جایی بود که آنرا ارثا خوانند و گروهی بهتر از ایشان باشند ایشان را طلابه خوانند و بازرگانان
تا بکوبا رسند و تا بلغار شوند و بارثا کسی نشود بحکم آنکه هر غریبی که آنجا رود او را بکشند و اگر
کسی بازرگانی آنجا رود هم در آب بازرگانی کند و بخشکی بیرون رها نکنند و موی سیاه
وادزیز و قلعی چیزی از ارثا و مردم روس مرده را بسوزند و عادت دارند که ریش بگیرند یکی تراشند
و بلغار بزرگ بروم نزدیک است و خلقی بسیار اند و قوتی عظیم دارند و بلغار در درونی
ترسا باشند

ذکر مسافات بحر خزر

از اسکون تا نواحی خزر سیصد فرسنگ بود و از اسکون تا دهستان قریب شش مرحله
باشد چون با ذخیره روند بر پهنای دریا بدربند روند و از آمل تا سمندر هشت ره
راه دارند و از سمندر تا دربند چهار روزه و از دربند تا مملکت سریر سه روزه راه
بود و از آمل تا سرحد برطاس بیست روزه راه و از برطاس تا بحال ده مرحله
و از آمل تا بحال یکماهه و از آمل تا بلغار براه بیابان یکماهه راه و چون بر روی آب روند
بدو ماه تمام توان رفت و از بلغار تا سرحد روم ده مرحله دارند و از بلغار
تا کوبا به بیست مرحله و از بحال تا اشخرت دروینه ده روزه راه و از اشخرت درونی
تا بلغار بیست و پنج مرحله والله اعلم بالصواب

ذکر

ذکر بیابان میان فارس و خراسان

شرقی بیابان خراسان حدود مکران و بهری از حدود سیستان است و جنوبی
آن کرمان و فارس و بهری از حدود سپاهان و درین بیابان مردم بسیار کم ماوی دارند
چنانکه در بیابانهای بادیه یا خانهای عرب باشند و همچنین بیابان دیگر میان عمان
و کرمان سوی دریا در حدود دیبل که آنجا مقام دارند و همچنین بیابان کرمان و سند
مردم نشینند و جایگاهها باشد آنجا بتخصیص هر قومی را اما این بیابان غیر مسکون
است و هیچ قومی درین بیابان نباشند و پیوسته خالی باشد و شمالی این بیابان
حدود خراسانست و بعضی از سیستان و غربی آن حدود قومس و ری و قم
و قاشان و پیوسته این بیابان جای دزدان و راهزنان باشد و درین بیابان بی دلیل
راه دشوار توان بردن و این بیابان را حدهای معلوم نتوان کرد و درین
بیابان دزدان و مفسدان فراوان باشند بحکم آنکه باطراف اقلیمهای مختلف پیوسته
است بهری ازین بیابان در عمل خراسان است و بهری باعمال سیستان پیوندد
و بهری بعمل کرمان و فارس و اصفهان و قم و قاشان و ری بازدارد و بعضی بقومس و حدود آن



وچون دزدان در جایی اقلیمی کاری کنند با قلیمی دیگر شوند اما کاروان جز براهی معروف
وجائی که آب بود نتوانند گذشت ودزدان را ماوی کاهها باشد که آنرا ندانند و
میعادگاه ایشان بود که بانجا گرد آیند که لاوقماشان نهان کنند یکی از آن را
کرکس کوه خوانند از کوهها کنده است وچهار سو بیابان دارد وگرد بر گرد این کوه
دو فرسنگ بیش نبود ودر میان این کوه آبیست که آنرا آب بیده خوانند وکوه سیاه
این چشمه آب در آمده است وکوهها دشوارست وسیاه کوه کی بکوههای جبل پیوسته
است ودرین بیابان جای جای ده باشد اما شهری معروف نشنودم مگر سنج شهرکی
باشد از اعمال کرمان ودرین بیابان بر راه سپاهان تا نشابور جایگاهی هست که آنرا
جرمه خوانند سه پاره ده هست بحدود این بیابان شهرهای معروف باشد
بحد پارس طبس ویزد وعقده واردستان از سپاهان وبحد کرمان خبیص
وزوزن وبحد ... وبحد قهستان قم وقاشان ودره وهمچنین نواحی ری وکوچی
خوار بحد این بیابان نهاده است وسمنان ودامغان از حد قومس وازشهرهای
خراسان کوهستان وطبس وقاین که ناحیت این هر دو جای سوی بیابان دارد
وراهها درین بیابان آنچه معروف است از سفاهان تا ری واز کرمان تا سیستان
واز پارس وکرمان تا خراسان وراه یزد در حد پارس وراه زوزن وراه خبیص وراهی دیگر هست
که آنرا راه نو خوانند از خراسان تا کرمان اینست راههای معروف واز بن مسافتهای این راهها را
یاد کنیم **ذکر مسافات از ری با صفهان** از ری تا ده یک مرحله ودرین مرحله همه
آباد است الا دو فرسنگ واز ده تا دیگر منزل کاسیت ... آب دارد وکس شود

باشد و آب باران خورند و دو برکه بیرون ده ساخته‌اند و از ده تا کاج بیابانست تا دو فرسنگی قم
آنجا دهی هست و این دو فرسنگ همه بیابان بود و از قم تا ده کبران یک مرحله آبادانی و مردم
باشد و ایمن باشد و از آنجا تا قاشان دو مرحله آبادان بر کنار بیابان و از قاشان تا رباط
بدره دو مرحله و راه بهری بیابانست و بهری عمارت بر کنار بیابان و رباط بدره حصنی دارد
قریب پنجاه خانه بود و کشاورزی دارند و از بدره تا رباط علی بن رستم یک مرحله کران بیابانست
و حد و بیابان کرکس کوه پیوندد و درین رباط رجاله باشند نوبت راه نگاه دارند و حوضی دیگر
دارند که از ده دیگر بان نزدیک آب روان شود و بحوض آید و از آنجا بدانجی یک مرحله دهی
بزرگ است و آبادان و از آنجا بصفاهان یک مرحله سبک باشد و چون از ری بصفاهان
روند کرکس کوه بر دست چپ مانده و سیاه کوه بر دست راست و سیاه کوه هم مأوای دزدان است
و از کرکس کوه تا دیر الجص چهار فرسنگ دارند و از دیر تا سیاه کوه پنج فرسنگ و از سیاه کوه
تا کرکس کوه نه فرسنگ دارند **راه از ماسن تا خراسان** از ماسن تا مزرعه بیابان بر کنار
بیابانست یک مرحله چشمه آب روان دارد و بر آن کشت کنند و دو یا سه تن درین مزرعه
باشند و از آنجا تا جرمه چهار مرحله بهر دو فرسنگ گنبدی و برکه آب باشد و از جرمه
تا نوخانی چهار مرحله بهر سه یا چهار فرسنگ گنبدی و برکه آب باشد و از نوخانی تا رباط
حوران یک مرحله و از رباط اسکهان دهی باشد یک مرحله سبک و از آنجا تا طبس یک مرحله و از آنجا تا
بروشیر دو مرحله و از آنجا تا شابور پنج مرحله و راهها بدیه کوی جمله شود و بسه فرسنگی طبس دهی
بزرگ است مردی هزار درین ده باشند **و اما راه شور** شور نام آن ده است در
بیابان و سر این راه از ده سر بر جز در سر بیابان از جهت کرمان از آن ده بچشمه معزل آید

یک مرحله

یک مرحله و بان منزل هیچ عمارت نیست از آنجا بسر حوض آید یک مرحله و درین مرحله مغاکی هست
از گل سرخ عظیم و از آنجا بدو گنبدی چند است و چاه آب و از آنجا بحوضی رسند که آب باران است
و درین بیابان شهر چون از خراسان بکرمان شوند سوی دست راست بر دو فرسنگی درختانی
هست گویند آنجا درختی هست بر صورت مردم و از آنجا بآب شور یک مرحله گنبدی چند ساخته‌اند
بر چشمه شور و از آنجا بکری یک مرحله و درین مرحله بچهار فرسنگی گنبدی برکه آب باران هست
ذکر راه ناون سر این راه از ده داون جیز در حد کرمان و از آنجا بده کوهی
یک مرحله و درینجا آبی ضعیف می‌رود و از آنجا تا سوره‌وار یک مرحله و از آنجا تا رباط
ویران یک مرحله و اینجا که از دزد خالی نباشد و از آنجا تا دیر برقان یک مرحله خانه نیستی باشد درین
رباط و آسیایی کوچک دارند و آب چشمه دارند و بر آن کشاورزی کنند و درخت خرما دارند
و بیشتر از آن که باشد رسند بر دو فرسنگی چشمه آب است و درختان خرما لکن آنجا کس نباشد و دزدان
در آن کمینها نهند و بهر دو فرسنگ گنبدی و حوض آب باشد و از آنجا به بزرسک و آب این
بزرسک آبی خوش است و از بزرسک تا جور یک مرحله و از جور تا بست ده مرحله و از جور
تا کنی سه مرحله **ذکر راه خبیص** خبیص شهریست بر کنار این بیابان و آب روان
دارد و درخت خرما و از آنجا بدوارق یک مرحله و درین منزل چندان که چشم کار کند ریگهاست که
هیچ آب ندارد و از آنجا یک مرحله تا شور رود و وادی فراخ است از باران بزمینهای شور آب افتد و
سیلها در وی رود و از آنجا بادسل کویی کوچک است یک مرحله و از آنجا تا حوض یک مرحله
و از آنجا تا رباط دو مرحله و درین رباط چشمه آب روان است و در اینجا مردی دویست باشند
و کشاورزی دارند و از آنجا تا کوری یک مرحله دهی آبادان است از حد کوهستان و از کوری

[illegible]

تا خوست دو مرحله و درین راه چنین چون از رباط چشمهٔ آب روان بر دارند دو فرسنگ
سوی خراسان بروند مقدار چهار فرسنگ سنگهای سیاه خود بخود پیش آید و از باسل تا کوه خارجی
سنگهای خرد است بهری سپید چون کافور و بهری سبز چون آبگینه

مسافت از یزد بخراسان

از یزد تا حره یک مرحله و درین منزل چشمهٔ هست و حوض آب باران هست
لکن مردم نباشند و از حره تا خوانه یک مرحله بیابانست لکن در خوانه مردی دویست باشند و چارپا
و کشاورزی دارند و از خوانه تا تل سیاه سپید یک مرحله و درین مرحله هیچ عمارت
نباشد و آنجا حوض آب باران باشد و از تل سیاه سپید تا سباعید مرحله و سباعید دهی
باشد که در آنجا مقدار چهارصد مرد باشند دهی آبادان و آنجا چشمهٔ آب هست و از سباعید
تا شبادام تا رباط محمد یک مرحله و از رباط محمد تا دیک یک مرحله و درین منزل حوضی هست از آب باران
آب باران و کاروان سرائی لکن مردم نیست و از آنجا تا رباط کوران یک مرحله رباطی از خشت و سنگ
ساخته اند و تنی سه چهار در آنجا مقیم اند که آن نگاه دارند و آنجا چشمهٔ آب است و
از رباط کوران تا رباط کره یک مرحله و از آن تا آخوف کاروان سرائی و چاه آب هست
لکن مردم نباشند و از آخوف تا ستاداران یک مرحله دهی باشد یا مردی سیصدی درین
ده باشند آب کاریز دارند و کشاورزی کنند و از ستاداران تا دیکبل یک مرحله دهی آبادان
و درین ده مردی پانصدی باشند و کشاورزی و آب روان دارند و از وی تا دو یک مرحله
و درین منزل کاروان سرا و چاه آب هست لکن مردم نباشند و از آنجا تا رباط زنگلی یک
مرحله و درین رباط پنج هزار تن باشند و آب روان دارند و از رباط زنگلی تا اشلست
یک مرحله و از اشلست منزلیست حوض باران آب دارد و کاروان سرای بی مردم دارد

واز

و از اشلست تا بوسر یک مرحله و بوسر از چهل و دویست باشد که نواحی نشابور است و درین
منزل بر حد دو فرسنگ خان و حوض آب باشد و راه این بیابان به یکدیگر نزدیک است
چنانکه راه سامان و بر راه ری و بر راه ماسن و بر راه خراسان و بر راه شور
و بر راه خبیص و بر راه نوکی راه کرمانست

ذکر راه نو

از نرماسیر تا سان دو منزل یک مرحله دهیست و درخت خرما دارد و بر سر بیابان از آن گذشته
هیچ عمارت نیست و از آنجا چشمهٔ سراب یک مرحله و از سراب تا دیه سلم چهار مرحله بیابان
کوندکی این دیه از شمار کرمانست و از آنجا تا صحراء دو دو نه راه

واما راه سیستان

از نرماسیر سنج از حد کرمان نخ دو نه راه و از سنج تا سیستان هفت مرحله و بیدا کرده شد در صورت سیستان

ذکر ولایت سیستان

شرقی سیستان بیابان مکران است و زمین سند و بهری از اعمال
مولتان و جانب غربی خراسان و بعضی از اعمال هند
و شمال هندستان و جانب جنوبی بیابان سیستان
و کرمان و از جانب خراسان و غور و هندوستان و از حد و دعوی
در نگذرد اما شهرهای سیستان که احتیاج است درین کتاب بمعرفت آن
ذکر کردند طاق غزنین خواس فرهه بست رودان سوزان طالقان
بیم درغش تل سلنگ نجرای کهک کرمه قصر سوی اسفجای حاما ن

و هیچ شهری دیگر از زرنج نیست شارستان و ربض دارد و گرد بر گرد شارستان دیوار است
و خندق و ربض هم چنین دیوار دارد و آب خندق هم از خندق خیزد ● و دیگر
آبها با آن جمله شود و پنج دروازه دارد یکی در آهنین و دیگر دروازه کهن و این
هر دو دروازه راه پارس خیزد و سیم در کرکویه راه خراسان و چهارم در نیشک سوی
بست بیرون شود و این دو دروازه همه آبادان تر است و همه دروازها درهای آهنین
دارند و ربض سیزده دروازه است یکی دروازه مینا که سوی پارس رود و دیگر دروازه
کرکان و سدیگر دروازه اشریک و چهارم در شاراو و پنجم دروازه شعیب و ششم در نوک
و هفتم در کارو هشتم در نیشک و نهم در کرکویه و دهم در اسپریس یازدهم در غنجره
دوازدهم دروازه رستان سیزدهم در زنکلان و بناهای ایشان همه از گل بود که در آن
بی چوب نهاده اند و مسجد آدینه شهر در شارستان است ● چون از دروازه پارس
در شوند نزدیک ربض سرای امارت میان دروازه طعام و دروازه پارس و بیرون آن
در شهر بود به ربض باز آوردند و میان دروازه پارس و دروازه طعام کوشکی هست از آن
یعقوب لیث و کوشکی از آن عمرو لیث سرای امارت است و در شارستان میان
در کرکویه و دروازه نیشک بنایی هست عظیم که خزانه خانه عمرو لیث بوده است ●
و بازارهای شارستان گرد بر گرد مسجد آدینه است و بغایت انبوه و بازاران
و بازارهای ربض هم آبادان است یکی بازاری از یعقوب لیث بنا فرموده است و بر مسجد آدینه
وقف کرده و بر بیمارستان مکه و از آن بازار هر روز هزار درم غله بر خیزد و در شارستان
رودهای آب بغایت یکی از دروازه کهن در آید و دیگر از دروازه نو و سدیگر از باب طعام و این سه

آب چون بهم آید یک آسیا گرد باشد و نزدیک مسجد دو حوض است بزرگ آبها در آن
می‌رود پس آید و از آنجا براههای مردمان بیرون رود و بیشتر خانها از شارستان و ربض آب روان
و بوستانها دارند در ربض شهر جویهاست بزرگ که جویهای شهر از آن بیرون خیزد و
بازارها از دروازهٔ پارس در میان پیوسته است مقدار یک فرسنگ و زمین این جایگاه شوره و ریگ است
و ریگ و شهری گرمسیر است و درخت خرما دارد و هیچ کوه ندارد و در زمستان آنجا برف
نبارد و پیوسته باد سخت رود و آسیا بر باد ساخته باشند و تودهای ریگ هر یک چند بار
بردارند و از جایی بجایی برده اند و اگر ایشان در نقل ریگ حیلها نساختندی بیم آن بود که شهر بسیار د
و چون ریگ بنزدیک شهر آید مردم شهر جمله شوند گرد بر گرد ریگ دیواری بسازند از چوب و خاشاک
بلندتر از ریگ و در بن آن دیوار جایها باز گذارند تا باد در آید و ریگ را بر دارد
و بسر دیوار بیرون برد چندان که چشم کار کند که ایشان را از آن زیان ندارد
و میان کرمان و سیستان بناهای عظیم مانده است گویند در قدیم شهر آن بوده است
و آن را نام شهرستان خواندندی و گویند رود سیستان بر این شهرستان می‌رفت مگر
بندی که بهیرمند بجایگاهی که آن را اسوکن خوانند گسسته شد و از این شهر آب منقطع شد مردم
شهر از آنجا برخاستند و در زرنج بنا کردند

ذکر رودهای ایزدیاد

بزرگتر رودی را در دیار
سیستان رود هیرمند خوانند از غور بیرون آید تا بشهر بست رسد و از آنجا بسیستان رود
بدریای زره و این دریاچه کوچک است چون آب زیادت شود بزرگ شود و چون آب کم شود
نقصان گیرد درازای این دریا مقدار سی فرسنگ باشد از ناحیت کوی براه کوهستان بر پل
کرمان براه پارس و پهنای این دریا مقدار یک مرحله و آب این دریا آبی خوش باشد و از این دریا ماهی بسیار

خیزد

خیزد و پیرامون این دریا روستای بسیار است مگر از سوی بیابان که آنجا عمارت نبود و رود هیرمند
رودی بزرگ است و تا یک منزل از سیستان برسد و دیگر جویها از وی بیرون خیزد اول رودی که از
وی جدا شود در میان روستا آید تا آنجا که بست رسد و رودی دیگر برخیزد که آن را نیشرود
گویند و رودی دیگر که آن را باده رود خوانند و در وقت آب بخیزد رود کشتی از بست
بسیستان رود و رودهای سیستان همه از آسیا رود برخیزد و رودی دیگر هست که آن را
رود شعبه خوانند و سی پاره ده را آب می‌دهد و رودی دیگر آنجاست که آن را رود میلا گویند تا حتی
بسیار از آن آب بردارند و باقی که بماند در رود زرک بدریای زره رسد و آنجایگه سدی بسته‌اند
و براه بست بر آن آب جسری ساخته‌اند چنانکه جسرهای عراق باشد از کشتیها و رودها
که بدریای زره افتند یکی رود عامل از وادی خفد و رود مسل از غور بیرون آید و نواحی
آب بردارند و باقی بدریا ریزد و سیستان ولایتی پر نعمت است و خرما بسیار دارد و مردم
سیستان بیشتر توانگر باشند و از بیابانی که میان سیستان و مکران است غله بسیار خیزد
و سنجهای بزرگتر از مغرب است لکن والی بقضی مقام دارد و رخج نام اقلیمست و این نواحی
کن ورزی بسیار دارد و حاین درین ناحیت است و داور ناحیتی است و قصبهٔ این ناحیت تل
و درعش است بر کنار هیرمند و بتی و خلج و کابل و غور سردسیر است و خلج قومی ترکان بوده‌اند
در قدیم باین زمین افتاده‌اند میان هندوستان و نواحی سیستان و آرامگاه ساختند و مردم تمام
باشند بشکل ترکان وزی و جامهٔ ترکان دارند و همه زبان ترکی گویند
بست شهری است که در همه اعمال سیستان گذشته از زرنج بزرگتر از آن نیست و مردمان
بست اهل مروت باشند وزی عراق دارند شهری پر نعمت و میوه و خرما بسیار دارد و از آنجا

باذرکانی بهندوستان روند و غزنین شهرکی کوچک است بر یک مرحله از سیستان
بر دو فرسنگی سرود و صفاریان که پارس و سیستان و خراسان و کرمان تغلبه کردند ازین
جایگه خاستند چهار برادر بودند یعقوب و عمرو و طاهر و علی فرزندان لیث و طاهر
بردبیت کشته شد و یعقوب بجندیشابور فرمان یافت چون از بغداد
بازگشت و گورش بجندیشابورست و علی پیش رافع شد بگرگان بزینهار و مدتی
آنجا بود پس بدهستان فرمان یافت و یعقوب برادر مهتر بود و غلام رویگری
بود و عمرو مکاری بود و گویند که روزگاری اول بنا بوده بود و علی از همه برادران
کهتر بود و سبب خروج ایشان آن بود که خالی داشتند
و او را کثیر بن رقاق گفتندی و قومی از متطوعان خارج کرد آمده بودند
در قلعه که آنرا مصلی گویند پس این برادران از آنجا بجستند و بزمین بست
افتادند و درین ناحیت مردی بود و بر وی قومی گرد آمده بودند و با خارجیان بجنگ
جنگ می کردند نام آن مرد درهم بن نصر بود و هر چهار برادر پیش درهم بن نصر شدند
و از آنجا این سپهسالار درهم بخاست و قصد سیستان کردند و در سیستان والی ابراهیم
بن الحصین بود از قبل طاهریان و پس قوی نداشت و درهم بن نصر بدر شهر فرود آمد
و مردمان را گفت من بجنگ خارج آمده ام و مردم شهر را استمالت می کرد
و عامه مردم هواخواهی کردند و درهم بن نصر را در شهر بردند و ابراهیم
والی از شهر بناحیت بیرون شد و ایشان شهر فرو گرفتند و با خارج کارزار آغاز
کردند و سپهسالار خوارج عمار بن یاسر بجنگ بیرون آمد و یعقوب لیث پیش

اورف

او رفت و کارزار کردند و عماره کشته شد و از آن پس چون کارزاری سخت پیش
آمدی یعقوب استعانت کردندی و کار او بالا گرفت و لشکر درهم بن نصر
روی بوی نهادند و سپهسالاری بوی دادند و درهم بن نصر در جمله او بود و درهم را نیکو داشتی
چون مدتی برآمد درهم از وی دستوری خواست که بحج رود او را دستوری داد و چون
ببغداد رسید مدتی آنجا مقام کرد و از آن پس برسالت خلیفه نزدیک یعقوب لیث
آمد یعقوب لیث بفرمود تا او را بکشتند و کار یعقوب لیث بآنجا
رسید که پارس و کرمان و خوزستان و بهری از عراق بگرفت طاق
شهرکی کوچک است بنزدیک بست و روستائی دارد و بهمه سیستان نعمت میوه و انگور
از آنجا برند خواش آب روان دارد فره شهری بزرگست و شصت
پاره ده روستا دارد و کشت و ورزی و نخیل فراوان دارد قرنین شهری کوچک است
بر دست راست راه خراسان و از بست تا آنجا دو مرحله دارند کاورود و طالقان
بر دو منزلی بست دو شهرست با نعمت و کشت و ورزی و میوه بسیار و بیشتر
مردم جولاهه باشند روذان شهری کوچک است نزدیک فیروزمند
آب روان و کشت و ورزی دارد

ذکر مسافات سیستان

از سیستان تا هراه نخستین مرحله کرکویه خوانند بر سه فرسنگی و از کرکویه
تا بسر چهار فرسنگ و لختی از آب هیرمند بیرون می آید و از بسر تا حروری یک مرحله
و از آنجا تا بول رود دره یک مرحله و از بول تا دره یک مرحله و از ده
تا کوسان یک مرحله آنجا سر حد سیستان است و از کوسان تا حاسان

سوجه تا اسفزار یک مرحله و از اسفزار تا کاریز سوری یک مرحله و از کاریز تا سیاه کوه یک مرحله دارند

راه از سیستان ببست

نخست مرحله را سوق خوانند تا سروزیک مرحله تا ده حروری یک مرحله رود سنگ درین مرحله پیش آید بولی از خشت بخته بسته اند بران و از بول حروری تا رباط دهک یک منزل و از آنجا تا رباط ادسور یک منزل و دیگر منزل رباط کوودین و دیگر رباط عستان و از رباط عستان تا رباط عبدالله و از رباط عبدالله تا بست و از رباط دهک تا بیک فرسنگی بست همه بیابان است

راه از بست بغزنه

از بست تا رباط فیروزمند یک منزل و از آنجا تا رباط معون یک منزل و از معون تا رباط کوک منزل و از آنجا تا غرای که آنرا شهر رخج خوانند یک منزل و از آنجا تا رباط سراب یک منزل و از آنجا تا اویق یک منزل و از آنجا تا رباط جنکل آباذ یک منزل تمام باشد و از آنجا تا دیه عوم یک منزل و از آنجا تا دیه خاست یک منزل و از آنجا تا دیه جومه یک منزل و از آنجا تا خابیاد یک منزل سرحد دیه خناجی و رباط هزار دیهی بزرگ است و اول سرحد غزنی است و از آنجا بغزنی شانزده مرحله دارند والله اعلم بالصواب

راه از سیستان ببالس براه بیابان

ازرج

ازرج برباط شلین روند یک منزل انکه برباط جنکلی انکه برباط بم انکه بسجان جمله چهارده مرحله باشد

مسافات راه سیستان بکرمان و فارس

نخستین منزل خاوران دوم رباط دارک و از رباط دارک بانون و از آنجا تا کاوسک انکه رباط ماهی انکه رباط قاضی انکه رباط کرامحان انکه سبخ جمله هشت مرحله و این سبخ شهریست از نواحی کرمان بروزگار سیستان عمرولیث بنا کرده است و اینجا یکه را قنطره کرمان خوانند و اینجا هیچ پل نیست لیکن چنین گویند و طاق بر راه کویرست بر پنج فرسنگی چواس و چواس بر یک فرسنگی راه بست نهاذه است و میان چواس و قرنین یک منزل بروند والله اعلم واحکم

سایر مسافات سیستان

از سیستان تا حدوده سه مرحله و این حدوده برابر قرنین است نزدیک بیابان و طاق بر راه کویرست و از بست تا سروان دو مرحله است بر راه دوار بس بر رود هیرمند بگذرد بر یک مرحله از سروان و از آنجا تا درغش یک مرحله بر کنار هیرمند و این حد دوازیک طرف باشد و از بل تا بعس یک روزه و از بعس با صحرای مقدار یک فرسنگ و از صحرای تا اسفنجای سه مرحله و قصر برابر این باشد و میان صد و یک فرسنگ باشد و از سعجای تا سرین دو مرحله است مسافات میان ثغور و نواحی سیستان بر سبیل اجمال ذکر رفت اکنون ذکر خراسان آغاز کنیم

ذکر اقلیم خراسان

خراسان مشتملست بر کوره و این نام اقلیم است و آنچه محیط است
بخراسان ● شرقی آن نواحی سیستان و هندوستان است
جهت آنکه اضافت کرده ام بسیستان و آنچه پیوسته است از بست
غور این همه را بهند و غربی خراسان بیابان غزنه و نواحی
گرگان نهاده ایم ● و شمالی خراسان ماوراء النهر
و بعضی از بلاد ترکستان . و جنوبی خراسان بیابان
فارس و قومس و بعضی از قومس را با کوههای دیلم و آن طرف
نهاده ایم و همچنین گرگان و طبرستان و ری و آنچه بدان
پیوسته است و این مجموع را اقلیمی نهاده ایم چنانک ذکر رفت
و بلاد ختل را با ماوراء النهر نهاده ایم جهت آن کی شهر خوارزم
دران طرف جیحون است نزدیک تراست ببخارا و حدود آن از آنچه
بشهرهای خراسان ● و غور را بغزنه و لیک حد خراسان تقویسی
دارد تمام از حد گرگان و دریای خزر و سمرقند تا خوارزم
به عمارات اکنون وقت آنست که صورت خراسان
بنگاریم و شرح آن و بیان آن تمام پردازیم و بیش ازین گفته آمده است

قومس

قومس را و آنچه در آن حدود آمده است تا دیلمان و حدود آن
اضافت کردم و همچنین گرگان و طبرستان و ری و جبال را در
حدود ماوراء النهر نهادیم و خوارزم را هم از ماوراء النهر یاد کردیم
زیرا کی شهر خوارزم بدان جانب جیحون است ● و بخارا نزدیک تر
بشهرهای خراسان و خراسان را جایی
هست که میان بیابان پارس و میان
هراه و غور و غزنین و جای دیگر از حد
غزنی از طرف قومس با نواحی قواره این هر دو
جانب را از خراسان جدا کرده اند تا تربیع خراسان
درست آمد و تقویسی دیگر دارد از حد
کرمان تا دریای خزر تا حد خوارزم
و این تقویس همه عمارت است و مسکون است
و نعمت فراوان باشد و ما صورت خراسان
و شهرها و راهها و بیابانها نهادیم ● تا چون در شکل صورت
نگرند چنان نماید که خراسان چه ملکی در نظر است



شمال

حد ماوراء النهر و بخارا

جیحون

جیحون

کوههای غور

رود هراة

هراة

مرو

طوس

مغرب

مشرق

جنوب

بیابان میان پارس و خراسان

دریای زره

دریای خوارزم

خوارزم

کاث

آمل

شهرهای خراسان کی با عمال جمع کنند و آنرا مرند و بازگویند چهار اند مرو و بلخ و نشابور
و هراه و دیگر کورها هست چون قهستان و طوس و نسا و سرخس و اسفراین و بوشنگ و باذغیس
و کنج رستاق و مرو الرود و کورکانان و غرجستان و بامیان و تخارستان و زم و آمل
ولیکن کی خوارزم را در ماوراء النهر یاد خواهیم کرد و شهر نشابور را نواحی هست که آنرا
از نشابور جدا نکردیم سبب آنکه در اعمال نیشابور می آید و تخارستان را از بلخ جدا
کردیم که در دیوانها آنرا ذکر هست گویند بلخ و تخارستان و در تالیف و تفریق نواحی بس
فایده نیست مگر آنک هریک را موضع در صورت معلوم کرده نشابور را ابرشهر خوانند
دهها و بی نهاده است و بناهای آن از گل باشد و مساحت شهر فرسنگی در فرسنگی باشد
و دو شارستان دارد و قهندز و ربض و شارستان آبادان است و مسجد آدینه
در ربض شهرست و آن جایکه را لشکرگاه خوانند و سرای امارت در جایگاهی
است که آنرا میدان حسین خوانند و زندان هم درین نزدیک است و میان مسجد آدینه
و سرای امارت و زندان مقدار چهار یک فرسنگی بود و سرای عمارت عمرو لیث فرموده
است و شارستان را چهار دروازه است یکی را در پل گویند و دوم را دروازه کوی معقل
و سیم در قهندز و چهارم دروازه پل تکین و قهندز از شارستان بیرون است و ربض گرد
بر گرد شارستان قهندز است و ربض را دروازهاست دروازه که سوی بلخ و
ماوراء النهر روند آنرا دروازه جنک خوانند و دروازه که براه کرکان و عراق روند
آنرا دروازه عناب گویند و دروازه که براه بادس و قهستان روند دروازه
سیرس خوانند و بازارها در ربض باشد و چشمه بازارهاشان در بازار رسته یکی چهار سوی

بزرگ

بزرگ خوانند سوی مشرق بازارها دارد با کورستان حسین و بدست چپ بر این
جمله تا سر پل و چهار سوی کوچک نزدیک میدان حسین است بجای سرای امارت است
و آبهای نیشابور در زیر زمین روان بود چون از شهر بگذرد بصحرا افتد و کاریزها هست که
در شهر پیدا کرده و در سراها و بوستانها روان بود و رودی بزرگ هست که شهر و روستا
را آب دهد و وادی سغاور خوانند و در خراسان هیچ شهری بزرگتر از نیشابور نیست
و هوای نیشابور از دیگر هواهای خراسان بهتر است و جامهای ابریشم و کرباسهای
باریک خیزد چنانکه در همه آفاق از اینجا برند چه و نیشابور فراخ است و نواحی بسیار
چون بوزکان و مالن و سلومک و تردان و زوزن و کندروحان و داون و ارادوار
و خنوکرد و بهمناباذ و مزینان و سادوان و رمواده و مهرجان و اسفراین
و ویدین و کرکان و اما طوس در شمار نشابور گیریم شهرهای طوس اینست
رایکان طابران نوقد نوقان یا مشهد علی بن موسی الرضا رضی الله عنه و گور
هارون الرشید آنجاست چهار فرسنگی شهر و گورهای نیشابور و طوس کان
بیرون باشد و سرای امارت خراسان در مرو بودی و در بلخ بودی تا روزگار
طاهریان که آنجا مقام ساختند بسبب ایشان دار الملک شد و از نیشابور
دبیران و ادیبان معروف خاسته اند و علمای مشهور چندان کی شرح توان داد
شهر مرو را مرو شاهجان خوانند شهری قدیم است گویند قهندز را طهمورث بنا کرد
و شارستان را ذو القرنین در هاموی نهاده است کی در چند جای هیچ کوه نه بینند و زمین
مرو شوره ناک است و یک بوم سه مسجد آدینه معروف دارد یکی را در اول الاسلام بنا نهادند

درشارستان چون مسلمانی قوت گرفت دیگر بنا کردند که آنرا امروز مسجد آدینه
کهن خوانند بدر شهر حاجبیان آنجا نماز کنند و آنرا مسجد ماهان گویند و از آن
بن مسجد آدینه ماهان بنا نهادند و گویند که مسجد و سرای امارت و بازار ماجان
همه بومسلم بنا نهاده است و قبهٔ بومسلم هنوز برجایست و آنرا چهار در دست هر دری
ایوانی باز دارد و پیش هر ایوانی چهارسوئی هست و قبه ز بزرگی چند شارستان باشد
لکن خراب است و قبه ز آب کاریز دارد و بوده که بر آن آب بالیز سازند
و بازارهای قدیم بدر مسجد آدینه کهن بودی در روزگار بومسلم بماجان افتاد و بازارگاه
عبید بن مجلت میدان در مقبرهٔ بوجهم بوذ و گرد بر گرد نا زعمارت است بنزدیک
هرمزفره و ماجان تا ما بی چهارسوی مرو رودهای معروف اند یکی روذ هرمزفره
چون طاهر بکنار این روذ عمارتهای بسیار فرموذ و خواست که سرای امارت و بازارها
را بدین جا نقل کند و محلتی با سرای خواجه ابوالفضل محمد بن عبدالله آنجا است
و آنرا سوشابان خوانند . ازین رود آب خورد و دوم روذ ماجان بدر مسجد آدینه
نو و بازارگاه و سرای امارت و زندان و سرای آل بونجم ابو معیط هم برین آب است و آن
تبه کی حوادث بنی العباس دو رنگ کردند بر در سرای بونجم باشد . و سوم روذ رزیق که در
شهر و این رود آبها بحوضها برند که مردم شهر بردارند و مسجد آدینهٔ کهن برین آب است و در پایان
این رود کوشکهای آل خالد و احمد بن حمادست که میر بخارا بوذ . و چهارم روذ یکی
آنرا اباسعید خراسانی باز خوانند و محله درشجان و محله دهقان ازین رود آب خورند و عمارتهای
مرو برین رودهاست و دیوار شهر گرد بر گرد این رودها و عمارتها در کشیده است

و دیواری

و دیواری بوده است گرد بر گرد شهر و روستاها که آنرا ری خوانند و هنوز آثار آن دیوار
پدیدارست و شارستان را چهار دروازه است یکی در شارستانست بمسجد
آدینه باز دارد و دوم در شجان و سوم در بر و چهارم در مشکان و این دیوان خراسانست
و سرای مامون و لشکرگاه او برین در است و آنجا مقام داشتی تا آنکه خلافت بوی
رسید . و روذ مرو الروذ روذی بزرگ است و این رودها که یاد کردیم همه ازین
روذ برخیزد و آنرا مرغاب گویند یعنی آب مرو و گویند که ابتدای این آب بمرو الروذ
از آن کردند که روزی ایشان همه برین آب است و سرچشمه مرو الروذ و هرات و نیز
از حد هرات است و بخشش آبها از دیه رزیق برخیزد و هر محلتی را روذی کوچک بخش آبها اند
و تخته فرو برده تا آب بسویت بوذ و چنان ساخته اند که اگر زیادت گردد و اگر نقصان
گردد بسویت از همه محلتها کم گردد و برین آب میزانی باشد که او را حرمت
بیش از حرمت والی معونت بود و شنوده ام که قرب ده هزار مرد آنست که عمل آن
روذ دارند . و مرو لشکرگاه اسلام بوده است و مسلمانان را ملک از آنجا مرو
مستقیم شد چون یزدگرد را بمرو در آسیائی بکشتند و دولت بنی العباس هم از مرو خاست
و در سرای بونجم معیطی جامه سیاه رنگ کردند که مسوده پوشیدند یعنی سیه پوشان و مامون در مرو
بود که خلافت بوی رسید و بسیار سپهسالاران و دبیران از مرو خاستند و علما و فقها و ادبای معروف و در همه
روزگار گذشته و مردم مرو را بر مردم ایران شهر تقدم و تفضیل بودی چنان
که بروزیهٔ طبیب که همه اطبای عجم مقدم بوده است . و باربد که
نواها و رودها ساخته اند همگنان درین صنعت هنوز بوی اقتدا کنند

بوی رسید و برادر خویش محمد بن هارون لطف یافت و ازین دکان دیوان خلافت

وخوشترین شهرهای خراسانست ومیوههای مرو به از میوههای دیگر شهرهای خراسان بود
تا آن جای کی خربزهٔ انجا را خشک کنند و کشتهٔ خربزه با آفاق برند و هیچ جای دیگر نشنوده ام
کی خربزه کشته توان کرد کی تباه نشود و نان مرو معروفست و اندام و ترتیب بازارهای
پیشه وران چنان کی هر حرفتی جدا کانه بازاری دارند و سراها و آبهای روان و درخت و بوستانها
بران نسق کی در شهر مروست هیچ جای دیگر نیست اشترغاز بهمه جهان از بیابان مرو برند و ابریشم
وقز بسیار بکار دارند مرو کیرند جای دیگر نکیرند و شنوده ام کی اصل ابریشم از مرو بطبرستان
برند ● و بند مروی و کرباسهای نیکو از مرو خیزد و در شهر مرو دو منبرست و در نواحی
منبرهاست قدیم و جدید درین جا بعضی یاد کنیم کشمیهن هرمزفره سوسقان بسنج
جرج دندانقان مرسن باسان در همه جایها منبرست ● هراه نام شهرست
واعمال و نواحی آن اینست مالن حسان اسپهان اوبه ماراباذ داسان
کروخ حسب ماسران ادرسکر کواران کوسف خراسان واسران
نام ناحیتیست و شهر هراه حصاری و خندقی دارد و درین خندق آب بسته
این حصار در میان شهرست واعمال و نواحی آن بسیارست و شهر دیواری عظیم دارد
و قهندز و مسجد آذینه در شهرست و سرای امارت در خراسان آباذانست کی
لشکرگاه بوذی در اول و مسافت شهر مقدار نیم فرسنگ باشد برراه بوشنک و شارستان
را چهار دروازه است ● دروازهٔ کی راه بلخ است و یکی دروازهٔ نشابورست
آن را زیاد خوانند و یکی دروازهٔ درخشک کویند و دروازها همه از چوبست
مگر دروازهٔ بلخ کی آهنین است و در میان شهر و بعض آبهای روانست حصار را چهار

درست

درست هر دری سوی دروازهٔ و هم بنام آن دروازه باز خوانند و کاذیکو در حصن دیوارست و پهنای دیوار
سی گام بوذ و مسجد آذینه در میان شهرست و در همه خراسان و ماوراءالنهر هیچ جای مسجدی آباذان
تر و انبوه تر از مسجد هری نیست انکاه مسجد بلخ انکاه مسجد سیستان درین مسجد همیشه
بوذ و پیوسته علما و فقها نشینند چنانک در شام و در ثغور عادتست و هری بارکذ
پارس و خراسانست ● و فرضهٔ خراسان و پارس و سیستانست و کوه بر دو فرسنگی شهرست
و میان شهر و این کوه هیچ آب و باغ و بوستان نیست مکر رود شهر و پل بناراد و دیگر دروازها
را باغ و بوستان هست و درین کوه کی گفتیم گیاه و هیزم و هیچ چیز نبوذ مکر سنگ آسیا
را شاید و درین کوه جایکاهیست آباذان نواسرسکه خوانند کلیسیای ترسایان
است و آباذانترین دروازها در بیرون باذاست و آب ایشان از نزدیک رباط کروان
برخیزد ● چون از غور بیرون آیذ و بنزدیک هراه رسد رودهای دیگر از وجدا شود
یکی از آن رودها را رود بوی خوانند نواحی سیداسکل را آب دهد و رود بارانست کی
روستای کواسان و سیاوشان را آب دهذ ● و رود کیل بر روستای عربان و کنکرود
و رود سعر کی روستای سوجیرد در حد بوشنک برانست و رود اردکان بر روستای میرستان
رود و رود سکو کانک روستای زیون را آب دهذ و رود حرکی شهر هراه و باغها و
بوستانها را آب ازانست برراه سیستان همه باغهاست پیوسته و کروخ در شعبی نهاده
است و مقدار بیست فرسنگ ناحیت دارد و همه باغ و بوستان ● و اوبه چند کروخ بوذ
و مردم اوبه اهل جماعت باشند مالان کم از کروخ بوذ و باغ و بوستان بسیار دارد و حسان
از مالان کمتر بوذ و باغ و آب روان اندکی دارد اسپهان از مالان بوذ و کشت و زرع

بیش از باغ دارند و مردمان این دیه خوارج باشند مارآباذ آب و باغهای فراوان
دارد اسفزار چهار شهر دارد بزرگترین آن موضع کواشان است و مردمان اسفزار
اهل جماعت باشند پوشنگ چند یک نیمه هری باشد و از پوشنگ تا بن دو فرسنگ
بوذ و شهرهای پوشنگ اینست خسروگرد کوسری خرم و پوشنگ
هم بر شکل هری نهاذه است و چندان درخت عرعر که آنجا باشد در همه خراسان
نبوذ و از آنجا بدیگر شهرها برند و آب پوشنگ از هری باشد و این دو دیه
روذ لیکن بوقت آنکه گرما سخت شوذ آب آنجا نرسد و پوشنگ را حصار است
و خندق و سه دروازه دارد کوسری شهری باشد کمتر از پوشنگ آبها و باغ و
بوستان دارد و نوکرد از خسروگرد است آب روان دارد لیکن باغ کمتر بود
جهارپا دارند باذغیس ناحیتی است و شهرهای آن اینست کوه سیم و کوی عمایاد
و بست و جاذور و کابرون و کالون و دهستان و شاهیان
بکوی عمایاد مقام دارند و دهستان آباذان تر بوذ و چند ربع پوشنگ بوذ
و خانهای گلین دارند و زیر زمین سیاذ و بر کوهی نهاذه است و آب
روان باشد و باغ ندارد و کشت ایشان بخس بوذ و کوه سیم و کوی
عمایاد همچنین بوذ و کوه سیم معدن نقره است و کوی عمایاد و جاذور را آب
روان هست لیکن کشاورزی بر آب باران بوذ کالون و کابرون آب چاه دارند
و کشت بر آب باران کنند و کوه نقره بر راه سرخس است و مردم باذغیس
اهل جماعت باشند الا اهل دیه احمد بن عبدالله که ایشان خوارج باشند

ولیه

و کوف از بست کمتر بوذ و شاهیان در بست مقام دارند و شهر بست بزرگتر از پوشنگ است و
کوف و بست آبهای بسیار دارند و باغ و بستان فراوان و گنج روستا ناحیتی است که قصبه آن را
بن خوانند و بعشور و دریاباین نهاذه است و کشت ایشان بخس بوذ و آب چاه خورند
و هوای درست دارذ و این همه شهرها بر راه مروالروذ است و نواحی مروروذ اینست
کوشک احنف دره مروذ و مروالروذ از پوشنگ بزرگتر است و روذی بزرگ دارد و آن
روذ از سنگ بشهر مرو می رود و بیابانی خوش دارذ و آب و باغ و بوستان فراوان
و کوشک احنف آب روان دارذ و باغها ولکن نه چنانک مروالروذ و هوای طالقان درست تر از مروالروذ
دره روذ صفه و در میان دره بی کذرد و از این جانب بدان جانب بپل گذرند
و باغها و بستانهای بسیار دارد و طالقان چند مروالروذ بوذ و آب روان دارد و
باغها لکن نه چنانک مروالروذ و طالقان در میان کوه نهاذه است کلی آب
روان و باغ و میوه بیشتر دارد و گوزگان نام ناحیتی است و قصبه آن جهودستان
است و شبورقان روستاست و قصبه آن را کندرم خوانند و سان شهرکی بوذ
شاهیان آنجا مقام دارند کوچکتر از مروالروذ باشد آبهای روان و باغ و بستان دارد کندرم
در میان کوهست آنجا میوه بسیار باشد و شبورقان آب روان دارد و بزرگتر از کندرم است
و سان کشاورزی بسیار دارد و اندکمایه باغ و بستان دارند و از ناحیت گوزکان سمنگان
گوزکانی چیزها به همه خراسان از آنجا برند و از شبورقان تا انبار یک مرحله دارند و تا باذان
شبورقان دو مرحله و از شبورقان تا کندرم چهار مرحله و غرجستان دو شهر دارد کلی بشین
و کلی سورمین و هر دو چند یکدیگر باشند و از بشین برنج بسیار خیزد و از سورمین مویز بسیار خیزد

وازبسن نادره صوف دو ذیل مجلد دارند وبسن بالای دره است وآب مرو از بسن
بلد و مرو الروذ دارند وازبسن باسورمین ذیل مرحله وغور ناحیتی بسیار است ودر جمله مسلمانی
یاذ کردیم از بهر آن کی در غور مسلمانان بسیار باشند وکوهستانی آباذان است وآب
روان وباغهای بسیار دارذ وچه ودر غور راه هر دو گرد تا فره وتا زمین داور
تا رباط کروان از اعمال الفریغون وتا چه ودر غرجستان همچنین ناحیتی یاد کردیم سرخس
شهریست میان مرو ونشابور در رهگذری وآب روان ندارد مگر اندکی از رود کی بالاء آید
وکشاورزی همه بخس باشذ واین شهر در جای کی چند نیمه مرو الروذ بوذ وشهری
آباذان است وهوای درست وچراخورهای فراوان وکار ایشان بیشتر بازرگانی شتر
بوذ وآب چاه خورند وخراسها دارند   نسا شهریست جند سرخس بر نعمت وآب دو
سراها ومحلها دارذ وباغ وبوستان فراوان دارذ ودرمیان کوه بوذ   فراوه
ثغریست در بیابان وازعمارت نهاده درست ومرابطان نوبت آنجا نشینند اندک مایه مردم
ولکن آلت وعدت بسیار دارند وچشمهٔ آب دارند درمیان دیه وباغ وبوستان ودیه زار
هیچ ندارند وکم از هزار مرد باشند درین دیه   کوهستان از جمله خراسان است در بیابان
پارس وهیچ شهر ندارذ وقصبهٔ این ناحیت را قاین خوانند شیعه باشند قصبهٔ آن ساسد طبس
کلری وقاین جند سرخس بوذ وبناها همه از گل بوذ وقهندزی دارند وگرد آن خندقیست ومسجد آدینه
وسرای امارت در قهندز باشذ وآبها کاریز خورند وباغ وبوستان کمتر بوذ وسردسیر است
وطبس کمتر از قاین است درخت خرما دارذ واز گرمسیرست وحصاری دارذ ولی قهندز ندارذ
وآبهای کاریز بردارند جون از طبس کی خلتر است اندک مایه باغ دارند وآب کم بوذ ومردم اینجا کاه

کاه کوسفند

کوسفند وستور دارند وکنابه بزرگتر از جونبذ ودو ناحیت روشنا دارذ وآبهای کاریز بر
دارند واین حدود را کی یاذ کردیم همه سردسیرست ودرمیان این شهرها ونواحی کاشتیم
داذیم بیابان فراوان هست وخلج وکوسفند داران انجا نشینند ودر حد قاین بر راه
نشابور بدو روزه راه گل خوردنی خیزذ بهر جانبی ازان برند ودر همه کوهستان آب روذ
نیست جز جاه وکاریز نباشد   ودرین ناحیت کرباس وزیلو خیزذ وپلاس وانچه بدین ماند
بلخ ونواحی بلخ اینست   تخارستان خلم سمنگان بغلان سکلکند روالین وارذن
وراور وطالقان وسکلمست وودروا وسرای عاصم وخست واندراب ومداوه کاه
وشهرهای کوهستان اینست   واما ختل شهران هلاورد ولاوکرداسنگ
وکاوبل ومسلمات ومنلک وسکندره وکابل بحرا وفدوان وغزنه وبحمر
وان بحمر یک شهرست وآنرا اساطیر خوانند وما این شهرهای کوهستان درماورالنهر
نهاذیم   وبعضی ازین شهرها عمل بامیانست   بذخشان اقلیمی است شهرها ودروستا
دارذ وقصبهٔ آنرا بذخشان خوانند بلخ شهریست در هامونی نهاده ازانجا تا کوه چهار
فرسنگ باشذ وبلخ باره دارد وربض ومسجد آدینه درون شهرستان گرد بر گرد مسجد شهرستان مقدار
نیم فرسنگ بوذ وبناها از گل سازند شش دروازه دارذ نخستین دروازه نوبهار ودر رحبه ودروازه
هندوان ودر جهودان ودر شصت بند ودروازه یحیی ودرمیان ربض شهر روذی بی روذ آنرا
روذ هاس خوانند بر درنوبهار بگذرذ وده آسیا بروی بگردذ وروستا ونواحی آنرا آب دهد
وتا ساه کرد برود وبهمه دروازهای بلخ باغها وبناهاست ودیوار شهر از گل است
وخندق ندارذ   واما ناحیت تخارستان بزرگتر شهری در تخارستان طالقان است شهریست

درها موئی نهاذه و بکوه نزدیکست روذی بزرگ دارد با باغ و بستان فراوان و شهرچند
سیکلبلخ بوذ ● اندرابه شهریست در شعب کوه نهاذه و انجایگاه نقره یا از جاربایه و پنجهیر
اندر گذارند و دو روذ دارد یکی روذ اندرابه و یکی روذ کاسان و باغ و درخت بسیار دارد
و دیگر شهرهای تخارستان متقارب است و همه از طالقان کمتر بوذ ● ووروالین و ذراب
دو بارهٔ شهرند آب روان و درختان بسیار اسکلند در میان کوهها نهاذه است وخش نرکلیز
شهریست در کوهستان و همچنین شهر منک و شهر ملنک و کوه میان روذ وخشاب و روذ بذخشان
و درین کوه روذهای بسیار است و بنزدیک ترمذ این آبها جمله شوذ و در جیحون افتد و منک از
ملنک بزرگترست و خانهای ایشان جایگاه از گل است ● و شورمنک شهرکی کوچکست
از گل و سنگ بذخشان کوچکتر از منک بوذ و نواحی آبادان دارد و باغهای بسیار بر رود جیحون است
و ازین کوهستان ستوران نیک خیزد و از بذخشان لعل خیزد و لاجورد و درین کوهها معدنهاست
و مشک بسیار افتد بذخشان جمیر شهریست که و هر نهاذه ترب ده هزار مرد دو باشند و مردمانی
مفسد باشند و آب و باغ و آب روان دارند لکن کشاورزی نکنند ● جادمانه کوچکتر از جمیر است
و بهر دو جای معدن نقره باشد و مردمان در معدن مقام دارند و باغ و بوستان و کشاورزی هیچ
ندارند و روذ جمیر در میان شهری رود و روذ جمیر از جاربایه بگذرد تا بفروان رسد و بمیر بندستان
روذ امیان جندیل تیمه بلخ بوذ بر کوهی نهاذه است و درپیش کوه روذی بزرگ و آب این روذ
بغرچستان برود و باغ و بستان ندارد و درین نواحی هیچ شهر بکوه نیست مگر بامیان و همه باغ
و بستان و آب روان دارد الا غزنی که باغ و بوستان ندارد و روذی در میان غزنین بوذ و در همه
نواحی بلخ هیچ شهری توانگرتر و بازرگانتر از غزنین نیست بحکم آنکه فرضهٔ هندوستان است کابل

تمندی

تمندی دارد سخت استوار از کابل را بیش بر نتوان شد تمند مسلمانان دارند و بعض هندوان
کافر دارند و گویند که شاه بادشاهی زاولستان تا آنگاه که او را در کابل بیعت نبندد اگرچه از
کابل دور بوذ و کابل هم فرضهٔ هندوستانست و از بلخ اشتر بختی خیزد و ترنج و نیشکر و نیلوفر
فراوان و همه میوهای گرمسیر در بلخ باشد مگر درخت خرما نبوذ ● غور کوهستانست و
گرد بر گرد غور همه ولایت مسلمانیست لکن ایشان کافرند و اندک مایه مسلمان در غورستان هستند
و کوههای استوار دارند و زبان غور چون زبان خراسانست و مراعی بسیار دارند و آبهای روان
و بدان سبب در جمله خراسان یاد کردیم که سوی جد غور تا خراسانست و بلخ جدا با نواحی آن
و بیشتر بردهٔ غوری بهرا و سیستان افتد و کوههای غور از حد خراسانست و همچنین بر حدود بامیان
و پنجهیر و ما وراء النهر تا ترکستان و دونی و وناسو سوق تا حد خرخیز رسد و درین کوهها از اول تا آخر
معدنهای نقره است و آما جیحون و خوارزم و آمل و زم همه در شمار ما وراء النهر یاد خواهیم کرد
خوارزم بر ساحل دریا نهاذه است و گرد جد و خوارزم از بلخ و مرو و غیر بها تا خوارزم همه بیابان
است و درین بیابان بهر دیکست و هیچ روذ و آب روان نیست مگر آب چاه تا آنجا که براه مرو رسد
و تا آنجا که ولایت غزنیه در میان خوارزم و دریاست و این جایگه چاهها کمتر است و درین بیابان
بیشتر بوذ بناحیت سرخس و نواحی بلخ و گوسفندان از ولایت غزنیه و غور و از خلخ خیزد و بخراسان
ستور و بنده و خوردنی و پوشیدنی و هرچه مردم را بذان احتیاج بوذ فراوان بوذ و برده از
ترکستان بخراسان افتد ● و جامهای بریشم و کرباس از نشابور و مرو و بلخ برند و بهترین گوسفند از ولایت غزنی
آورند و خوشترین آبها آب جیحون است و مردمان بلخ و مرو فقیه و ادیب باشند و عاقل و دین دار
و خوشترین زمینهای خراسان آنچه است نشابور است و آنچه بخش بوذ هرا و مرو و مردمان نشابور با نشاط

[illegible]

مخوش دلتر باشند و کرمیر خراسان ناحیت قهستان است درجد بادیه و کرمان و سردسیر
خراسان شهرها میان است ونواحه خوارزم در جانب ماوراء النهر بیاریم **ذکر مسافات خراسان**
استقصا نخواهیم کردن جمله آن کی خود معروفست لا بد یاد کنیم از شهر نشابور تا سرحد نشابور
تا دیه کاه ان کی در حد قومس باشد بر دیک اسدآباد دمنت منزل دارند و از دیه کاه ان تا دامغان پنج منزل
و از نشابور تا سرخس شش منزل و از سرخس تا مرو شش منزل و از مرو تا آمل بر کنار جیحون شش منزل
اما اول اعمال نشابور تا مقابله قومس سوی جیحون از نشابور تا اسفراین سرحد نشابور پنج مرحله از
نشابور تا بوزکان تا بوشنگ چهار مرحله از بوشنگ تا هری یک مرحله از هری تا اسفراین سه مرحله و از
اسفراین تا دره دو مرحله سرحد هرا است و از قاین تا هرا هشت مرحله و از مرو تا هری دوازده مرحله
و از مرو تا باورد شش مرحله و از مرو تا نسا چهار مرحله از هری تا مرو الرود شش مرحله و از هرا
تا سرخس پنج مرحله و از بلخ تا کنار جیحون براه ترمد دو روزه راه . و از بلخ تا اندرابه نه مرحله
و تا بامیان ده مرحله و از بامیان تا غزنین هشت مرحله و از بلخ تا بدخشان سیزده مرحله و از بلخ تا کنار
جیحون تا دریای خوارزم از بدخشان تا ترمد بر سمت جیحون سیزده مرحله دارند و از ترمد تا زم پنج مرحله
و از زم تا آمل تا خوارزم دوازده مرحله و از خوارزم تا دریا شش مرحله مسافتهای معروف در خراسان
اینست از نشابور تا بوزکان چهار مرحله و از بوزکان بر دست چپ سوی نشابور تا مالن یک مرحله
و این مالن هری باشد و از مالن تا جام یک منزل و تا سکان یک منزل و از سکان تا ماسوبان و از آنجا
تا نیم فارجومان و از سلومد جنق بدست چپ سکان باز گردد تا روزن یک روزه راه و از زوزن تا قاین
سه روزه و از نشابور تا ترشیز چهار مرحله و از ترشیز تا کندر یک روزه و از کندر تا ساسد دو روزه
و از ساسد تا قاین دو روزه و از نشابور تا خرگرد چهار مرحله و ساد و منش از خرگرد تا بهمناباذ یک مرحله

بزرگ

بزرگ و از بهمناباذ تا مریمان براه قومس مقدار یک فرسنگ و از نشابور تا خاوران یک مرحله
و از خاوران تا مهرجان دو روزه و از مهرجان تا اسفراین دو روزه و از بهمناباذ چون بسوی
مهرجان روند یک روز باذادوان روند و یک روز بمنزلگاه و یک روز بمهرجان **ذکر مسافات**
مرو از مرو تا کشمیهن یک منزل و از مرو ده لی یک فرسنگی کشمیهن است بر سر راه بیابان
خوارزم و از مرو تا دندانقان دو مرحله و راه سرخس با ورد و سوسقان و غزنین
بدندانقان روذ چون بر سه فرسنگی شهرست میان راه سرخس باورد و سوسقان
بیک منزل دور ترست **مسافات شهر بلخ** از بلخ تا خلم دو روزه و از خلم تا والین دو روزه
و از طالقان تا بذخشان هفت روزه و از خلم تا سمنجان یک روزه و از سمنجان تا اندرابه پنج روزه
و از اندرابه تا جاربایانه سه روزه و از جاربانه تا پنجهیر یک روزه و از عسکر پنجهیر تا فراوان دو مرحله
و از بلخ تا بغلان شش مرحله و تا کره یک منزل و از کره تا مناصیان سه مرحله و از بلخ تا شبورغان
سه مرحله و از شبورغان تا فاریاب سه مرحله و تا طالقان سه مرحله و از طالقان تا مرو الرود
سه مرحله **ذکر مسافات شهرهای قهستان** از قاین تا زوزن سه مرحله و از قاین تا
طبسین مریان دو روزه و از قاین تا خون یک روزه و از خون تا خوست یک فرسنگ و از قاین تا طبسین سه مرحله
ذکر ماوراء النهر جانب شرقی ماوراء النهر و حدود کر ازحد زمین هندوستان بیک خط
راستست و جانب غربی ولایت غزنین و حدود طوران بیغوس باز گردد تا فاراب و ترکمه و سغد و سمرقند
و نواحی بخارا تا خوارزم و کنار دریا و جانب شمالی حدود ترکستان تا حد فرغانه و طراز بر خط راست
بجمله اکثر جان رود خراب است و جانب جنوبی از جیحون نخست از بدخشان در آید تا دریای خوارزم
بر خط مستقیم و خوارزم و حیال را در شمار ما وراء النهر نهادیم زیرا کی جمله میان رود خراسانست و میان رود

و این [illegible] ماوراء النهر [illegible]


رود سغد
دریای خوارزم

و ماوراء النهر از همه اقلیمها پر نعمت‌ترست در دایرهٔ اسلام و مردم ماوراء النهر در خیر راغب
باشند و مردمان نیک‌بوذ و سلامت‌جوی و نیاغاید و دست‌گشاده باشند و بیشتر را ذخیره بود
و سلاح‌دوست بوند و فراخی آنجا چنان بوذ که در همه اقلیمها قحط افتد و آنجا کمتر افتد
و اگر یک سال آفتی رسد ذخیرهٔ سال گذشته چندان بوذ که ایشان را یک سال و بیشتر نگاه
دارد از غله و طعام و میوه برین جمله بوذ و آبهای ایشان خوش‌ترین و سبک‌ترین همه آبها بوذ و در کوه
و صحرا آبهای فراوان بوذ و ستور و چهارپای نیک بسیار دارند و گوسفند از ترکستان و غز
بسیار آرند و کرباس سمرقندی همه جائی ستوده است و قز و صوف و موی بسیار افتد و معادن
زر و سیم و زیبق و آهن در ولایت ماوراء النهر بسیارست ● و معدنهای ایشان به از دیگر معدنهاست
مگر معدن سیم که در پنجهیرست و اما زر و سیم و مس و آنچه از معدن خیزد همه ماوراء النهر
بهتر بوذ و معدن نوشادر در همه خراسان آنجاست ● و چون کاغذ سمرقندی هیچ جای دیگر
نبوذ و میوه در سغد و استروشنه و فرغانه و چاچ چنان فراوان بوذ که ستوران ایشان میوه
خورند و برده از ترکستان بخشب ماوراء النهر افکنند و زیادتی ایشان بدیگر جای رسد و هیچ
برده چون ترک نیست و ذئبت و خز بخشب مثل آنجا آورند و از آنجا با آفاق برند و پوست روباه
و سمور و سنجاب بسیار بوذ و بار از ماوراء النهر برند ● و اما فراخ‌دستی و نان‌بارهٔ ایشان
چنان بوذ که هیچ کس را از مهمانان کراهیت نیاید و اگر کسی تأمل کند پندارد که همه ماوراء النهر
باین معنی یک خانه است و چون غریبی آنجا رسد همه کس جهد کنند تا خدمت او بجای آرند و چشم
مکافات ندارند و دلیل بر جوانمردی ایشان آن بس که هر دهقانی که او را کفایتی بوذ لابد کوشکی مهمان
خانه دارد و همه ساله کار او آن باشد که مهمان‌خانه سازد و چون غریبی آنجا رسد با یکدیگر

منافسه

منافسه کنند تا او را بخانهٔ خود برند و بیش‌دستی نمایند و همه نعمت ایشان بر مهمانداری صرف
شوذ ● مصنف کتاب گوید که من در سغد سرائی دیدم و در آن سرا بدیوار زده
بوذ میخ پرسیدم که این چه معنی دارد گفتند صد سال زیادت است که این در باز است شب
و روز نبسته‌اند و بیشتر ناگاه و بی‌هنگام برسند و خداوند سرای را حاجت نبوذ که از جای بجنبد
برای مردم و ستور همه مهیا باشد و هر کاری را کارکنی گماشته و چون مهمان فرا رسد
خداوند خانه شادی نمایذ و تازه‌روئی کند و این معنی در هیچ اقلیم نشنوذم مگر درین دیار
و بدیگر شهرها خداوندان مال نعمت خویش بخاصگان هزینه کنند و در فسق و فنا بکار
برند و مردم ماوراء النهر همه در کار خیر و پل و رباط و غیره صرف کنند و هیچ شهر و منزل و بیابان
نبینی در ماوراء النهر الا به منزلی رباطی و جایگاهی ساخته‌اند زیادت از آن که بدان
حاجت آید و آنرا اوقاف و ادرار پدید کرده و شنوذه‌ام که در ماوراء النهر زیادت از ده هزار
رباطست که هر چند مردم که آنجا برسد علف ستور و طعام مردم بدهند و هم مصنف این
کتاب گوید که در ماوراء النهر در همه خانها و سرایها و مسجدها و رباطها و جائی که مردمان نشینند
بیشتر آنست که آب یخ سبیل نهاذه باشند بتابستان و مردانگی ایشان خود باز گفته اند و سبب
آنست که گرد برگرد ماوراء النهر همه خراسان اند خوارزم ● از خوارزم تا اسبیجاب
تا سر حد فرغانه تا حدود ماوراء النهر ثغرست مصنف کتاب گوید که از معتمدی شنوذم
که او گفت من با نصر احمد بوذم در غزا سوی ترکستان و چهارصد هزار مرد از لشکر او گشته شدند
و چند روز بماندند تا بلشکرگاه خود رسیدند لشکر چنین فراوان بود و این لشکر همه
مردمان ماوراء النهر بوذند و شنیذم که معتصم نامهٔ نوشت سوی عبد الله بن طاهر نامه را

بر ذیل نوح بن اسد فرستاد جواب عبدالله بن طاهر آن داد کی در ماوراء النهر بیست مرد و کلان
است از هر کلاته مردی سوار و مردی پیاده بیرون آید که مردم آن جایگاه بیرون آمدن
ایشان از آن جایگاه ببیند نیابد و شنوده‌ام که مردمان چاچ و فرغانه چندان آلت و عدت
دارند که در هیچ ثغر مسلمانی نیست و از رعیت مرد بود که صد ستور یا پانصد ستور
دارد خاصهٔ خویش را و اگر چه ولایت ایشان دورتر از خطهٔ اسلام است یعنی چاچ باشند
دور رفتن و باز گشتن و با این همه هیچ کس پادشاهان خود را فرمان بردارتر از ایشان نباشند
و بهمه روزگار لشکر ترک بر دیگر گروه مقدم بوده‌اند و خلفا همیشه لشکر ترک اختیار کرده‌اند
از بهر آنکه در سرشت ایشان نهاده است از نیک خدمتی و فرمان برداری و مردانگی و وفاداری
و چاپین خلفا دهقانان ماوراء النهر بوده‌اند چون مرزبان بن کسفی از سغد و هم چنین بچیه
سالاران و پادشاهان خراسان چون سامانیان که از فرزندان بهرام چوبین اند و اخبار ایشان
مشهور است در پادشاهی و مردانگی ازین سبب را خطهٔ ماوراء النهر از همه اقلیمهای اسلام استوار
تر و پاکان تر است و آلت و عدت ایشان از همگنان بیشتر و هیچ گروهی به پادشاهی سزاوار
تر از ترک نیست الحکم انکی صد قومی کی هستند چون لشکری از ایشان شکسته شود یا آفتی رسد
یا بدریا غرقه شوند سالهای بسیار باید تا لشکری دیگر از ایشان منتظم آید و لشکر ترک
عدد ایشان بسیار است اگر قومی را شکستی افتد هم از ایشان گروهی دیگر
بزودی گرد آیند و اگر سببی افتد که پراکنده شوند بزودی باز جمع شوند و
نادر الغلام بند اسمعیل بن احمد بود در روزگار رفتن عبدالله المعتز از خراسان
بلکر بخت و چون بعراق رسید در همه درگاه خلیفه با آلت و عدت او صطبل نبود در لشکر

اسمعیل

هی

اسمعیل بن احمد وجود و عدم او هیچ اثر نکرد و در اقلیمهای شمالی هیچ جایگاه
پادشاهانی چنین نیستند اندرین وقت ترکان اند ملک و پادشاهی ایشان را ابتدا می شد
و پیش ازین ذکر سامانیان کرده‌ایم و سبب افتادن ایشان از پادشاهی و جلال پادشا
گرفتن دیگر بار حاجت نیست گفتن و در همه اقلیمها هیچ جای خوشتر و با نزاهت تر
از ماوراء النهر نیست خاصه بخارا و اگر کسی پرسد که چند بخارا نزهت شود چندانکه چشم
کار کند جز سبزی هیچ چیز دیگر نبیند چنانکه سبزی زمین با کبود رنگ پنداری
باهم یکی شده است یا مگر آسمان چون سرپوشی است بر بساطی سبز و کوشکها
در میان سبزی چون سپری هر کی شکل و در همه خراسان و ماوراء النهر معمار
تر از ایشان هیچ کس نیست و گویند که در همه جهان خوشتر از سه جایگاه نیست
یکی سغد سمرقند و یکی رود ابله و سدیگر غوطهٔ دمشق و اما غوطهٔ دمشق را
بریک فرسنگ کوهها است خشک هیچ نبات و درخت نبود و بسیار
جایهای ویران و بی سبزی بود و تماشاگاه چنان باید که چشم از وی سیر شود
که جز آسمان و سبزی نتوان دید و رود ابله مقدار یک فرسنگ بیش برین صفت
نبود و در آن نزدیک جایگاهی بلند نیست که بیش از یک فرسنگ بتوان نگریست و جای که
سبزی بود در برابر آن اگر در برگردان صحرای خالی بود آن تماشاگاه بکمال نبود و دیوار
گرد نواحی بخارا و مزارع و دیهها در کشیده اند مساحت آن سیزده فرسنگ در دوازده فرسنگ
سغد هشت روز راه است همه تماشاگاه و باغ و بوستان و دیهها و کشاورزی و کوشکها
و مزارع و آبهای روان و حوضها و جویها و چشمهها از چپ و راست و هیچ نکسلد

چون از کشتها بگذرند چراگاههای ستوران ومرغزارها باشد وسغد
خوشتر از رود ابله وغوطهٔ دمشق ومیوهٔ سغد خوشتر ونیکوتر از همه میوهها باشد
ودر سرایها وکویها اب روان ودرختان باشد وبفرغانه وچاج در کوههائی
که میان فرغانه وترکستان بود میوههای فراوان است مباح وانواع
از گل وبنفشه ودیگر مشمومات وهرکس که خواهد رود وبر دارد ودر
کوههای ماوراء النهر بسته بود چنانک هیچ جای دیگر نباشد وشهرستان سرشته
گل باشد که تا اخر بانبر مانده وکویها ونواحی ماوراء النهر از کنار جیحون
بحست نواحی بخارا نهادیم واز انجا سغد بود وسمرقند واسروشنه وچاج وفرغانه
وباز از حدود سمرقند تا کش ونخشب وچغانیان وختلان تا بر رود جیحون باز اید
وترمذ وقبادیان تا خوارزم ویاداب ونیجاب وطراز وایلاق در شمار چاج بود
ودر جملهٔ فرغانه اید ولشکر در جمله چغانیان وختلان تا بر رود جیحون باز ایند
وترمذ وقبادیان تا خوارزم ویاداب ونیجاب وطراز وایلاق در شمار چاج بود
ولشکر در جمله چغانیان وکوهستان را در جملهٔ ماوراء النهر نهادیم سبب انکی در میان
وخشاب است وخوارزم در شمار ماوراء النهر وشافعی که اگر بخارا وکش ونخشب در شمار سغد اوردی
لیکن مراد ان که بتفصیل اسان تر بر اید آغاز ماوراء النهر کنیم واز کورهٔ بخارا اگیریم
که سرحد دار الملک ماوراء النهر است واگر بترتیب دیگر جایگاهها یاد کنیم وبیشتر از همه ذکر جیحون
باز گوئیم عمود جیحون آب رود جریان است از اندرون حدود بدخشان خیزد وآبها دیگر در
ریزد ورود وخش در وپیوندد انگه جیحون گردد واز جملهٔ آن رودها یکی را نزدیک حرمان است

باخش خوانند ونیز دیگر رود بوبان که رود بلبک است وسوم رود فارغر
وچهارم رود اندجاراغ پنجم رود وخشاب نیز دیگر قبادیان این همه آبها جمله شوند
وبجیحون افتند رود وخشاب از ترکستان بیرون آید وبزمین وخش رسد
نیز دیگر کوهی وآنجا پولی بیرون آب ساخته اند اندر میان ختلان وحدود ودیگر
واز انجا در حدود بلخ می رود تا بشهر بالای ترمذ در جیحون افتد واز ترمذ کالف
رود
واز کالف بزم واز زم باموی واز اموی بدریای خوارزم ریزد واز جیحون
هیچ جای آب بر عمارت نیفتد تا بزم انجا اندک چیزی بر خیزد وباموی بیشتر بر خیزد
وباموی بیشتر دارند وهمه نفع از جیحون خوارزم را باشد نخستین کوره که بر
جیحون است از ماوراء النهر ختلان است ووخش ودیگر نواحی است لیکن در عمل
حرمات ووخشان است شهرهای این اقلیم هلبک مکه بلمات
فارغر کابین اندجراغ روستای مکه شهرهای وخش هلاورد
لاوکند منک هلاورد بزرگ تر از منک است لیکن دار الملک منک باشد
آورند
ونیز دیگر وخش ناحیت هست چون وجان وسقینه واین هر دو کافرستان است علام وکرک
از انجا ودر وخشاب معادن زر ونقره بسیار است وزر اب ازین دریا برخیزد
وبر کنار رودها وبر اثر سیلابها بدید باشد ومردمان که زر کنند وحدود چغان
بحد تبت پیوسته است واین کوهستان زمین آبادان است با کشاورزی ومیوهٔ
بسیار وستوران نیک خیزد ازین نواحی واگر کوهستان ووخش ووشکرد وقبادیان وترمذ
وچغانیان ونواحی که در زمین میان است باکه دیگر گیرند اولی باشد بهتر ترمذ شهری است بر کنار جیحون

قهندزی دارذ و شارستان و ربض سه دیوار دارذ و سراهای امارت در قهندز
بوذ و زندان در شهر دارند در باران و مسجد آذینه در شارستان است
و نمازگاه عید درون دیوار باشذ در ربض و بازارها در شارستان است و بناهای ایشان
از گل باشذ و بیشتر محلتها و بازارها فرش دارذ از خشت و فرضهٔ آن ناحیت و بارکده
ترمذ است و آب از جیحون خورند و آب کشت از رود چغانیان بر دارند که از جیحون برنخیزد
و شهرهای ترمذ صرمنجن و هاشم گرد و قبادیان کوچکتر از ترمذ بوذ و لشکرد
چند ترمذ باشذ شومان و از حدیگرد تا شومان تا نزدیک چغانیان زعفران
خیزد و از قبادیان روناس خیزد چغانیان از ترمذ بزرگتر است لکن ترمذ آبادانتر
و آباذانتر است و اخسیسک بر دو کنار جیحون هر دو سرحد بیابان باشذ
خوارزم نام اقلیمی است و از خراسان منقطع است و گرداگرد خوارزم همه بیابان است
و یک حد خوارزم بغز پیوندذ و او غربست و شمالی هم بحدود غزی باز گردذ و حد
جیحونی و شرقی بخراسان و ماوراء النهر پیوندذ و گذشته از خوارزم و جیحون
هیچ عمارت نیست تا بدریا بپیوندذ و خوارزم بر جانب شمال جیحون نهاده است
و بر جانب جنوبی جیحون کرکانج باشذ و از خوارزم کوچکتر است فرضه و بارگاه غزان
باشذ و از آنجاگاه کاروانها روذ سوی خراسان و گرگان و غزنی و بنوی
و خزر و دیگر جایها و چنان واجب کردی که خوارزم یک نیمه در صورت
خراسان بوذی و دیگر نیمه در صورت ماوراء النهر لیکن ما خواستیم تا صورت اقلیم پراکنده
نباشذ و دیگر شهرهای خوارزم اینست درغان و هزاراسپ هرم اردخمیثن نامون

بوران کردران خواش کردر دیداریکبن مدینه
مرداخفان ممسهات جاسکر کاغلک و قصبهٔ این نواحی را کاث خوانند
قهندزی دارذ ویران و شارستانی بوذ آب او خراب کرد مردم شهر بالاتر از
آنجائی ساختند و آب نزدیک قهندز رسیده است و بیم است که ویران شوذ
و مسجد آذینه بر قهندز است و سرای خوارزمشاه نزدیک جامع باشذ و زندان
نزدیک قهندز رود در میان شهر رودی است جردور خوانند و بازار دو رسته
بر کنار این رود نهاده است و درازی آن سه فرسنگ مساحت باشذ و در وارها ی
شهر بی حدی ویران شده است و بکرانست که نو ساخته اند نخستین حد خوارزم را
طاهریه خوانند انکسوی اموی دارذ و این عمارت بر جنوبی جیحون بوذ و بر جانب شمال
هیچ عمارت نیست تا دیهی که آن را غار الحسنه خوانند آنگاه از آنجا تا خوارزم دوتا
عمارت است و بیش از این دیه مقدار شش فرسنگ رودی بر خیزد از جیحون و همه عمارت
روستا بر اوست و این رود را کاوخوار خوانند و پهنای این رود مقدار پنج گز باشذ
و قدر دو مرد بالا بوذ و کشتی در آب کار کنند و چون دو فرسنگ برود رودی
دیگر از او برخیزد اراز و ذکربه خوانند یعنی روستا را آب دهذ و پهنای بسیار نیست
از آنجاگاه در پهنای عمارت اعزایذ خیبان که یک مرحله پهنا گیرد و چون بکرکانج رسد مقدار
دو فرسنگ باز آید و سرحد خوارزم بدیهی رسد پنج فرسنگ کراغ نزدیک کوه در پهنا خراب ده
هیچ عمارت نیست و از حق آن لوی از آنجا هزاراسب است بر جانب غربی جیحون رودهاست
که از جیحون برخیزد بران رودکی اموی نسها است و رودی دیگر چند نیمه رود کاوخواره

چنانک کشتی بر وی برود بر دو فرسنگی هزاراسب این رود را رود کرد خواس
گویند بزرگتر از رود هزاراسب است و رود خیوه کشتی بر این رود
کار کنند و رود کرد چند روزه کاوخواره باشند و درین رود کشتی بکرکانج رود
و از رود دال تا خوارزم دو فرسنگ بود و رود بوه در ناحیت کرکانج در آب
این رود و آب رود دال بیند اندر بار ترکد اید و انجا بندی هست که
کشتیها باز دارند و از انجا تا بکرکانج یک مرحله دارند و از رود
کاوخواره تا شهر دوازده فرسنگ بود و رودی دیگر هست دیه خوارزم بهار
فرسنگ از جهار جایگاه آب بر خیزد و چون بهم در آمیزد چند رود
و گویند که جیحون برین جایگاه گذشتی و چون آب از جیحون کم شود
آب این رود بکاهد و برابر حسب یک فرسنگ در جانب شمال تا بهر یکی
از امد منینه خوانند بر جیحون رودهای بسیار است و گذشت از مدینه
بر کنار جیحون هیچ عمارت نیست و میان کردر و جیحون و روستای برکلعان
دو فرسنگ باشد در برابر کرکانج و هر دیهی را رودی هست که از جیحون بر کارند
انکه بدریا رسد بجایگاهی که انرا خلیجان خوانند و انجا هیچ دیه و عمارت نیست
ماهی گیران باشند و بر کنار این دریا زمین عز باشد چون بصلح باشند از بن رود
بدید آب کبیر اید و از روی دیگر بکرکانج اید و این هر دو بر کنار
جیحون است بیش از انک برود کاوخواره رسد و بدانجایگاه کوهی هست که جیحون
درمیان ان میگذرد و کشتی را آنجا خطر باشد این جایگاه را ابوقشه خوانند و از انجایگاه
که جیحون بدریا رسد تا انجایگاه که رود جاج بدین دریا رسد ده روزه راه است و رود جیحون

در زمستان یخ بندد چنان که گردون پربار بر وی بگذرد و یخ بستن از
خوارزم آغاز کنند تا انجا که غایت سردسیرست و بر جیحون جایگاهی
سردسیرتر از خوارزم نیست و بر کناره دریای خوارزم کوهی هست
که انرا جغاغر خوانند بزمستان یخ بندد تا آخر تابستان انگه بگشاید
و گرد بر گرد این دریا صد فرسنگ است و آب این دریا شورست
و رود جیحون در رود جاج و بسیار رودهای دیگر درین آب
دریا می ریزد و طعم آب دریا البته خوش نشود و ابهای بدین عظیمی
درو بیند انیابد با کوچکی او و هیچ اثر نکند و گمان چنان است که این دریا
و دریای خزر بهم می رسند و میان این هر دو دریا بیست مرحله
باشد و خوارزم شهری پرنعمت است و میوهای فراوان دارد
ولیکن درخت گوز نبود و از خوارزم کرباس و صوف خیزد و دیبا
و مردمان معروف و اهل مروت باشند و مردم خوارزم بسیار سفر
کنند هیچ شهری نیست در خراسان که انجا قومی خوارزمیان نباشند
و زبان خوارزمی جز زبان اهل خراسانست و شکل مردم خوارزمی
پوشیده نماند و ثغر زمین غز خوارزم است و مردمان جلد و شیر مرد
باشند و در ولایت خوارزم معادن زر و سیم و غیرهما نیست و همه
توانگری ایشان از بازرگانی ترک باشد و برده سقلاب و خزر
بیشتر انجا آمد و موی روباه و فنک و سمور و سنجاب از خزر بخوارزم
ارند ذکر آنچه بر جیحونست از مواضع نخست از بخارا آغاز کنیم از
ماوراء النهر و بهمه وقت سرای امارت بخارا بوده است و بخارا را
بومحکت خوانند شهریست بر هامون و خانها از چوب ساخته و کوشکها

و باغها و بوستانها در میان یکی ساخته اند و دیهها نزدیک یکدیگر چنانک
باغها همه بیکدیگر پیوسته باشد مقدار دوازده فرسنگ در دوازده فرسنگ
و گرد برگردان دیواری برکشیده که درین جمع مسافت ویرانی یا فضایی
خالی نتوان دید و مردمان تابستان و زمستان درین قصبه مقیم
باشند و درون آن دیوار دیواری دیگر دارند چند شهری کوچک
و قلعه دارند آل سامانیان والیان خراسان بودند درین قهندز
مقام داشتند و قهندز را ربضی هست و مسجد آدینه در قهندز است
و بازارها در ربض قهندز است و در خراسان و ماوراء النهر هیچ شهر
انبوه‌تر از بخارا نیست و رود سغد در میان شهر رود و آنجا با آسیا
و مزارع رسد و آنجا سکند برود و زیادتی دریا بکیر افتد بر بیکند
بجایی که آنرا سام کاش گویند و بخارا را هفت دروازه هست یکی را در
شارستان خوانند و دیگر را در رو و سدیگر را در کنده و چهارم را
در آهنین و پنجم در قهندز و ششم دروازه مهرکی که در واره بنی اسد
خوانند و هفتم دروازه سغدیان و قهندز را دو دروازه است در
ریگستان و دروازه مسجد آدینه و ربض را چند دروازه هست
یکی در میدان سوی خراسان دروازه ابرهیم سوی مشرق و دروازه
حدیق و دروازه بردتشه و دروازه کلاباد و در نوبهار و دروازه
سمرقند و دروازه امسه و دروازه حدسرود که راه خوارزم است
و در غنج و در میانه بازارها دروازهاست یکی در آهنین و در پول حسان
و در دروازه سوی مسجد ماخ و میان این دو دروازه دری هست که آنرا
در رخنه خوانند و دروازه نزدیک کوشک بوهاشم و دری نزدیک پول

بازارک

بازارک و دروازه مارجل و در کوی مغان و در سمرقند و در میان شارستان
و در قهندز هیچ آب روان نیست و آب از رود بزرگ بر دارند و از این رود
دیگر رودها بر خیزد یکی رود بزرگ نسرده از رود بخارا بر خیزد بجایگاهی که
آنرا ورغ خوانند و بدر کوی سرد شته فرو شود تا بزمینهای ابو ابرهیم
رسد از آنجا بدروازه شیخ ابو الفضل رود و در رود نوکنده افتد و
قریب دو هزار کوشک و بوستان برین آب نهاده است بیرون از زمین
کشاورزی و از دهانه این رود تا آنجا که نوکنده افتد مسافت نیم فرسنگ
راه بود و رودی دیگر که آنرا رود اسکان خوانند از رود بزرگ بر خیزد
در میان شهر نزدیک مسجدی که آنرا بفترانان بان خوانند و رودی
دیگر از نزدیک مسجد عارض بر خیزد و نوکنده ریزد و آنرا جویبار عارض
خوانند و رودی دیگر که آنرا کند خوانند بهری از ربض را آب دهد
و نوکنده افتد و این رود نوکنده از رود بزرگ بر خیزد نزدیک نوبهار
و بر سراها و آسیابها گذرد تا آسیابها و زمینهای سکند رسد و ایشانرا
آب دهد و رود کیتبه بگذرد و بفاران مرغ رسد رود باج از رود
بزرگ بر خیزد نزدیک ریگستان و تا کوشک رباح برود و هزار باغ و کوشک
و بوستان را آب دهد و رود ریگستان بریگستان بگذرد و محلت ریگستان
و ربض و قهندز و سرای امارت همه آب ازین رود بر دارند و از آنجا
بکوشک جلال دیزه رسد و نزدیک پول حمدونه رودی در زیر زمین
می‌رود تا بحوضهای بنی اسد رسد و فضله در بادکین قهندز افتد و
رودی دیگر ازین رود بزرگ بر خیزد بجایگاهی که آنرا ورغ خوانند و بر
سراهای دروازه رخنه گذرد و تا دروازه سمرقند برود و از آنجا سپید ماشه

اند و یک فرسنگ بگذرد **روستاهای فرغانه** درون روستای طواویس
و روق فرغانهٔ سفلی بومهٔ نجار جمر روستاکا حستوان اندیان
کندمان سامجر مادون سامجر ماوراء النهر فروان السفلی اندان
فروان العلیا این همه ناحیت درون دیوارست وانچ بیرون از
دیوارست جند مباخر و بر روستای کرمینه جرغانه علیا رشاق غرجند
سکندقرین و از عمود رود سغد بیرون از حایط بخارا بناحیت طواویس
بیش ازان کی بدر شهر رسد بسیار رودها بر می خیزد و بدیهها و حایطها
و مرغزارها می رود یکی ازان رود کازری کام است که ناحیت را آب دهد
و تا و بکانه برسد و جرغان رود ناحیتی دیگر را آب دهد و تا
جرش برود رود جرع این ناحیت را اب دهد و تا جرش رود خ و
زیادتی برود بزرگ بابانه و رود نوکنده کی ناحیتی بران است یادی را نه
می رسد و رود رحه کی روستایی بران نهاده است و رود بستنه
و رود راسنه و رود فروان السفلی تا بامه برسد و رود باروان
تا بانه شود و رود فروان العلیا تا جامه برود و رود سکان ابرماخ
برسد هر یکی ازین رودها ناحیتی را اب می دهد بیرون از حایط و
انچه بماند درمیان ربض بخارا رود و رودها کی بیش ازین یاد کردیم
از وی بر می خیزد و بیشتر ازین رودها کی از رود سغد بر می خیزد است
که کشتی برو برود و در حایط بخارا کی گفتیم دوازده دروازه است
هیچ کوه و بیابان نیست همه تهندز و کوشک و باغ و بوستان و کشت
و میوه ستانست و هیزم ایشان از باغها بود و غیر از هیزم نی و گز نیز ازند
و زمینهای سغد و بخارا همه با ب نزدیک بود ازین سبب درختان

بلند نباشد و نشود و میوهٔ بخارا خوشتر و نیکوتر از میوهٔ همه ماوراء النهر
باشد و زمین بخارا چنانست که اگر مردی یک گری زمین با عمارت کند
همه در بایست معیشت او و پیوستگان او ازان بر خیزد و از بسیاری مردم
و انبوهی که هست ارتفاع بخارا مردم بخارا را کفایت نبود از ما وراء النهر
و دیگر جایها غله آنجا آورند و نزدیک بدین کوه بخارا کوهی هست که لنراور کوه
خوانند میان سمرقند و کش بیرون شود و بشارستان ستروشنه باز
گردد و در حد فرغانه بطراز بیوندد و تا حد چین برسد و این بیابان
که در نواحی ستروشنه است در حد فرغانه و ایلاق تا خرخیز همه در برابر
عمود این کوه است و کان نوشادر و معدن زاج و معدن آهن و زیبق
و مس و سرب و معدن زر و پیروزه بفرغانه باشد و چشمهٔ نفت و قیر
و زفت و سنگی که چون فحم آتش در گیرد و می سوزد و میوهٔ مباح که بیش از بی کینه
لیم همه درین کوه باشد و انجا دره هست که تابستان یخ بندد و زمستان
سخت گرم باشد و درون بخارا را ناحیتهاست درون دیوار و بیرون دیوار
انچه درون حایط است طواویس و بیزنکتن شهریست درین نواحی
محکت زیدیه مغکان جانه وانچ بیرون حایط است فرین کرمینه
حد مسکن جرغانکث مدیامحکث و طواویس شهریست که بازرد
و از ماوراء النهر هر سال وقتی معلوم خلقی انجا جمع شوند آب روان
و باغ و بستان فراوان باشد و قهندزی دارد و شارستان و مسجد آدینه

درشارستان بود و کرباس سیاه خیزد از انجا و دیگر شهرها که درون
دیوارست بیکدیگر نزدیک باشد در عمارت و بزرگی کرمینیه بزرگتر
از طواویس بود جرغانکت و مدنیکت هر دو برابر باشند و هر شهری را
از نواحی بخارا ناحیتی باشد مگر بیکند که روستا ندارد ولیکن قرب هزار
رباط دارد و سکند را دیوار هست و فربر شهریست نزدیک جیحون
و روستا دارد و زبان اهل بخارا زبان اهل سغد باشد و مردمان بخارا را
فاضلان باشند و معاملت بدرم کنند و سیم ایشان غدرفی باشد و جز بار
ماوراءالنهر برود و پشت قبا و کلاه پوشند و در بخارا درون شهر
و بیرون شهر بازارها باشد بوقتهای معلوم که روز بازار انجا جمع شوند
و بسیار بازرگانی کنند و از بخارا و نواحی ان کرباس و نمد نیکو خیزد
و شنیده ام که قهندز بخارا را خاصیتی هست که هرگز جنازه هیچ پادشاه
ازین قهندز بیرون نیاورده اند و هر لشکری که درین قهندز
بسته اند ندیده اند که شکسته شده است و گویند که اصل مردم بخارا را
در قدیم قومی بوده اند از اصطخر انجا انتقال کرده اند و سامانیان در
انجا مقام داشته اند بحکم ان که سرحد ماوراءالنهر است بخارا و مردم
جبال فرمان بردار و نیک عهداند که پادشاهان وطن در میان ایشان
کرده اند و پادشاهان خراسان از آل سامان اسمعیل بن احمد
بود و در انجا مقام داشت و مردمان خراسان بالعد خیانت کردند

ودر

و در بخارا بماند و فرزندان او هم انجا مقام کردند و بماندند و
بیشتر از ان ولایت ماوراءالنهر بسمرقند مقام داشتندی با حاج و فرغانه
و از ان بر ولایت بخارا از خراسان جدا بودندی تا آخر و تا طاهر و بخاره
بر راه بیکند نهاده است و میان ان و میان راه یک فرسنگ است و
معکان بر پنج فرسنگی شهر نهاده است بر دست راست سکند و از انجا تا راه سه
فرسنگ زمین باشد زندنه بر چهار فرسنگی بخارا باشد بر مکث بر راه
طواویس باشد بچهار فرسنگی و از کرمینیه تا بیکند یک فرسنگ باشد در حد سغد
و با مکث بر رود سغد نهاده است و سغد بخارا پیوسته است و چون
از کرمینیه بگذرند بدو سوی آن انکه رود اند سبید رود سمرقند این مع
میانه سغداست و قصبه سغد سمرقنداست و بر جانب جنوبی نهاده است
از رود سغد قهندز و شارستان حصاری دارند چهار دروازه در
بجانب مشرق در نوبهار سوی مغرب و در بخارا بجانب شمال و در دروازه
کش بجانب جنوب و در سمرقند آب روان در بازارها و محلتها و کویها
می رود و در روزی انانزین ساخته اند بر رسنی بلند و از روی گران بر دارد
تا دروازه کش و کرد بر گرد شهر خندقی عظیم هست و سنی درین خندق بسته اند
و آب بر ان رانده در روزگار جاهلیت و آبادان تر جایی در ان شهر
انجاست که سرطاق گویند و جوی ارزیز بر سر آنست و دکانهای این بازار
بسیار است که بر عمارت این جوی وقف کرده اند و گبرکانند که آن نگاه

دارند پیوسته تابستان و زمستان و مسجد آدینه در شارستان بود زیر
قهندز و در شهر ازین رود از بر جویها و آبها بر خیزد که باغها و بوستانها را
آب دهد و سرای امارت در قهندز بود و شارستان بر یک گوشه ربض
نزدیک رود سغد و دیوار ربض آن سغد گرفته اند آنجایگاهی که آنرا اسد
خوانند احد کوهک و هم چنین پوشیده در گردد و بیرامن ربض گرد دروازه
دبوذ تا در فنحسذ تا در غداود تا کنار رود و این رود گرد بر گرد ربض
می گردد چون خندق و مقدار این دیوار دو فرسنگ در دو فرسنگ بود
و میانه شهر و بازارگاه در طاق است و از آنجا بازارها و محلتها بر خیزد و کوشکها
و بوستانها و کم سرایی بود که درو بوستان نباشد چنانک اگر کسی بر قهندز
رود و نگاه کند همه سرایها بدرخت پوشیده باشد که در سرایها و محلتها و بر
کنار جویها و دکانها همه درخت بود و سمرقند فرضه ماوراء النهر است و
دار الملک در سمرقند بوده است تا روزگار اسمعیل بن احمد بخارا افتاد
و دیگر دیوار ربض را دروازه هاست یکی از آن در عداود و دیگر در اسفنک
و در سرخند و در افشینه و در کوهک و در ریودین و در دیودد و در فی
و گویند که این شارستان را تبع بنیاد نهاد و ذو القرنین چیزی بر آن زیادت
کرد مصنف کتاب گوید من در دروازه دیدم بسمرقند روی با آهن پوشیده
بر آن چیزی بر آن نوشته که از صنعا تا سمرقند هزار فرسنگ است و این مردان
علم آن کتابت میراث داشته اند بر دیدن وقت که من بسمرقند بودم فتنه

افتاد

افتاد آن دروازه را بسوختند و آن کتابت ضایع شد و آن را ابن ابو المظفر
محمد بن احمد بن نصر بن احمد بن اسد آن دروازه هم چنان آهنین نو فرمود ساختن
لیکن آن کتابت باز پدید نشد و اگر نه واسطه آبهای بسیار بودی و درختان
فراوان از بیم وخیمی هوای سمرقند از انبوهی بناها شدی و بناهای سمرقند از گل
و چوب باشد و مردمان سمرقند مردمانی با جمال و نیکوروی و آهسته و با وقار
باشند و مروت و پاکیزگی ورزند و از سمرقند تا کوه یک مرحله باشد و کوهکی کوچک
بشهر پیوسته است آنرا هم کوهک گویند چند نیم میل درازی آن کوه باشد گل و سنگ
عمارت و سنگ لهک و سنگ آبگینه و آنچه بدین ماند ازین کوه بردارند و شنوده ام
که درین کوه معدن زر و نقره هست لیکن نگذارند که بکار برند و آبهای شهر
همه از رود سغد است و سر این رود از کوههای بتم خیزد بالای چغانیان
و این آب را آبگیری هست که آنرا برغر گویند این آب از آنجا رود تا جای
که آنرا عکت خوانند و از آنجا بورغر رسد که سر بند است و از آنجا که رودهای
سمرقند پراکنده شود در جانب شرقی و در جانب غربی و اما رودهای جانب
شرقی برابر ورغسر برون شود جایگاهی که آنرا ابرغان گویند سبب آن که کوهها
کمتر شود و زمینهای کشاورزی بدید آید و رودها آنجا که بر خیزد رود
دبوسی و رود بارش و رود بیم و رود دبوس و رظام سمرقند می رود و
رودهای شهر و دو شامیه ازین رود بر خیزد و رود بارش هم از رود یک
آن رود بر خیزد در ناحیت جنوب و روستای بسیار از آن آب خورد
و بزرگترین رودها رود دبوس است و رود بارش و هر دو کشتی بر آن بند
و ازین رود رودهای بسیار بر خیزد و دیهها و مزارع بسیار را آب دهد
از ناحیت ورغسر تا روستایی که آنرا اندغم خوانند ده فرسنگ درازا در پهنا

فرسنگ پهنا یک فرسنگ باشد در عرض آن ناحیت برغر و مانفرخ و ندغم
و بحر و بالای ندغم و رودهایی کی از صحرای عربان برخیزند رود اسنجر
و رود ساوات و رود مورماجر و بغد ساوات بر ظاهر رود مورماجر کذرد و بسیار
دیهها را آب دهد و از انجا بروستای ودان رود و بحدود عمل اسنجر رسد
و از اول تا آخر این رود مقدار دو مرحله باشد و رود مورماجر بسوی شهرست
مقدار هفت فرسنگ ناحیت را آب دهد تا بسمرقند برسد و از دهانه این وادی
تا سمرقند بیست فرسنگ بود چون از سمرقند بگذرد مقدار دو مرحله رودی از وی
جدا شود انرا رود فی خوانند و در همه رودهای سغد هیچ رودی چنین اباذان
و پر منفعت و انبوه و با عمارت نیست که این رود فی آنکه ازین رودها
خیزد تا بحدود کرمینیه و در جانب شرقی برابر سمرقند رودها ازین وادی جدا
کردند چون رود کمجکت و روستای مرزبان را آب دهد و بودکی رودی کی ازین
وادی برخیزد و رودهای دیگر ازو جدا می کردند تا نزدیک حایط بخارا
رودها ازو جدا می شود شتر رود نه راهست رود بر رود و بوستان بر بوستان
چنانک اگر کسی از کوهی نگاه کند در وادی سغد جز سبزی و درخت هیچ چیز
نتواند دید مگر قهندزی یا کوشکی و در ناحیت برغر باغها و ضیاعها بسیارست
که خراج آن وضع کرده اند و در وجه عمارت بندها نهاده و ازین وادی
این بندها که یاد کردیم برخیزد و زیر پول کوهک بر در سمرقند بگذرد چنانک
بوقت آب خیز چند مرد بالا آب بود زیر پول و ابتدای این وادی تابستان
زیادت شود از برفهای بسیار کی بر کوه غرجستان و ستروشنه و سمرقند بود
و بود که آب غلبه کیرد و بندها را بیم بود انکه مردم سمرقند را بفرمایند تا حشر آرند
در بستن آن بندها روستاهای سمرقند بنجیکت و ورغسر و ساروان و فامرغ در ناحیت

فامرغ

فامرغ جایگاهی هست کی انرا رود خوانند اخشید که ملک سمرقند بود درین
ده مقام داشتی و هنوز کوشکهای اخشیذی انجا برجاست و بنجر شهر ورغسر
بود و هر دو در شمار فامرغ بوذ کی اکنون مفرز کرده اند روستای ندغم
بروستای فامرغ پیوسته است و روستای فامرغ از همه روستاهای سمرقند
آباذان تر و انبوه ترست ساروان کوهی است بر جنوبی سمرقند و هوای
درست دارد و مردم آنجا از دیگران تن درست تر و نیکوروی تر باشند و درازی
این روستا مقدار ده فرسنگ باشد و در ساروان جایی هست که ترسایان آنجا
گرد آیند و عبادت کنند و انرا وقف بسیارست و انجا را زرد کرد خوانند
ناحیت درم ی ابستا لیکن آباذان ولبنی بوذ و ستور دار باشند و مردمان دیهی را
توانگر و هوایی درست دارد و درازای این ناحیت دو مرحله باشد و هر
زیادت اند دو فرسنگ بوذ و گویند کی اگر کشاین ناحیت را آفت رسد
یکسال ارتفاع ان سغد بخارا را تا لهابر و ایز بحر اکاههای ماوراء النهر بوذ
اینست روستای سمرقند بر دست راست این وادی و نواحی دست چپ وادی
مایمرغ بوذ نزدیک ستروشنه ابیشان از چشمها بود و غله بر نجر کارند
جز آنچه خورند ندارند و جایگاهی تنگ بود و روستای نوریغد بحد ستروشنه
پیوسته مایمرغ روستای بوزماجر باشد بحدود سمرقند روستای فراخ
و پر نعمت بوذ از صحرابان تا حد سمرقند مقدار یک مرحله این روستاست
دراز او پهنای روستای کبود مجکت دیهای بزرگ باشد با درختان بسیار

روستاک ردان ناحیتی آبادان و پر نعمت بوذ کوه و هامون و حجر و لانی
و هر گونه باشد و شهر ردان و شهر کش بیکدیکر نزدیک است و این فرزند جای
قوم عرب دل شده اند از بکر بن وایل ایشان را ساعیان خوانند و ابن نعیم را
در سمرقند ولایتها بوذه است و مرزبان بن کسفی آن مردی است که او را از آن
ناحیت در جمله نام برداران بحضرت عراق خوانده بوذند روستای سمرقند
این دوازده روستاست که یاد کردیم شش روستا بجانب راست وادی سغد
و شش روستا بر دست چپ و روستای بعان در قدیم با عمال سمرقند نی
در روزکار امیر اسمعیل با عمال استروشنه تحویل کردند و مسافت هر یک ازین
روستای دوازده کانه یک مرحله با نیم مرحله بوذ و معاملت سمرقند بزر باشد
و بدرم اسمعیلی شکسته و نقدی دیکر هست کی آنرا محمدی کویند جز در اعمال
سمرقند جای دیکر نرود   سجز از اعمال سمرقند مفروز باشد و در روستاها
دباغ و بوستان و مزارع بسیار دارد و نواحی سغد همه خوش و با نزهت
و نعمت است لیکن این شهر چشمهٔ سغد است شارستان و قهندز
و ربض دارد و رودهای آب روان   و مخیف بن عنبسه درین ناحیت
مقام داشتی تا آنکه کی معتصم او را بکرفت و معمری این شهر را بمحمد بن طاهر
بن عبدالله بن محمد داذ با قطاع و کیسانیه و سجر از کوههای شاغر اند
تا حد کیسانیه از کوه مقدار پنج مرحله و در یک مرحله باشد و روستای کیسانیه
دو مرحله باشد و هر دو بر دست چپ وادی سغد نهاذه است   دبوسی

ودر

و نخشب نزدیک ترین و آبادان ترین شهری است و بعد از دبوسی آبادان تر
باشد و دبوسی از روستا کم است و کیسانیه چشم جمله شهرهای سغد است و در و
مردمان توانکر باشند   کش شهریست قهندز و ربض دارد و دو شارستان
و شارستانی درونی و قهندز خرابست و مسجد آدینه درین شارستان
بیرونست و بازار در ربض است و مساحت این شهر سه فرسنگ در سه فرسنک بوذ
شهری کرمسیر است و عمارت آن از کل و چوب سازند و میوهٔ این شهر زودتر از
میوهٔ همهٔ ماوراءالنهر رسد و درین شهر وبا بسیار بوذ و شارستان درونی را
چهار دروازه است یکی در آهنین و دیکر دروازه عبدالله و سیم دروازه قصابان
و چهارم در شارستان و شارستان بیرونی را دو دروازه است یکی در
شارستان درونی و دوم در ترکستان و ترکستان نام دهیست بر بن دروازه
و دو رود دارد یکی رود قصابان خوانند از شهر یام خیزد و هر دو رود بر در
دروازهٔ شهر کذرند و روستاها را رودی دیکر هست یکی آنرا حاج رود بر راه
سمرقند بر یک فرسنکی شهر و دیکر خشک رود بر راه بلخ بر یک فرسنکی شهر و رودی
دیکر که آنرا جوان رود خوانند بر راه بلخ هشت فرسنکی شهر و زیادتهای این
آبها در رودی نخشب رانند و در همه سراهای این شهر آب روان باشد
و سراها و بستانها و مسافت این روستا قریب چهار روزه راه باشد و از شهر
کش چوب و میوه بسیار خیزد و در کوههای کش عقاقیر بسیار باشد چنانک
بدیکر ولایتها برند و روستاهای بسیار دارد و از آن جمله روستای میان کش

و روستای ورد و روستای بلاذرن و روستای راسمان و روستای
کسکث و روستای ارو و روستای درماجن و روستای سیام و روستای
ارغان و روستای جاروذان و روستای حران و روستای سوروذه
و روستای سنک کرده درو بن و روستای سنک کرده برو بن روستاهای
شهر کثر است نخشب شهری است قهندز خراب دارد و بعضی را چهار دروازه هست
یکی دروازه بخاری و دیگر دروازه سمرقند و سدیگر دروازه کش و چهارم
در غزنین و این شهر بر کنده کند فاراب و بلخ نهاذه است حدها مونی و از
شهر تا کوه نعدده راه بوذ سوی کش و از نخشب تا جیحون همه بیابان است
و روذی بزرگ در میان شهر می روذ و از باب این روذ از فضلهای اب کش
جمله می شوذ و روستای نخشب را اب می دهد و سرای امارت بنزدیک این است
بجایگاهی که از اسر پول خوانند و زندان هم درین نزدیک است و مسجد آدینه
سوی در غزنین باشد و نمازگاه عید سوی دروازه بخاری بود و بازار در بعض
باشد در میان سرای امارت و مسجد آدینه و نخشب را نواحی بسیار است
و دو قصبه دیگر دارد یکی را بده خوانند و دیگر را کسبه و دیهها دارد
از شهر بزرگتر و در همه نخشب و نواحی ان جز این یک روذ نیست که گفتیم و این
نیز چون تابستان گرم گرذذ منقطع شوذ و کشاورزی بیشتر بخس بوذ و
بوستانها را اب از چاه دهند و شهری پر نعمت است ستروشنه نام اقلیم است
چنانک سغد و هیچ شهر و ده باین نام نیست و در کوهستانی نهاده است

وحد شرقی ستروشنه با لختی از فرغانه دارد و غربی با حدود سمرقند و شمالی
با چاج و جنوبی سوی کش و چغانیان و شومان و ویشگرد و راست
و قصبه ستروشنه را بزبان ایشان بومجکت خوانند و نامهای نواحی اینست
ارسان سابکت کوکب عرف و عکث ساباط زامین دزک
بومجکت خرقانه و جایکاه و الماس بومجکت ده هزار مرد درین شهر
باشد و عمارت همه از چوب و گل باشد و شارستان درونی دیوار دارد
و بعضی دیواری دیگر دارند و شارستان درونی دو دروازه دارد یکی را
دروازه بالاین خوانند و دیگر را دروازه شارستان مسجد آدینه در شارستان
درونی است و قهندز و درین شارستان روذی بزرگ می روذ و آسیای
برین آب ساخته اند بر کنار این خان نشانده و بازارها در شارستان است
و در بعض ربض هست مساحت شهر یک فرسنگ بوذ و اب خندق بسراها و
کوشکها و باغها و کشت زارها می روذ و ربض را چهار دروازه هست یکی دروازه
زامین دوم دروازه ابر سمند و دروازه ان حت و دروازه کهلیا با
و این شهر را شش روذ هست یکی را سارین خوانند که در شارستان می آید
و دیگر را برحس و سوم را دیماحین چهارم اسکنجی پنجم روحی
ششم سیحکر و هر شش از یک چشمه می روذ ده اسیا کرد اب باشد و از شهر تا سر
چشمه کم از نیم فرسنگ بوذ زامین خند ستروشنه بوذ بر راه فرغانه است که سوی
سغد روند و بزبان ایشان این شهر را سلسنه سلیر خوانند و عمارتی محدث
ساخته اند و دیواری گرد ان درکشیده و کاروان و راه گذری که از فرغانه
سوی سغد روند انجا فرود ایند اب روان و باغ و کشاورزی فراوان دارند
و بیشتر این شهرها کوههای ستروشنه دارد و دوی باو لایت غز بیابان

دیرک شهریست درهاموئی نهاذه قصبه روستا ربکنان سراها و رباطهای
سبیلی دارذ و بر دو فرسنکی شهر رباطی هست کی انرا رباط خذیشن خوانند افشین
بنا کرده است مهمترین همه رباطهاست مردمان سمرقند راهیج رباطی بهتر ازین نیست
درمیان رباط جشمهٔ اب برمی اید و بر سر جشمه کنبدها ساخته اند وهیج رباط
ولایت دشمن ازین نزدیک ترنیست و شهر دیزک شهری پرنعمت است و ابهای
روان و باغها و بوستانها دارد و این شهرها همه کی درین اقلیم یاذ کردیم برلب
یکدیکر باشند مکر شهر خجنده که آب روان دارد لیکن باغ و بوستان نبود وحکم
ان کی شهرهای سرد باشد و شهری بزرکست و بیابانان مرغزارها
باشد و نامینوسا باط راه فرغانه و جاج است ولکن برراه خجند روند
برراه کوکب نخست بفرغانه باید شدن از سمرقند نه فرسنک و در همه
ستروشنه روذی بزرک نیست کی کشتی برتابد لیکن آبهای روان
وجشمها و مرغزارها فراوانست روستاهای ستروشنه روذی بزرک
نیست کی کشتی برتابد لیکن آبهای روان وجشمها و مرغزارها فراوانست
روستاهای ستروشنه بشاغر سجار فرغر و ناعام مسک
سکن لسک و این همه کوهستانهای دشوارست و سردسیر و
ماستیم حصارهای استوارست و معدنهای زر و سیم و زاج و نوشاذر
درین ولایت است و کان نوشاذر در کوهیست و در ان غاری هست و ازو
بخاری بر می خیزد بروز جون دود نماید و بشب جون اتش وانجایکه کی این
بخار بر می خیزد خانه ساخته اند بر سر بخار و در و روزنهای ان استوار
کرده جنانک هیج بخار بیرون نشود و در اوج ان خانه نوشاذر می بندد و در ان
وقت که در باز خواهند کرد مردی جابک برود و تن تر کند و تن خود را بنمد

تر کرده بپوشاند و در باز کند و سنک در رود و انج تواند بر دارد و اکر بیشتر
درنک کند بسوزد و این بخار از انجای بجایی بکردد جون جای نا پیدا شود
جایی دیکر بکاوند تا باز پیدا اید و باز بر سر ان خانه سازند جون نساخته
باشد این بخار نسوزد و جون در خانه محصور شود بتفسد و سوزان کردد
و جبال تم سه جایکاهست تم نخستین و تم درونین و تم میانکین
و ابهای سغد و بخارا از تم میانکین بر خیزد و بر برغر او نتد و بسمرقند رسد
و از مسحا را بها بر می خیزد و بشغر اید و در اب سمرقند امیزد و برود
جغانیان رود و به بیشهای لشنیر او فتد و در ناحیت خجنده امینهای نیکو
سازند و آهن از فرغانه خیزد و در خجنده روز بازاری هست که مردم از
ناحیتهای دور انجا آیند هر ماه یکبار بساتیر و ابلاف ساخته هر ناحیت
دو روزه باشد و سه روزه و در همه سغد و ماوراء النهر جنین اقلیمی نیست
با آبادانی و عمارت حدی با ولایت جاج دارد کی در دریای خوارزم افتد
و حدی بکان آهن بحدود سجاب و حدی با کوههایی که با غابات
پیوسته است و حدی با ایکتر یابان و همه زمینی هامونست و از ثغرهای
درروی ترکستان است هیج ثغری عظیم تا نجاج نیست عمارتهای فراخ و
بیابانند و در هر سرایی آب روان و سبزی باشد و همه عمارتها از کل بود
وقصبهٔ این ناحیت با سکت خوانند و شهرهای دیکرانیست دیوماکث
حدمک کنکوال بحاکث ساکث جوسکث سنو و ادد
ملک کلیخک عرصل غزل ابودکث عاج
جنوذر قنودل کسربه بهداکث بوجکث نغنک
زکوس حاتوکث جغوکث فریکث کداک وکاکث

این همه شهرهای چاج است و شهرهای ایلاق اینست قصبه را تونکث
خوانند و نواحی سکاکث بالحاش دنکث نالمان اردلخ
نودام نکث خرلغ سکت کهشم دخکث خاص خرجاکث
و تونکث که قصبه است قهندزی دارد بیرون از شارستان و دیوار
قهندز و شارستان هر دو یکی است و ربضی دارد و بر ربض دیوارست و
بیرون این دیوار ربضی دیگر هست و درو بوستانها و سرایها و این ربض را
نیز دیواری در کشیده است و قهندز را دو دروازه است یکی سوی شارستان
و شارستان را دو دارد و سه دروازه بیرون است یکی را دروازهٔ ابوالعباس
خوانند و دوم را دروازهٔ کش و سوم در آهنین و ربض خینین ده در
دارد یکی دروازهٔ خدین و دیگر در آهنین و سوم دروازهٔ میس و
چهارم در فرغان و پنجم در کده و ششم در کولخ و هفتم دروازهٔ کوکث
سهل و هشتم در راشد جاق و نهم در خاقان و دهم دروازهٔ کوشک
دهقان و ربض بیرونی را هفت دروازه است یکی دروازهٔ وغکث
و دوم دروازهٔ خادک و سوم در سکه بجاق و چهارم در آهنین
و پنجم در کوذعان و ششم دروازه شکرک و هفتم دروازهٔ معراد و سرای
امارت و زندان در قهندز بود و مسجد آدینه بر دیوار قهندز نهاده است
و در شارستان درونی بازارکی هست لیکن بازارهای بزرگ در ربض است
و درازای شهر یک فرسنگ بود و در شارستان و ربض و در ربض آبهای
روان هست و در ربض بوستانها و باغهای فراوان است و دیواری
کشیده‌اند عظیم از کوهی که انرا سابلغ خوانند تا کنار وادی چاج که سدست
در پیش ترکستان تا درنتوانند آمدن و این دیوار عبدالله بن حمید فرموده

کردن

کردن و چون از این دیوار بگذرد تا خندق یک فرسنگ بود و رودی دیگر
دارد که انرا رود ترکستان گویند بهری از سکام خیزد و بهری از ولایت
جگل و چون بشهرها رسد در وادی چاج امیزد و ایلاق را رودیست
که انرا ایلاق باز خوانند هم از ترکستان خیزد و در وادی برود چاج ریزد
قصبهٔ چاج تونکث است و چند یک نیمه سکث بود و شارستان و ربض دارد
و سرای امارت در قهندز است و بازارها در درون ربض است و در شارستان
و ربض آب روان دارند و چاج و ایلاق بیکدیگر پیوسته است و عمارت
و باغ و بوستان از ایلاق تا وادی چاج متصل است که بریده نشود و معدن
زر و سیم در کوههای ایلاق بود و کوه ایلاق بحد فرغانه است و سکث از
همه شهرهای ایلاق بزرگتر است انکه خرسکث انکه سوکث و دیگر
شهرهای چاج خردتر از سکث و در همه ماوراءالنهر دارالضرب نیست مگر
در سمرقند و در سکث سپیجاب شهریست چند یکی از سکث قهندز
و ربض دارد قهندز خراب شده است شارستان و ربض آبادان است
و بارهٔ بیرونی مقدار یک فرسنگ بود و در میان ربض آب روان و باغ
و بوستان است از شهر تا پایان کوه سه فرسنگ باشد و شارستان را چهار
دروازه است در نوجک و در فرغان و در ساکرانه و در بخارا و بازار
در شهر و ربض هر دو جای هست و مسجد آدینه و سرای امارت و زندان
هر سه در شارستان درونی بود و در خراسان و ماوراءالنهر هیچ شهری نیست
که خراج ندارد مگر سپیجاب نام شهرها در ناحیت سپیجاب بدخکث
و سانکنت طراز اطلخ بلی کند سکند ساوغر صبران وسج
اما سانیکنت قصبهٔ کون کجند است کدنکاه قصبهٔ فاراب است

میدان

شهرنیست کی غز بصلح انجا ایند و بازرکانی کنند چون در میان خلخ
شود شهری بر نعمت است فاراب نام ناحیتی است و مساحت آن قرب یک روزه
راه بود ولیکن همه جایهای استوار است و ناحیت بحال است و مرغزارها
دارد و در غربی وادی است که از رود جاج آب دارد و بسکید بر جانب
غربی رود و جاج شهری انبوه باشد از هر گونه مردم غز و خلخ مسلمان
شده اند و همه غازی باشند و میان فاراب و کنجیده و جاج راه مرغزار بسیار
خرکه نشینان باشند همه مسلمان لیکن طاعت کس نداشتند و طراز سرحد است
میان ترک و میان مسلمانی و کرد بر کردان حصارهاست که بطراز باز
خوانند و حد اسلام تا این جایگاهست و از انجا خرکاههای خلخیان در شود
اینست حد جاج و خجند نزدیکی فرغانه بود و اگرچه در عمل مفردات
و بر کنار رود جاج نهاده است بجانب غربی و درازای شهر بیش از پهنا است
و مقدار یک فرسنگ درازا دارد ته شهری باغ و بوستان باشد و در اعمال
ارکن کنند شهری دیگر نیست و شارستان و قهندز دارد و مسجد آدینه
در شارستان است و سرای امارت در ربض بکوی میدان و زندان
در قهندز شهری خوش است و میوههای نیکو دارد و مردم این شهر
بامروت و با جمال باشند و ارتفاع این شهر مردم را کفایت نبود و از
فرغانه و ستروشنه و دیگر نواحی غله انجا برند بکشتی در رود جاج و این
رودی بزرگ است و این رود از ترکستان خیزد در حدود کند انکه بود
خرباب و رود اوزکند و رود حد علی و دیگر رودها در امیزد و رودی
عظیم شود و باخسیکت اید انکه بخجند رسد تا بناکت و تا سلکند و بارک
و چون از حد صوران بگذرد بر بن آب رود و به خانهای غز باشد و تیان

این

این رود چند دو بهر از جیحون باشد و درین اب غله برند سوی غز
چون آشتی باشند و این غز بیشتر مسلمان اند لیکن دار الملک غزانست
و زمستان پادشاه غزان باین جایگه مقام دارد و پادشاهی غزانست آن
خوانندم تا این جایگاه ده مرحله بود و از انجایگه تا فاراب بیست مرحله
فرغانه نام اقلیمی است فراخ و بانعمت و روستای بسیار و قصبه اخسیکت است
خوانند درها بر وی نهاده است بجنب رود قهندز و شارستان و ربض
دارند سرای امارت و زندان در قهندز است و مسجد آدینه در شارستان
و نمازگاه عید بر کناره رود جاج باشد و مقدار سه فرسنگ مساحت شهر بود
و ربض شهر دیوار دارد و شارستان بیرونی را پنج دروازه است در بخیر
و در دنینه و دروازه کاسان و در مسجد آدینه و دروازه ... و در شارستان
و ربض آبهای روان و حوضها دارد بر همه دروازهها باغ و بوستانست
و رودها مقدار دو فرسنگ بود قبا چند اخسیکت باشد از همه دهها
خوشترست قهندز و شارستان و ربض دارد قهندز ویرانست و مسجد
آدینه در قهندزاست و بازار و سرای امارت و زندان در ربض است
و ربض دیوار دارد و دیوار بکوه پیوسته است که دیدبان بران کوه باشد
که لشکر ترکستان را نگاه دارد اوش سه دروازه دارد دروازه کوه
و دروازه آب و دروازه مغکده اوزکند گرمسیرتر از ولایت فرغانه است
و سرحد ولایت فرغانه است و به شهر نزدیک است اوزکند چند دو یک
اوش باشد قهندز و شارستان دارد و باغ و بوستان و آب روان
و در همه ماوراء النهر روستای فراخ تر و دههای بزرگ تر از روستای
فرغانه نیست بیست ده بود که یک فرسنگ درازا و پهنا دارد مردم و ستور بسیار

وکشاورزی فراوان و نواحی فرغانه اینست بناکی زیرین بناکی زبرین
اره بوان ماردجان حد علی واورست لسغرد اسه و نخستین نواحی
فرغانه بناکی زیرین است چون از راه خجند درآیند و شهرهای این ناحیت
وانک بسوخ خواکند ربان و شهرهای بناکی زبرین مرغینان
رندوامس ربل استقان اندکان و درین حدود کوهستان و هامون
هر دو باشد کناخن با مکاخس سوخ شهری باشد جداکانه اوال نام شهری است
و ناحیتی دران پیوسته در حد اوش شهری هست انرا مدوانه خوانند
و اوزکند نام شهری است و در عمل اوزکند شهری دیگر نیست میان نوذاره نام
ناحیتی است و قصبه انرا اخشلام کویند امیر حسن نصر الله را ولایت درین
شهر بوده است کروان نام شهری است کرد بر کرد این شهر دیهها کی بسیار است
اورست سلکند سلاب این دو شهر در بند ترکانست از میان دوذان
جنان کی اوزکند در بند است و این جایکه را هفت ده خوانند هفت پاره بوذ
در شمار ترکستان درین عهد نزدیک بسلمانان افتاذ و در حدود فرغانه
معدن زر و سیم هست و در ناحیت واذ اخسیکت و نسوان کوههای سرخ
بن خبرد و در ناحیت بناکی زیرین جشمهای نفت خیزد و در کوه استره
کویند که جشمه نفت هست و نشادر است و کان سرو ببروزه و سرب و اهن
همه در حدود فرغانه بوذ و سنکی کی شراذین کنیم که جون فحم در کیرذ و بسوزذ
درین کوهها باشد و جون سوخته شود خاکستر انرا بآب کشند و در جامه
شستن بجای صابون بکار برند و هم درین کوه سنکها باشد پاذه از ان
سرخ و پاذه سبز و پاذه سپید و از ترکستان باورند نوشاذر معدنی انند
جنانک در کوههای تیم یاذ کردیم راه از جیحون تا فرغانه از ری

تا سکند یک مرحله و از انجا بطواوین و از طواوین تا کرمینه تا دبوسی تا اربحوار
واز اربحوار تا زربان و از زربان تا سمرقند و از سمرقند تا انارکت و تا رباط
سغد جمله ده مرحله باشد و سر راه فرغانه درین مرحله جدا شود و همچنین
راه جاج و از رباط سغد تا مرزبند یک مرحله و از مرزبند تا رامین یک مرحله
و از رامین تا ساباط یک مرحله و از اورکند تا بنادکت یک مرحله و از
بنادکت تا خجند یک مرحله و از خجند تا کنده یک مرحله و از کنده تا سوخ
یک مرحله و از سوخ تا رشتاق و از رشتاق تا زروامش یک مرحله و از زر
وامش تا قبا یک مرحله و از قبا تا اوش یک مرحله و از اوش تا اورکند یک مرحله
واکر خواهند که از خجند باخسیکت روند از اوزکند بخوافند باید شد
یک مرحلهٔ دراز و از خوافند باخسیکت یک مرحلهٔ بزرک از فربر که اول ما وراء
النهر است تا اوزکند که آخر سر حد است بیست و سه مرحله باشد ٥
مسافتها، راه جاج از جاج تا سرحد مسلمانی از انارکت تا قطران دره
وراه جاج و فرغانه هر دو یکیست تا انجا که رباط بواحمد است جون از انجا بکذرد
راه دست جپ راه جاج بود اکر خواهد بقطران دره آید یک مرحله
واکر خواهد بجرمانه هم یک مرحله و از انجا بدیزک و از دیزک بشق حسین
انکاه بشق کنبد انکاه فیکرد انکاه استورکت انکاه سکب انکاه
رباط ابو العباس که آنرا ایقرن خوانند انکاه بدیع عرکی و انکاه سیجاب
انکاه باخسیکت و از انجا تا طراز دو روزه راه است و هیچ آبادانی در راه نیست
واکر راه بناکت خواهند از انارکت براه سغد آیند و از انجا بزامین و از

تا بمجاوین واز جاوین بسلکت انکاه بسورکت وجمله باشد ازکنار
جیحون تاطراز بست ودو مرحله واز میانکال یک مرحله واز مابربوغ
یک مرحله وتا سوخ یک مرحله وتا دبکن مرحله وتا رباط ازبک یک
مرحله وتا نخشب یک مرحله وتا بلخ یک مرحله ازبخارا تا بلخ سیزده مرحله

راه از سمرقند تا بلخ از سمرقند دو روزه راه بکش آیند واز
کش بکذند سه مرحله بان منزل راه بخارا و بلخ یکی شود راه ازبخارا بسمرقند
ازبخارا یک مرحله بفرخنه آیند وازانجا هشت منزل بیابانست که هیچ آبادانی
ندارد لیکن چراکاه وآب بود این سبب را عمارت نکرده اند وچون
خواهند که از جیحون بکذرند انکاه از آموی تا وبزه یک مرحله
واز وبزه تا مرد ومین واز مرد ومین تا اسباس واز اسباس تا مغانه
وازانجا بطاهرته انکه بدرعان انکه بچکرونبد انکه بسدون
واز سدون بهزاراسب واز هزاراسب تا بخوارزم جمله باشد ازانجا تا بخوارزم
براه آبادانی دوازده مرحله مراحل از سمرقند تا بلخ اینست که کفته شد ۵

مسافات شهرهای معروف ماوراء النهر

از سمرقند بستروشنه همان راهست که سوی فرغانه یاد کردیم زیرا که چون
برامین رسد از شمار ستروشنه بودن **ذکر مسافات میان اقالیم**
آغاز از ختلان کنیم وتا ماوراء النهر جمله یاد کنیم
وتا خوارزم وغیر ذلک از منک تا بولی که بیش ازین کفتیم شش مرحله

وتا وخشاب دو مرحله وان وخشاب تا ابرکند دو مرحله وان ابرکند تا هلاورد
یک مرحله وهلاورد وابرکند هردو بر رود خشاب نهاده اند وازکذرکاه آرهن
تا هلارود دو مرحله وازکذرکاه تا ملنک دو روزه راه واز ملنک تا منک
دو روزه وکاویح بالای کذرکاه ارهن افتادست بیک فرسنک علمات از
بول سنکین بر چهار فرسنکی بود وازکذرکاه بدخشان تا روستای منک
دو مرحله واز روستای منک برود آید بچاراغ برود فارغی باید کذشت
یک روزه راه انکاه رود بوقان بکذرد تا ملنک اینست مسافت میان وخش

وکوهستان **مسافت میان ترمد وچغانیان** ۵

از ترمد تا حربیکان یک مرحله وازانجا بدارزنکی یک مرحله واز دارزنکی بچاغینان
دو مرحله واز چغانیان بختل وازانجا بشومان دو مرحله وتا اوبان یک روزه
راه واز وبیشکرد تا ایلاق یک روزه واز ایلاق تا دربند یک روزه واز
دربند تا کاوکان تا قلعه دو روزه واز چغانیان تا ریک دشت شش
مرحله واز ترمد تا قبادیان دو مرحله واز قبادیان تا حعانان سه مرحله و
واز وبیشکرد تا بول سنکین یک روزه راه اینست مسافتها میان چغانیان
وکوهستان از چغانیان بختل از خوارزم تا خیوه ودوم تا اورکان وسوم تا
کرکانج واز هزاراسب تا کردان خاس سه فرسنک واز کردان خاس تا جیین پنج فرسنک
واز جمرع تا سافرون پنج فرسنک واز سافرون تا شهر سه فرسنک واز خوارزم تا
درخاس دو مرحله واز درخاس تا کردان یک مرحله واز کردان تا دهه براتکین

دو روزه راه و مدمینه و ده بر انکین هر دو بهم نزدیک اند واز مد منینه تا جیحون
چهار فرسنگ بود واز مردایکان تا جیحون دو فرسنگ واز کرکانج تا جیحون یک
فرسنگ **مسافت شهرهای بخارا** از بومحکث که قصبهٔ بخاراست تا بیکند
یک مرحله واز بومحکث تا حمار سه فرسنگ واز شهر تا مغکان پنج فرسنگ بر دست
راست بیکند و زیدیه بر چهار فرسنگی شهر نهادست طواویس بر چهار فرسنگی
شهرست ومیان کرمینیه وحدیکن نهاده است بقدر یک فرسنگ بود سوی سغد
ومد با محکث بر سوی سغد است بمقدار یک فرسنگ ودعاکت نزدیک مد با محکث نهاده است

مسافت شهرهای سغد و سمرقند

از سمرقند تا انارکت چهار فرسنگ وازانجا تا بحکت پنج فرسنگ واز سمرقند تا بحکت
نه فرسنگ واز سمرقند تا ودان دو فرسنگ وازانجا تا کبود محلت دو فرسنگ واز
سمرقند تا استیخن هفت فرسنگ واز استیخن تا کیسانیه پنج فرسنگ واز استیخن تا زرمان
سه فرسنگ واز کسانیه تا استیخن دو فرسنگ **مسافت میان کش و نسف**
از کش تا نسف سه مرحله واز کش تا جغانیان شش مرحله واز کش تا نوکت پنج مرحله واز کش
تا سرج دو مرحله واز کش تا نسف چهار فرسنگ واز نسف تا برده شش فرسنگ اینست
مسافات نواحی نسف **مسافات شهرهای اسروشنه**
از جرفانه تا درک پنج فرسنگ واز جرفانه تا رامین نه فرسنگ واز رامین تا ساباط سه فرسنگ
ومیان شهرهای اسروشنه و ساباط سه فرسنگ ومیان نوجکت و فرغانه دو فرسخ
واز فرغانه تا اسروشنه هفت فرسنگ واز بغکیت تا عرق دو فرسنگ واز عرق تا خجند

شش

شش فرسنگ است **مسافات میان مدن شاش و اسبیجاب**
از ساکت تا حرسکت یک فرسنگ است واز حرسکت تا حدسکت یک فرسنگ
وازانجا تا استورکت سه فرسنگ وازانجا تا دنعفانک دو فرسنگ وازانجا تا رالکت
یک فرسنگ وازانجا تا سکت دو فرسخ این شهرهاست که بر راه بیکند افتادست
مسافات طریق بیکت و حکت از بیکت تا حکت یک فرسنگ است و ازانجا
تا بالان دو فرسنگ است وازانجا تا بوبکت یک فرسنگ وازانجا تا بغزیکت یک فرسنگ
ونزدیک بدو فرسنگی فرنکت دیههای بسیارست بهم پیوسته چون کیال و عدوالک و
کروبه و عرل و دررودک و جبوزن و میان نهر ترک و نهر ایلاق مواضع بسیارست
چون کلیحک واردلابکت و رسیامسیک و جرک و مسافت میان این مواضع ترب
یک مرحله بیش نیست و ما بین ناکت و نوبکت و نهر شاش و نهر ایلاق و حاس
و محلت و بکت و کوه سیم از هریک بدیگری دوروزه راه بیش نیست و از بیکت تا
اسبیجاب چهار مرحله است واز اسبیجاب تا اسبنابکت دو مرحله واز اسبنابکت
تا قصبه کدر دو مرحله واز کدر تا ساوغر یک مرحله واز ساوغر تا صبران دو مرحله واز
کدر تا نهر کرک نیم فرسنگ است ۝ تم الکتاب بعون الملک الوهاب ۝

بکرد
۲۸
[illegible]